



اصول اخلاقی حاکم بر رابطه قضات و کارکنان دستگاه قضائی در رابطه با متهمان و مجرمان در مراحل رسیدگی و اجرا در راستای بیانیه گام دوم انقلاب

محمد کاظم بهرامی*

چکیده

پژوهش حاضر با الهام از بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، به بررسی اصول اخلاقی حاکم بر تعامل قضات و کارکنان دستگاه قضائی با متهمان و مجرمان در مراحل رسیدگی و اجرای احکام می‌پردازد. مؤلف با تأکید بر محوریت «معنویت و اخلاق» در گام دوم انقلاب، استدلال می‌کند که تحقق عدالت قضائی مستلزم تخلق کارگزاران قضائی به ارزش‌های معنوی و فضیلت‌های اخلاقی برگرفته از منابع اسلامی است. مقاله در دو بخش اصلی تنظیم شده است:

- بخش اول: ارزش‌های معنوی: این بخش به عنوان زیربنای اخلاق قضائی، شش ارزش کلیدی را برمی‌شمارد و توضیح می‌دهد که این باورهای درونی، پایه‌های روانی و انگیزشی لازم برای رفتار عادلانه و خالصانه در منصب خطیر قضا را فراهم می‌آورند.
- بخش دوم: فضیلت‌های اخلاقی: این بخش هفت فضیلت اخلاقی عملی و ضروری برای قضات و کارکنان قضائی را با استناد به قرآن، سنت و سیره اهل بیت (ع) تشریح می‌کند و کاربرد عملی آن در فرایند دادرسی (مانند برخورد با اصحاب دعوا، کشف حقیقت، مدیریت جلسات و صدور حکم) تبیین می‌گردد.

نتیجه‌گیری کلی مقاله آن است که قضاوت عادلانه و مورد اعتماد عمومی، فراتر از رعایت صرف قوانین موضوعه، نیازمند تربیت نفس و آراستگی به اخلاق اسلامی است. دستگاه قضائی با الهام از بیانیه گام دوم انقلاب، موظف است زمینه‌های پرورش این ارزش‌ها و فضیلت‌ها را در کارگزاران خود

kazemmohammadi150@gmail.com

*. قاضی بازنشسته دادگستری؛ رئیس سابق دیوان عدالت اداری

فراهم آورد تا در پرتو «معنویت و اخلاق»، «عدالت قضائی» به عنوان یکی از ارکان اساسی تمدن سازی نوین اسلامی هموار گردد.

واژگان کلیدی:

اخلاق قضائی، معنویت، قضات، متهمان، مجرمان، بیانیه گام دوم انقلاب، عدالت، ارزش های معنوی، فضیلت های اخلاقی.

مقدمه

یکی از بخش‌های مهم بیانیه گام دوم انقلاب بخش «معنویت و اخلاق» است، موضوعی که جهت‌دهنده همه حرکت‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است.

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در چهل سالگی انقلاب اسلامی ایران بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی ایران را صادر کردند. ایشان ضمن اشاره به اینکه انقلاب وارد دومین مرحله خودسازی و تمدن‌سازی شده است، به برکات انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، و در بند ششم این بخش از بیانیه، تحت عنوان «افزایش چشمگیر معنویت و اخلاق در فضای عمومی جامعه» فرموده‌اند: «[انقلاب اسلامی] عیار معنویت و اخلاق را در فضای عمومی جامعه به‌گونه‌ای چشمگیر افزایش داد. این پدیده مبارک را رفتار و منش حضرت امام خمینی در طول دوران مبارزه و پس از پیروزی انقلاب، بیش از هر چیز رواج داد؛ آن انسان معنوی و عارف و وارسته از پیرایه‌های مادی، در رأس کشوری قرار گرفت که مایه‌های ایمان مردمش بسی ریشه‌دار و عمیق بود، هر چند دست تظاول تبلیغات مروج فساد و بی‌بندوباری در طول دوران پهلوی‌ها به آن ضربه‌های سخت زده و لجن‌زاری از آلودگی اخلاقی غربی را به درون زندگی مردم متوسط و بخصوص جوانان کشانده بود، ولی رویکرد دینی و اخلاقی در جمهوری اسلامی، دل‌های مستعد و نورانی به‌ویژه جوانان را مجذوب کرد و فضا به سود دین و اخلاق دگرگون شد.

مجاهدت‌های جوانان در میدان‌های سخت از جمله دفاع مقدس، با ذکر و دعا و روحیه برادری و ایثار همراه شد، و ماجراهای صدر اسلام را زنده و نمایان در برابر چشم همه نهاد. پدران و مادران و همسران، با احساس وظیفه دینی، از عزیزان خود که به جبهه‌های گوناگون جهاد می‌شتافتند دل‌کنده و سپس، آنگاه که با پیکر خون‌آلود یا جسم آسیب‌دیده آنان روبه‌رو شدند، مصیبت را با شکر همراه کردند.

مساجد و فضاهای دینی رونقی بی‌سابقه گرفت. صف نوبت برای اعتکاف از هزاران جوان و استاد و دانشجو و زن و مرد، و صف نوبت برای اردوهای جهادی و جهاد سازندگی و بسیج سازندگی از هزاران جوان داوطلب و فداکار آکنده شد. نماز و حج و روزه‌داری و پیاده‌روی زیارت و مراسم گوناگون دینی و انفاقات و صدقات واجب و مستحب در همه‌جا به‌ویژه میان جوانان رونق گرفت و تا امروز، روزه‌روز بیشتر و باکیفیت‌تر شده است، و این‌ها همه در دورانی اتفاق افتاد که سقوط اخلاقی روزافزون غرب و پیروانش و تبلیغات پر حجم آنان برای کشاندن مرد و زن به لجنزارهای فساد، اخلاق و معنویت را در بخش‌های عمده عالم منزوی کرده است، و این معجزه‌ای دیگر از انقلاب و نظام اسلامی فعال و پیشرو است.»

معظم له در بخش توصیه‌ها، در توصیه دوم فرموده‌اند:

«معنویت و اخلاق: معنویت به معنای برجسته کردن ارزش‌های معنوی از قبیل ایثار، فداکاری، توکل، ایمان در خود و در جامعه است، و اخلاق به معنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راستگویی، شجاعت، تواضع، اعتماد به نفس و دیگر خُلقیات نیکوست. معنویت و اخلاق، جهت‌دهنده همه حرکت‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است. بودن آن‌ها، محیط زندگی را حتی با کمبودهای مادی، بهشت می‌سازد و نبودن آن حتی با برخورداری مادی جهنم می‌آفریند.

شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هر چه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است، و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومت‌ها توفیق چندانی نخواهد داشت. اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید. پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند. اما اولاً خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند. با کانون‌های ضد معنویت و اخلاق، به شیوهی معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب جهنمی کنند.

ابزارهای رسانه‌ای پیشرفته و فراگیر، امکان بسیار خطرناکی در اختیار کانون‌های ضد معنویت و ضد اخلاق نهاده است و هم‌اکنون تهاجم روزافزون دشمنان به دل‌های پاک جوانان و نوجوانان و حتی نونهالان با بهره‌گیری از این ابزارها را به چشم خود می‌بینیم. دستگاه‌های مسئول حکومتی در این باره وظایفی سنگین برعهده دارند که باید هوشمندانه و کاملاً مسئولانه صورت گیرد و این البته به معنی رفع مسئولیت از اشخاص و نهادهای غیرحکومتی نیست. در دوره‌ی پیش رو باید در این باره برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت جامعی تنظیم و اجرا شود؛ ان‌شاءالله.»

مدیران و مسئولان در نظام جمهوری اسلامی ایران مخاطب ویژه‌ای در این بیانیه هستند. اینان علاوه بر اینکه باید خود پاک‌دست و عدالت‌خواه و فسادستیز باشند بایستی خطوط کلی این نقشه پرافتخار را در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها و در روش عملی دستگاه خود، در مسیر تحقق عینی قرار دهند.

این مقاله با الهام از بیانیه گام دوم انقلاب در صدد آن است که اصول حاکم بر نوع رابطه قضات و کارکنان دستگاه قضائی در مواجهه با متهمان و مجرمان در مرحله رسیدگی و داوری و اجرا را بررسی و تبیین نماید. در تبیین این بحث نخست به ارزش‌های معنوی که می‌تواند در مواجهه کارکنان با متهمان

و مجرمان مؤثر و مبنای فضیلت‌های اخلاقی باشد، می‌پردازیم و پس از آن فضیلت‌های اخلاقی تأثیرگذار را مطرح می‌کنیم.

بخش اول: ارزش‌های معنوی

ارزش‌های معنوی فراوان است و بیان و توضیح همه آن‌ها در یک مقاله میسر نیست. بنابراین در این مقاله که موضوع آن «اصول اخلاقی حاکم بر رابطه قضات و کارکنان دستگاه قضائی در رابطه با متهمان و مجرمان در مراحل رسیدگی و اجرا در راستای بیانیه گام دوم انقلاب» می‌باشد به تعدادی از ارزش‌های معنوی که با موضوع مقاله ارتباط بیشتری دارد و زیربنای اصول اخلاقی مذکور در این مقال است، اشاره می‌کنیم.

ارزش‌های معنوی موردنظر در این مقاله، عبارتند از:

۱. ایمان به خدا و اطاعت و فرمانبری از خداوند

یکی از مهم‌ترین ارزش‌های معنوی که مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم انقلاب بیان کرده‌اند «ایمان در خود و جامعه» است، و می‌توان گفت که ایمان، اساس و پایه همه ارزش‌های معنوی دیگر است. ایمان به معنای اعتقاد و باور قلبی است. یعنی معرفت خدا و اعتقاد به یگانگی او، ایمان به رسالت خاتم انبیا محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) ایمان به قیامت و زندگی پس از مرگ، ایمان به کتاب‌های آسمانی، و ایمان به فرشتگان الهی.

به چند آیه که دلالت بر این باورها دارد اشاره می‌کنیم:

- سوره اخلاص: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»؛ به نام خدا که رحمت و فیض بی‌دریغ او در دنیا همه انسان‌ها را در بر می‌گیرد و رحمت و بخشایش ابدی او به مؤمنان اختصاص دارد. بگو: اوست خدای یکتا. خدا بی‌نیاز است و همه روی نیاز به او دارند. فرزند ندارد و فرزند کسی نیست و هیچ کس همتای او نیست.

- سوره بقره/۱۶۳: «وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»؛ و خدای شما، خداوند یگانه ای است، که غیر از او معبودی نیست! اوست بخشنده و مهربان و دارای رحمت عام و خاص.

- سوره نساء/۱۳۶: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ

صَلَاً بَعِيداً؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش، و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب آسمانی که پیش از آن فرستاده است، ایمان واقعی بیاورید. کسی که خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دوری افتاده است.

- سوره بقره/۲۸۵: «أَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»؛ پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است؛ و همه مؤمنان نیز، به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ و گفتند: «ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم و به همه ایمان داریم»، و گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! به آمرزش تو امیدواریم؛ و بازگشت ما به سوی توست.»

- سوره بقره/۴: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»؛ و کسانی که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو بر پیامبران پیشین نازل گردیده ایمان می‌آورند و به سرای دیگر یقین دارند.

- سوره بقره/۹۸: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ»؛ کسی که دشمن خدا و فرشتگانش و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد کافر است؛ و خداوند دشمن کافران است.

حضرت امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» بحث مفصلی درباره «ایمان» مطرح کرده‌اند که به‌خاطر اهمیت آن، گزیده‌ای از آن را ذکر می‌کنیم:

ایمان غیر از علم و ادراک است؛ زیرا علم و ادراک، بهره عقل است و ایمان بهره قلب است. انسان به مجرد آنکه علم پیدا کند به خدا و ملائکه و پیغمبران و يوم القيامة، او را نتوان مؤمن گفت؛ چنانچه ابلیس تمام این امور را علماً و ادراکاً می‌دانست و حق تعالی او را کافر خواند. ایمان در لغت به معنای وثوق و تصدیق و اطمینان و انقیاد و خضوع است و در فارسی به معنای گرویدن است، و پرواضح است که گرویدن غیر از علم و ادراک است.

خدای تعالی برای مؤمنین در قرآن شریف خود، خواصی ذکر فرموده است، در آیه دوم از سوره انفال می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال/ ۲-۴)؛ مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هاشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آن‌ها خوانده می‌شود، ایمانشان فزون‌تر می‌گردد؛ و

تنها بر پروردگارشان توکل دارند. همان کسانی که نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. آری، مؤمنان حقیقی آن‌ها هستند؛ برای آنان درجاتی والا نزد پروردگارشان است؛ و برای آن‌ها، آمرزش و روزی پرارزشی است.

به‌طور حصر می‌فرماید: مؤمنان آن‌اند که این چند صفت را دارند و غیر این‌ها مؤمن نیستند، و در آخر هم می‌فرماید این‌ها فقط مؤمن درست‌راست هستند. یکی از اوصافی که برای آن‌ها ذکر شده است آنکه چون ذکر خدا شود قلب‌های آنان ترسناک شود و دیگر آنکه چون آیات حق بر آن‌ها خوانده شود، آن آیات ایمان آن‌ها را زیاد کند. و دیگر آنکه توکل آن‌ها بر پروردگار خودشان است. مؤمن آن کسی است که قلبش حضور حق و احاطه قیومی آن ذات مقدس را دریافته باشد و عظمت و جلال او را وجدان کرده باشد. و در روایات شریفه، اوصاف مؤمنین را شمرده‌اند و آن‌ها را متّصف به صفاتی کرده‌اند؛ از قبیل توکل و تسلیم و رضا و خوف و رجا و امثال آن، و البته کسی که متّصف به آن صفات نباشد، از اهل ایمان نخواهد بود، و این نیست جز آنکه این علم و ادراک که در ما هست، ایمان نیست، و الا ملازم با این اوصاف شریفه و اعمال صالحه بودیم.

اصول و ارکان ایمان که عبارت از معرفت و توحید و ولایت - که ایمان به رسل است - و ایمان به یوم‌المعاد و ایمان به ملائکه و کتب الهیه از فطریات است. بعضی از آن‌ها از فطریات اصلیه است مانند معرفت و توحید، و بعضی دیگر از متفرعات است.

اکنون که معلوم شد ایمان غیر از علم است، و آنچه که در ما از معارف و حقایق توحید و اسماء و صفات است علم است و قلب ما را از آن‌ها خبری نیست و معلوم شد که تا این امور به قلب نرسد و قلب به آن‌ها مؤمن نشود اثرش کم است، باید انسان در صدد تحصیل ایمان برآید و ایمان را با هر قیمتی هست تحصیل کند و دل را با آن آشنا کند، و این در اول سلوک انسانی صورت نگیرد، مگر آنکه اولاً، نیت را در تحصیل معارف و حقایق ایمانیه خالص کند و پس از آن از گناهان توبه خالص کند تا مهیا شود برای ذکر خدا و قرائت کتاب خدا، آنگاه اذکار توحیدی را با حضور قلب و حال طهارت، به قلب تلقین کند تا زبان قلب باز شود، و اگر اواخر شب یا بین الطلوعین، بعد از فریضه صبح را به این کار اختصاص دهد خیلی بهتر است. امید است خدا از او دستگیری کند، و البته در هر حال، از نقص و عجز خود و از رحمت و قدرت حق، غافل نباشد، و دست حاجت پیش ذات مقدس او دراز کند و از آن ذات مقدس دستگیری طلب کند (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۸۷ - ۱۰۷). بنابراین در اسلام مجموعه‌ای از شناخت‌های یقینی است که قلب به آن‌ها اعتقاد پیدا می‌کند. این باور صرفاً یک معرفت نظری نیست.

۱-۱. تعریف ایمان در نگاه اهل بیت (علیهم السلام)

از امام علی (علیه السلام) درباره تفسیر ایمان سؤال کردند. فرمود: «الإيمان مَعْرِفَةُ الْقَلْبِ وإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ»؛ (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۲۲۷) ایمان، شناخت است به دل و اظهار به زبان و عمل به ارکان (دین) است.

اباصلت هروی می‌گوید از امام رضا (علیه السلام) از ایمان پرسیدم فرمود: «الإيمانُ عَقْدُ الْقَلْبِ وَ لَفْظُ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ؛ لَا يَكُونُ الْإِيمَانُ إِلَّا هَكَذَا» (مجلسی، ۱۳۹۷/ق ۶۹: ۶۵)؛ ایمان، عقیده قلبی است و اظهار به زبان و عمل با اعضای بدن؛ حقیقت ایمان جز این نیست.

هشام بن عجلان می‌گوید به امام (علیه السلام) عرض کردم: «أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ لَا أَسْأَلُ عَنْهُ أَحَدًا بَعْدَكَ أَسْأَلُكَ عَنِ الْإِيمَانِ الَّذِي لَا يَسْغُ النَّاسُ جَهْلَهُ، فَقَالَ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَحُجُّ الْبَيْتِ وَصَوْمُ رَمَضَانَ وَالْوِلَايَةُ لَنَا وَالْبِرَاءُ مِنَ الْعَدُوِّ وَ تَكُونُ مِنَ الصَّادِقِينَ.» (مجلسی، ۱۳۹۷/ق ۶۹: ۵)؛ از شما سؤال می‌کنم از چیزی که درباره آن چیز، از شخص دیگری، سؤال نخواهم کرد. سؤال من از ایمانی است که روا نیست مردم، جاهل به آن باشند. امام فرمود: (ایمان عبارت است از) شهادت به اینکه خدایی جز الله نیست و اینکه محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداست و اقرار به همه آنچه از جانب خدا آمده است و برپا کردن نماز و پرداخت زکات و بجا آوردن حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و (اعتراف به این که) ولایت و سرپرستی (امت) برای ماست و بیزار بودن از دشمنان ما و اینکه از صدیقین باشی. (صدیقین افراد وارسته‌ای هستند که پس از پیامبران، والاترین مقام را نزد خداوند دارند و صداقت مطلق در نیت، گفتار و رفتار، شناسه اصلی آنهاست. در قرآن کریم در ردیف پیامبران و شهدا و صالحان به عنوان «نعمت یافتگان الهی» معرفی شده‌اند: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنٌ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء/ ۶۹).

بنابراین ایمان، حقیقتی زنده و پویاست که با شناخت یقینی در قلب ریشه می‌دواند، با اقرار بر زبان جاری می‌شود، با عمل صالح در زندگی متجلی می‌گردد، و سرانجام، کل وجود انسان را به سمت کمال و قرب الهی متحول می‌سازد. براین اساس، ایمان، یک گزاره عقلی صرف یا مجموعه‌ای از اعمال خشک نیست، بلکه یک «حالت وجودی» است که تمام ابعاد انسان (عقل، قلب، زبان، بدن و روح) را در بر می‌گیرد و او را در مسیر «عبودیت» - که فلسفه آفرینش است - قرار می‌دهد.

۲. ورع و تقوی

انسان مسافری است که خواه ناخواه مسیر و حرکت او به سوی خداست. پیامبران آمده‌اند تا در مسیر حرکت انسان به سوی خدا او را هدایت کنند و مرکب راهوار و زاد و توشه او را مشخص نمایند و

جلو بیراهه رفتن او را بگیرند. بهترین مرکب در این راه محبت خدا و سودمندترین توشه تقواست: «تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (بقره/ ۱۹۷). در قرآن کریم بیش از پنجاه بار خداوند مردم را با واژه «اتَّقُوا اللَّهَ» مورد خطاب قرار داده است. در آیه ۱۳۱ سوره نساء آمده است: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ» (نساء/ ۱۳۱)؛ ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آن‌ها داده شده بود، سفارش کردیم، (همچنین) به شما (نیز) سفارش می‌کنیم که از نافرمانی خدا بپرهیزید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همه پیروانش می‌خواهد که با پرهیزکاری و پاکدامنی و راستی او را یاری دهند. در نامه ۴۵ نهج البلاغه خطاب به عثمان بن حنیف فرماندار بصره می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۴۵)؛ آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌گیرد. آگاه باش امام شما از دنیای خود به دو قرص فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی مرا یاری دهید.

امام علی (علیه السلام) در جاهای مختلف مردم را، مسئولان را، فرزندان را و همه را به تقوا سفارش می‌کند. در ابتدای عهدنامه به مالک اشتر، او را به تقوا توصیه می‌کند و می‌فرماید: «أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِثَارِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ: مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا تَسَعِدُ أَحَدًا إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا تَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ او را (یعنی مالک را) به تقوی الهی فرمان می‌دهد و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدم دارد و آنچه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنت‌ها را پیروی کند دستوراتی که جز با پیروی آن‌ها خوشبخت نمی‌شود و جز با انکار و ضایع نمودن آن‌ها، بدبخت نمی‌گردد.

و در وصیت به امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و همه بستگانش و همه کسانی که از نامه آن حضرت مطلع می‌شوند می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَلَّا تَبْغِيَ الدُّنْيَا وَ إِنْ بَغَتْكُمْ... أَوْصِيكُمْ، وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ...» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۴۷)؛ شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم به دنیاپرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید... شما را و تمام فرزندان و خاندانم را و کسانی که این وصیت به آن‌ها می‌رسد به تقوای الهی و نظم در امور زندگی و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می‌کنم. تقوا از رایج‌ترین کلمات نهج البلاغه است در کمتر کتابی مانند نهج البلاغه بر عنصر تقوا تکیه شده است. نهج البلاغه تقوا را

به عنوان یک نیروی معنوی و روحی که بر اثر ممارست و تمرین پدید می آید و به نوبه خود آثار و لوازم و نتایجی دارد و از آن جمله پرهیز از گناه را سهل و آسان می نماید، طرح و عنوان کرده است:

«إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمُثَلَاثِ، حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ... أَلَا وَإِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٍّ، حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتُهَا فَأَوْرَدَتْهُمْ الْجَنَّةَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۱۶)؛

اگر عبرت های گذشته برای یک شخص آینه قرار گیرد، تقوا جلوی او را از فرو رفتن در کارهای شبهه ناک می گیرد... مثل تقوا مثل مرکب های رهوار و مطیع و رام است که مهارشان در دست سوار است و آن مرکب ها با آرامش سوارهای خود را به سوی بهشت می برند.

در این خطبه تقوا به عنوان یک حالت روحی و معنوی که اثرش ضبط و مالکیت نفس است ذکر شده است و لازمه بی تقوایی و مطیع هوای نفس بودن ضعف و زبونی و بی شخصیت بودن در برابر محرکات شهوانی و هواهای نفسانی است. «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَ الزَّوَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ، وَ أَظْمَأَتْ هَوَا جِرْهُمْ». (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۱۱۴)؛ تقوای الهی اولیای خدا را در حمایت خود قرار داده آنان را از تجاوز به حریم منہیات الهی باز داشته است و ترس از خدا را ملازم دل های آنان قرار داده است تا آنجا که شب هایشان را بی خواب (به سبب عبادت) و روزهایشان را بی آب (به سبب روزه) گردانیده است.

در نهج البلاغه، تقوا حفاظ و پناهگاه است نه زنجیر و زندان و محدودیت. بسیاری کسان که میان «مصونیت» و «محدودیت» فرق نمی نهند و با نام آزادی و رهایی از قید و بند، به خرابی حصار تقوا فتوا می دهند.

این است که علی (علیه السلام) می فرماید: «إِعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارٌ حَصْنٌ عَزِيزٌ، وَ الْفُجُورُ دَارٌ حَصْنٌ ذَلِيلٌ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَ لَا يُحَرِّزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. أَلَا وَ بِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا». (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۱۵۷)؛ بندگان خدا بدانید که تقوا حصار و بارویی بلند و غیر قابل تسلط است و بی تقوایی و هرزگی حصار و بارویی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آن کس را که به آن پناه ببرد حفظ نمی کند، همانا با نیروی تقوا نیش گزنده خطاکاری ها بریده می شود. «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ». (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۲۳۰)؛ همانا تقوی کلید درستی و توشه قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است. پس تقوا نوعی ضامن و وثیقه است در برابر گناه و لغزش، در عین حال انسان نباید آنی از حراست و نگهداری تقوا غفلت کند. تقوا نگهدار انسان است و انسان نگهدار تقوا، مانند آنکه جامه، نگهدار انسان است از سرما و گرما و انسان نگهدار جامه است از دزیده شدن و پاره شدن. امیرالمؤمنین (علیه السلام)

می‌فرماید: «أَلَا فَصُوْنُوْهَا وَ تَصَوْنُوْا بِهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۱۹۱)؛ همانا تقوا را صیانت کنید و خود را در صیانت تقوا قرار دهید. (مطهری، ۱۳۸۷/۱۶: ۵۰۲-۵۰۹)

۳. اخلاص و پاکدلی

اخلاص در مباحث اخلاقی و قرآنی از اهمیت بسزایی برخوردار است. اخلاص به این معناست که انسان عمل را فقط برای خدا و رضایت او انجام دهد و انگیزه دیگری جز این نداشته باشد. قرآن کریم همه چیز را فانی می‌داند مگر آنچه خدایی باشد و به وجه‌الله مرتبط باشد، و چون وجه‌الله باقی می‌ماند، هر عملی که خالصاً لوجه‌الله انجام شده باشد جاودانه خواهد بود. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ» (الرحمن/ ۲۶ و ۲۷)؛ همه کسانی که روی زمین هستند فانی می‌شوند و تنها وجه پرورگار صاحب جلال و گرامیت باقی می‌ماند. در سوره انسان، داستان انفاق خالصانه حضرت علی و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) نقل شده است که آنان سه روز پی‌درپی روزه گرفتند و در هر سه روز افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند. قرآن کریم با اشاره به این داستان، انفاق خالصانه آنان را می‌ستاید و می‌فرماید: «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيْمًا وَ اَسِيْرًا»؛ و غذای خود را با اینکه به آن علاقه و نیاز دارند، به «مستمند» و «یتیم» و «اسیر» اطعام می‌کنند و می‌گویند: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا»؛ ما شما را بخاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. سپس خداوند، پاداش‌های بسیار گرانبهایی که برای آنان در مقابل این عمل خالصانه مقرر کرده در بیش از ده آیه بیان می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» (انسان/ ۸ و ۹ و ۲۲)؛ این پاداش شماست، و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است.

آری این است پاداش بزرگ خدا برای عمل خالصانه اهل بیت (علیهم‌السلام) البته آنان همه اعمالشان در طول عمر شریفشان برای خدا و رضای او بوده است. این حدیث از حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) است که می‌فرماید: مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللّٰهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ، أَهْبَطَ اللّٰهُ عَرْوَجًا إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ. (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۰: ۲۴۹)؛ کسی که عبادت خالص خود را به خداوند متعال تقدیم می‌کند خداوند نیز بهترین مصلحت خود را بر او نازل می‌کند. آری، خداوند عمل خالصانه همه را می‌پذیرد و پاداش بزرگ و گرانبها می‌دهد. با عنایت به برجستگی مقام قاضی و قضاوت و باتوجه به اینکه این منصب یک منصب الهی است، قاضی باید کار قضائی را خالصانه و برای تحصیل رضای خدا انجام دهد. همه انسان‌ها به ارتباط مستمر با خالق خویش نیاز دارند، ولی یک قاضی که جان و

مال و آبروی انسان‌ها زیر دست اوست به این ارتباط و توجه، نیاز بیشتری دارد و باید همواره خودش را در محضر او احساس کند و او را ناظر بر اعمالش ببیند و مراقب باشد که در هیچ حالی، شیطان، این توجه و ارتباط را قطع نکند.

در صورتی که قاضی، کارش را به خاطر رضای حق انجام دهد، خداوند نیز او را یاری می‌کند، این وعده قطعی خداوند است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ.» (محمد (ص)/ ۷)؛ ای کسانی که ایمان آوردید اگر خداوند را یاری کنید شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد. چنین انسانی از هیچ تهدیدی نمی‌ترسد و در مقابل طوفان مشکلات می‌ایستد و دلگرم از حمایت الهی با قدرت و صلابت، حکم عادلانه‌اش را صادر می‌کند و به وعده الهی امیدوار است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «مَا مِنْ قَاضٍ مِنْ قُضَاةِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَكَانٌ يُسَدِّدَانِهِ إِلَى الْحَقِّ مَا لَمْ يُرِدْ غَيْرُهُ، فَإِذَا أَرَادَ غَيْرَهُ وَ جَارَ مُتَعَمِّدًا تَبَرَّءَ مِنْهُ الْمَلَكَانُ وَ وَكَّلَاهُ إِلَى نَفْسِهِ.» (متقی هندی ۱۹۸۹م: ۱۴۹۹۳)؛ هیچ قاضی از قاضی‌های مسلمانان نیست مگر اینکه دو فرشته همراه او هستند که او را به سوی حق هدایت می‌کنند مادامی که غیر حق را اراده نکند؛ اما هر گاه در پی حقیقت نبود و عمدتاً ستم و حق‌کشی کرد، آن دو فرشته از او بیزاری می‌جویند و او را به خودش وا می‌گذارند.

۴. زهد و پارسایی و بی‌رغبتی به دنیا

در دین مقدس اسلام همان‌طور که طمع و حرص و آرزوهای دور و دراز مورد مذمت قرار گرفته و تقبیح شده است از زهد و بی‌رغبتی به دنیای مادی تمجید شده است. عبودیت پروردگار و بندگی خالص او با رغبت و عشق به دنیا قابل جمع نیست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «الزَّهْدُ مِفْتَاحُ صَالِحٍ» (ری شهری ۱۳۹۰: ۷۹۵۷)؛ زهد کلید صلاح و رستگاری است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَ بَصَّرَهُ غُيُوبَهَا» (مجلسی ۱۳۹۷ق/ ۷۳: ۵۵)؛ آنگاه که پروردگار اراده کند که به بنده خیر و خوبی برساند او را زاهد در دنیا و فقیه در دین و آگاه به عیوب دنیا می‌گرداند. زهد برای مؤمنان و خصوصاً برای رهبران و مسئولان جامعه زینت است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمودند: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى زَيَّنَكَ بِزِينَةِ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ هِيَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْهَا: زَهْدَكَ فِيهَا، وَ بَغْضَهَا إِلَيْكَ، وَ حَبَبَ إِلَيْكَ الْفُقَرَاءَ فَرَضِيَتْ بِهِمْ أَتْبَاعًا وَ رَضُوا بِكَ إِمَامًا» (ری شهری، ۱۳۹۰: ۷۸۸۷)؛ ای علی خداوند بلندمرتبه تو را به زینتی آراست که هیچ یک از بندگان را به زینتی که محبوب‌تر از آن باشد نیاراست: تو را در دنیا زاهد و بی‌رغبت قرار داد، و

دنیا را برای تو منفور کرد، و فقراء را نزد تو محبوب کرد و تو از اینکه فقرا پیروان تو باشند راضی شدی و آن‌ها نیز از اینکه تو امام آن‌ها باشی راضی هستند.

۴-۱. زهد چیست؟

«زهد» و «رغبت» اگر بدون متعلق ذکر شوند نقطه مقابل یکدیگرند. «زهد» یعنی إعراض و بی‌میلی در مقابل «رغبت» که عبارت است از کشش و میل. بی‌میلی دو گونه است: طبیعی و روحی. بی‌میلی طبیعی آن است که طبع انسان نسبت به چیز معینی تمایلی نداشته باشد، آن‌چنان‌که طبع بیمار میل و رغبتی به غذا و میوه و سایر مأكولات یا مشروبات مطبوع ندارد. بدیهی است که این‌گونه بی‌میلی و إعراض، ربطی به زهد به معنی مصطلح ندارد. بی‌میلی روحی یا عقلی یا قلبی آن است که اشیائی که مورد تمایل و رغبت طبع است از نظر اندیشه و آرزوی انسان که در جستجوی سعادت و کمال مطلوب است هدف و مقصود نباشد، هدف و مقصود و نهایت آرزو و کمال مطلوب، اموری باشد مافوق مشتهیات نفسانی دنیوی، خواه آن امور از مشتهیات نفسانی آخروی باشد و یا اساساً از نوع مشتهیات نفسانی نباشد بلکه از نوع فضائل اخلاقی باشد از قبیل عزت، شرافت، کرامت، آزادی و یا از نوع معارف معنوی و الهی باشد مانند ذکر خداوند، محبت خداوند، تقرب به ذات مقدس الهی. پس زاهد یعنی کسی که توجهش از مادیات دنیا به عنوان کمال مطلوب و بالاترین خواسته عبور کرده (و توجهش یا به مشتهیات نفسانی آخروی است و یا به فضائل اخلاقی از قبیل عزت، شرافت، کرامت، آزادی و یا معارف معنوی و الهی مانند ذکر خداوند، محبت خداوند، تقرب به ذات مقدس الهی). بی‌رغبتی زاهد، بی‌رغبتی در ناحیه اندیشه و آمال و ایده و آرزو است نه بی‌رغبتی در ناحیه طبیعت. در نهج البلاغه در دو مورد «زهد» تعریف شده است، هر دو تعریف همان معنی را می‌رساند که اشاره کردیم در خطبه ۸۱ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ الزَّهَادَةُ قِصَرُ الْأَمَلِ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ»؛ ای مردم! زهد عبارت است از کوتاهی آرزو و سپاسگزاری هنگام نعمت و پارسایی نسبت به ناپیوستگی‌ها.

و در حکمت ۴۳۹ می‌فرماید: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» (حدید/ ۲۳) وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.»؛ زهد در دو جمله قرآن خلاصه شده است: «برای اینکه متأسف نشوید بر آنچه از مادیات از شما فوت می‌شود و شاد نگردید بر آنچه خدا به شما می‌دهد»، هر کس بر گذشته اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود بر هر دو جانب زهد دست یافته است. بدیهی است وقتی که چیزی کمال مطلوب نبود یا اساساً مطلوب اصلی نبود بلکه وسیله بود، مرغ آرزو در اطرافش پرو بال نمی‌زند و پر نمی‌گشاید و آمدن و رفتنش شادمانی یا اندوه ایجاد نمی‌کند.

زهد اسلامی غیر از رهبانیت است. رهبانیت بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت است. براساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از یکدیگر جداست دو نوع کار بیگانه از هم است از دو کار یکی را باید انتخاب کرد: یا باید به عبادت و ریاضت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود تا در این جهان به کار آید. این است که رهبانیت بر ضد زندگی و بر ضد جامعه‌گرایی است مستلزم کناره‌گیری از خلق و بریدن از مردم و سلب هرگونه مسئولیت و تعهد از خود است. اما زهد اسلامی در عین اینکه مستلزم انتخاب زندگی ساده و بی‌تکلف است و براساس پرهیز از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی است در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد و عین جامعه‌گرایی است برای خوب از عهده مسئولیت‌ها برآمدن است و از مسئولیت‌ها و تعهدهای اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. زهد اسلامی که چنان‌که گفتیم در متن زندگی قرارداد کیفیت خاص بخشیدن به زندگی است و از دخالت دادن پاره‌ای ارزش‌ها برای زندگی ناشی می‌شود. زهد اسلامی چنان‌که از نصوص اسلام بر می‌آید بر سه پایه اصلی که از ارکان جهان‌بینی اسلامی است استوار است.

- بهره‌گیری مادی از جهان و تمتعات طبیعی و جسمانی تنها عامل تأمین‌کننده خوشی و بهجت و سعادت انسان نیست، برای انسان به حکم سرشت خاص یک سلسله ارزش‌های معنوی مطرح است که با فقدان آن‌ها تمتعات مادی قادر به تأمین بهجت و سعادت نیست.
- سرنوشت سعادت فرد از سعادت جامعه جدا نیست. انسان از آن جهت که انسان است یک سلسله وابستگی‌های عاطفی و احساس مسئولیت‌های انسانی درباره جامعه دارد که نمی‌تواند فارغ از آسایش دیگران آسایش و آرامش داشته باشد.
- روح در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن در مقابل بدن اصالت دارد کانونی است در برابر کانون جسم، منبع مستقلی است برای لذات و آلام. روح نیز به نوبه خود بلکه بیش از بدن نیازمند تغذیه و تهذیب و تقویت و تکمیل است. روح از بدن و سلامت آن و نیرومندی آن بی‌نیاز نیست، اما بدون شک غرقه شدن در تمتعات مادی و اقبال تمام به لذت‌گرایی جسمانی مجال و فراغتی برای بهره‌برداری از کانون روح و منبع بی‌پایان ضمیر باقی نمی‌گذارد. آنگاه که می‌خواهیم به زندگی رو آوریم و از آن بهره بگیریم و بدان رونق و صفا و شکوه و جلال ببخشیم و آن را دل‌پسند و زیبا سازیم نمی‌توانیم از جنبه‌های روحی صرف‌نظر کنیم.

۲-۴. زهد و ایثار

یکی از فلسفه‌های زهد ایثار است. ایثار یعنی دیگران را بر خویش مقدم داشتن و خود را برای آسایش دیگران به رنج افکندن. زاهد از آن جهت ساده و بی‌تکلف و در کمال قناعت زندگی می‌کند و

برخود تنگ می‌گیرد که دیگران را به آسایش برساند. اِثَار از پرشکوه‌ترین مظاهر جمال و جلال انسانیت است. تنها انسان‌های بسیار بزرگ به این قَلَّة شامخ صعود می‌کنند. قرآن کریم انصار مدینه را این‌گونه توصیف می‌کند: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (حشر/۹)؛ و آنان (مهاجران از مکه) را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند خودشان نیازمند باشند.

۴-۳. همدردی

همدردی و شرکت عملی در غم مستمندان و محرومان یکی دیگر از ریشه‌ها و فلسفه‌های زهد است، همدردی و شرکت در غم دیگران مخصوصاً در مورد پیشوایان امت که چشم‌ها به آنان دوخته است اهمیت بسزایی دارد. علی (علیه السلام) در دوره خلافت بیش از هر وقت دیگر زاهدانه زندگی می‌کرد و می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَىٰ أَمَّةٍ الْعَدْلَ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۲۰)؛ خداوند بر پیشوایان دادگر فرض کرده است که زندگی خود را با طبقه ضعیف تطبیق دهند که رنج فقر، مستمندان را ناراحت نکند. و هم آن حضرت می‌فرمود: «أَفْعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۴۵)؛ آیا با عنوان و لقب امیرالمؤمنین که روی من نهاده و مرا به آن خطاب می‌کنند خودم را قانع سازم و در سختی‌های روزگار با مؤمنین شرکت نداشته باشم و یا در فقرانه زندگی کردن، امام و پیشوای آنان نباشم.

۴-۴. زهد و آزادگی

فلسفه دیگر زهد، آزادی و آزادگی است. گرایش انسان به زهد ریشه‌ای در آزادمنشی او دارد. انسان بالفطره میل به تصاحب و تملک و بهره‌مندی از اشیاء دارد ولی آنجا که می‌بیند اشیاء به همان نسبت که در بیرون او را مقتدر ساخته، در درون ضعیف و زبونش کرده و مملوک و برده خویش ساخته است، در مقابل این بردگی طغیان می‌کند و نام این طغیان زهد است. حافظ خود را غلام همت آن می‌داند که در زیر این چرخ کبود از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است. دلبستگی نداشتن، شرط لازم آزادگی است اما شرط کافی نیست. عادت به حداقل برداشت از نعمت‌ها و پرهیز از عادت به برداشت زیاد شرط دیگر آزادگی است. علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به شعار ترک دنیا یعنی ترک لذت‌گرایی به عنوان آزادمنشی زیاد تکیه می‌کند. در یکی از کلمات قصار می‌فرماید: «الطَّمَعُ رِقٌّ مُؤَبَّدٌ» (نهج البلاغه: حکمت ۱۸۰)؛ طمع بردگی جاودان است. و زهد عیسی بن مریم را چنین توصیف می‌کند: «وَلَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰)؛ طعمی که او را خوار و ذلیل سازد در او نبود. و در بخش آخر نامه به عثمان بن حنیف و با زبان مخاطبه با دنیا می‌فرماید: «إِعْزُبِي عَنِّي فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لِكَ فَتَسْتَذِلِّي وَلَا أَسْلَسُ

لَكَ فَتَقْوَدِينِي» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۴۵)؛ دور شو! به خدای سوگند که رام تو و ذلیل تو نخواهم شد که هر جا بخواهی مرا به خواری به دنبال خود بکشی و مهار خود را به دست تو نخواهم داد که مرا به هر سو بخواهی ببری.

۴-۵. زهد و عشق و پرستش

سرچشمه دیگر زهد و ترک لذت گرایی، برخورداری از مواهب روحی و معنوی است اگر کسی بویی از معنویت برده باشد می‌داند که تا انسان از قید هواپرستی آزاد نگردد سرزمین دل برای رشد و نمو احساسات پاک و اندیشه‌های تابناک و عواطف ملکوتی آماده نمی‌شود. حق‌پرستی به معنی واقعی کلمه یعنی شور محبت و خدمت حق را داشتن و به یاد او مأنوس‌بودن و از پرستش او لذت‌بردن و در حال توجه و حضور و ذکر دائم‌بودن، با خودپرستی و لذت‌گرایی و در اسارت زرق و برق مادیات بودن به هیچ وجه سازگار نیست.

در روایات اسلامی به این فلسفه زهد تصریح شده است، از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که: «وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَكٌّ أَوْ شِرْكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ وَإِنَّمَا أَرَادُوا الزَّهْدَ لِيَتَفَرَّغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ» (مجلسی ۱۳۹۷ق/۷۰: ۲۳۹)؛ هر دلی که در آن شک یا شرک وجود دارد از درجه اعتبار ساقط است از این جهت زهد را برگزیدند که دل‌هایشان برای آخرت از هر آرزوی دیگر خالی و فارغ باشد. (مطهری ۱۳۸۷/۱۶: ۵۱۱-۵۳۳)

۵. ایثار و فداکاری

ایثار را این گونه معنا کرده‌اند: ایثار، فداکاری یا نوع دوستی، در لغت به معنای برگزیدن، عطا کردن، سود دیگران را بر منفعت خویش مقدم داشتن و منفعت غیر را بر مصلحت خود مقدم شمردن، می‌باشد و در معنای اصطلاحی نیز به این معناست، که آدمی از روی قصد و نیت خیر، دیگران را بر خود ترجیح دهد.

مترادف ایثار: جانبازی، فداکاری، از خودگذشتگی است. ایثار و فداکاری برای حفظ ارزش‌های برتر، والاترین درجه تعالی اخلاقی را نشان می‌دهد. آیه ۹ سوره حشر یکی از نمونه‌های مهم ایثار در صدر اسلام را بیان می‌کند: وَ الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحْجَبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شَحْنَفَهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (حشر/ ۹). در آیات قبل سخن از اموال و غنائمی بود که از غیر طریق جنگ نصیب مسلمین می‌شود، فرمود این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شدند، و

در این آیه بیان می‌کند که از این اموال انصار هم نصیبی دارند. ترجمه آیه به این شرح است: (و این اموال) برای کسانی است که قبل از مهاجران مکه، در سرای هجرت و ایمان، یعنی مدینه، ساکن بوده‌اند. آنان هرکه را به سویشان هجرت کرده است، دوست دارند و به غنائمی که به «مهاجران» داده شده، از ته دلشان هیچ نظری ندارند و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند خودشان نیازمند باشند. بله، چنین کسانی که از خودخواهی و تنگ‌نظری در امان‌اند، خوشبخت‌اند.

در این آیه سه صفت بسیار جالب و بلیغ درباره طایفه انصار مدینه بیان می‌دارد:

- آن‌ها چنان هستند که هر مسلمانی را که به سوی آنان هجرت کند، دوست دارند: «يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ» و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آن‌ها نیست، بلکه مهم نزد آن‌ها ایمان و هجرت است.

- آن‌ها در درون سینه‌های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده (یعنی غنائم) احساس نمی‌کنند: «وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا» این نهایت بلندنظری و بزرگواری انصار را نشان می‌دهد.

- آن‌ها مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، هر چند شدیداً فقیر باشند: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ».

به این ترتیب، «محبت»، «بلندنظری» و «ایثار» سه ویژگی پر افتخار انصار مدینه است.

نمونه کامل‌تر ایثار را آیه ۲۰۷ سوره بقره بیان کرده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»: (بقره: ۲۰۷) بعضی از مردم با ایمان و فداکار، جان خود را بخاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به همه بندگان مهربان است.

مفسران در شأن نزول این آیه بیان کرده‌اند که آیه اشاره دارد به ماجرای هجرت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله) از مکه و فداکاری علی (علیه‌السلام) و خوابیدن او در بستر رسول خدا، و این در حالی بود که مشرکان اطراف خانه پیامبر را برای حمله به او محاصره کرده بودند، علی (علیه‌السلام) در بستر پیامبر اکرم خوابید و آماده شد جان خویش را فدای او سازد. در این هنگام آیه فوق نازل شد و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام «لیل‌المبیت» نامیده شده است.

این آیه بیان می‌کند که اینان مردمی هستند که تنها با خدا معامله می‌کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می‌فروشند و آنچه طلب می‌کنند فقط «رضا و خشنودی خدا» است. در آیه ۱۱۱ سوره توبه نیز همه مؤمنان، به معامله با خدا، در برابر «بهشت جاویدان» دعوت شده‌اند:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَوَعْدًا عَلَيْهِ حَقٌّ فِي النَّارِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه/ ۱۱۱)؛ خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را خریداری کرده، که در برابرش «بهشت» برای آنان باشد؛ به این گونه که: در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون، به داد وستدی که با خدا کرده اید، شادمان باشید؛ و این است همان رستگاری و پیروزی بزرگ!

در هر دو آیه، سخن از ایثار جان در راه خداست. ولی تفاوت در این است که در آیه ۱۱۱ سوره توبه، همه مؤمنان به معامله با خدا، در برابر «بهشت جاویدان» دعوت شده اند. بنابراین هدف نهایی رسیدن به بهشت است. ولی در آیه ۲۰۷ سوره بقره، ایثار کننده جان، به دنبال «رضایت و خشنودی خداست». درجه اهمیت این دو هدف (یعنی هدف رسیدن به بهشت جاویدان با هدف رسیدن به رضایت و خشنودی خدا) متفاوت است و دومی بالاتر از اولی می باشد. از آیه ۲۰۷ سوره بقره استفاده می شود که فقط برخی از مردمی که جان خود را فدا می کنند هدفشان فقط «خشنودی خداست». یعنی همه مؤمنان به این درجه از معرفت نرسیده اند که رضوان الهی را که از بهشت بالاتر است: «و رضوان من الله اکبر» (آل عمران/ ۱۵) مطالبه کنند. اعمال خیر مؤمنان غالباً یا به خاطر ترس از جهنم است و یا برای رسیدن به بهشت که خداوند وعده آن را به مؤمنان داده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) که آماده ایثار جان خود شد، جز رضایت حضرت حق، به چیز دیگری نمی اندیشید. او کسی است که خودش به درگاه پروردگار عرضه داشت: الهی ما عبدتک خوفاً من عقابک، و لا طمعاً فی ثوابک، و لکن وجدتک أهلاً للعبادة فعبدتک. (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۴۱: ۱۴) خدایا تو را نه از هراس دوزخت پرستیدم، و نه به طمع پاداشت، و لیکن تو را شایسته پرستش یافتم و تو را پرستیدم.

۵-۱. ایثار و فداکاری حضرت زهرا (سلام الله علیها)

حضرت زهرا (سلام الله علیها) نماد کامل ایثار و فداکاری در همه ابعاد زندگی است، یکی از آن ها فداکاری آن حضرت در راه دفاع از ولایت و امامت پس از رحلت پیامبر اکرم است. حضرت زهرا (سلام الله علیها) با شجاعتی کم نظیر در مقابل انحراف از مسیر امامت و ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ایستاد. آن حضرت با خطبه های آتشین (مانند خطبه فدکیه) و روشنگری های خود، از حریم امامت دفاع کردند و حقانیت علی (علیه السلام) را اثبات نمودند. این مقاومت، با وجود فشارهای شدید و حتی آسیب های جسمانی، نمونه ای بی نظیر از فداکاری در حفظ اساس اسلام بود.

۵-۲. ایثار و فداکاری امام حسین (علیه السلام) و یارانش

نمونه‌ای دیگر از فداکاری و ایثار در صدر اسلام، ایثار و فداکاری امام حسین (علیه السلام) و یارانش در کربلا بود. حسین بن علی علیه السلام در سخت‌ترین روزهای دوران اسلام جان خودش را داد، فرزندان خودش را فدا کرد، برای آنکه اسلام بماند. فداکاری حسین بن علی در عاشورا و حادثه کربلا، یکی از فداکاری‌های بزرگ در راه دین بود، دشوارترین نوع فداکاری هم بود، اگر این ایثار و فداکاری انجام نمی‌شد، از اسلام هیچ اثری باقی نمی‌ماند. خاندان و یاران امام حسین (علیه السلام) هم در این فداکاری شریک و سهیم بودند. خود امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا فرمود: من یارانی شایسته‌تر و بهتر از یاران خود نمی‌شناسم و خانواده‌ای بهتر از خانواده ام، در نیکی کردن و صله ارحام، سراغ ندارم. سپس فرمود شما از بیعت من آزادید و تعهدی به من ندارید. در شهرها پراکنده شوید، که این جماعت، مرا می‌جویند و اگر به من دست یابند، از تعقیب دیگران دست می‌کشند. اما همه آن‌ها اعلام وفاداری کردند و ماندند و در روز عاشورا در کنار امامشان جان فشانی کردند. و در میان آنان، برادر رشیدش حضرت عباس قمر بنی هاشم (علیه السلام) از جایگاه بلند و والایی از ایثار برخوردار است. او در کلام معصومان (علیهم السلام) به ایثار، تیز بینی، استواری در ایمان، و جهاد عظیم ستوده شده است. و در زیارت نامه‌اش این جمله آمده است: *فَنَعِمَ الْأَخُ الْمُؤَاسِي*، چه خوب برادر فداکاری بودی. و در زیارت ناحیه مقدسه در باره او آمده است: *الْمُؤَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ*، با جان خود در راه برادرش فداکاری کرد. همچنین فرزند عزیزش حضرت علی اکبر (علیه السلام) که اولین نفر از بنی هاشم بود که آماده فداکاری و جانفشانی شد و با شجاعتی کم نظیر جنگید و در راه خدا به شهادت رسید.

۵-۳. جلوه‌های ایثار ملت ایران

ایثار و فداکاری ملت ایران در طول پنجاه سال گذشته بسیار گسترده و کم‌نظیر است و به سنگ بنای فرهنگ مقاومت و خودباوری در کشور تبدیل شده است. این ایثار و فداکاری از دوران مبارزات ملت ایران در مقابل حکومت پهلوی آغاز شد تا اینکه به پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی منتهی شد، اوج فداکاری ملت ایران در دوره جنگ تحمیلی هشت ساله برای دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور بود. مشارکت همه اقشار ملت در دفاع از کشور، جنگ را به صحنه‌ای کاملاً مردمی تبدیل کرد. جوانان، نوجوانان، دانش‌آموزان، طلاب و دانشجویان، اساتید و معلمان، بازاریان، کارگران و کشاورزان و سایر اقشار ملت، به صورت داوطلب و با انگیزه‌های دینی و میهنی به جبهه‌ها می‌پیوستند و از شهادت در راه خدا هراسی نداشتند بلکه از آن استقبال می‌کردند. نقش زنان هم در پشتیبانی از جبهه‌ها در جلوه‌های

گوناگون آن، و هم در حفظ کانون خانواده شهدا و رزمندگان بسیار چشمگیر بود. نقش مردم در پشت جبهه با اهدای کمک‌های نقدی و غیرنقدی، و تهیه اقلام موردنیاز رزمندگان، بسیار ارزنده و کارساز بود. در حمایت از جبهه‌ها، بزرگ‌ترین بار فداکاری بر دوش خانواده‌هایی بود که عزیزان خود را به جبهه‌های نبرد می‌فرستادند در حالی که می‌دانستند بسیاری از آنان به شهادت می‌رسند و یا مجروح و جانباز می‌شوند و یا به اسارت گرفته می‌شوند، و این ایثارها و فداکاری‌ها حدود هشت سال که زمانی طولانی است ادامه داشت. این ایثار و فداکاری محدود به دوران جنگ هشت سال نماند بلکه در صحنه‌های دیگر، مانند دفاع از دستاوردهای هسته‌ای صلح‌آمیز در برابر فشارهای دولت‌های مستکبر و زورگو، در مقابله با تروریسم، در برابر تحریم‌های ظالمانه، و همچنین مقاومت ملی در جنگ دوازده روزه، نمونه‌های دیگری از فداکاری ملت ایران در سطح ملی بود. در قبال این ایثارها و فداکاری‌ها، مسئولان کشور در رده‌های مختلف مدیریتی و بر حسب مأموریت‌های سازمانی، وظیفه دارند: اقتدار ملی را حفظ و تقویت نمایند، و برای پیشرفت کشور تلاش همه‌جانبه داشته باشند و با فساد و انحراف از اصول، مبارزه‌ای قاطع و بدون ملاحظه داشته باشند، و قوه قضائیه هم باید با قضاتی قاطع و انقلابی و پاک‌دست به‌صورت منصفانه و دقیق با متخلفان برخورد کنند.

۶. توکل و اعتماد به خدا

یکی از فضائل نفسانی و صفات حمیده توکل بر خداوند است این خصلت برای مدیران و مسئولان و قضات ارزش فراوانی دارد.

توکل بر خداوند به معنای سپردن تمام کارها به خداوند و قطع امید از همه مخلوقات است، توکل به معنای اظهار عجز خویش و اطمینان و اعتماد به خدای سبحان است، متوکل کسی است که بکوشد و همراه آن یقین داشته باشد به قدرتی که آن قدرت، نامتناهی و تحقق‌بخش تلاش اوست. در روایتی که علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است آمده است: جبرئیل بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) نازل شد و گفت: «یا رسول الله إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلَكَ»: ای پیامبر! خداوند برای تو هدیه‌ای ارسال کرده است که به احدی قبل از تو نداده است. پیامبر فرمود: آن چیست؟ عرض کرد: «الصَّبْرُ وَ أَحْسَنَ مِنْهُ... صَبْرٌ وَ بَهْتَرُ مِنْهُ...» (سپس جبرئیل صفت رضا و زهد و اخلاص را بیان کرد) و پس از آن گفت: «الْيَقِينُ وَ أَحْسَنَ مِنْهُ»: یقین و بهتر از یقین، پیامبر فرمود: (بهتر از) آن چیست؟ عرض کرد: «إِنَّ مَدْرَجَةَ ذَلِكَ أَلْتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»: راه و نردبان آن توکل است، پیامبر فرمود: «وَمَا أَلْتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟» توکل بر خدا چیست؟ گفت: «أَلْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يُضِرُّ وَ

لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَإِسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ؛ اینکه بدانى مخلوقات به تو ضرر يا نفع نمى‌رسانند و عطا و منعى ندارند و اينکه از مخلوق مأیوس باشى. «فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَلَمْ يَرْجُ وَلَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، وَلَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ» (مجلسى ۱۳۹۷/ق/۶۹: ۳۷۳). بنده‌اى که چنین شد برای غیر خدا کار نمى‌کند و از غیر او امید ندارد و از غیر او نمى‌ترسد و به غیر او طمع ندارد. این است توکل.

۶-۱. ارکان توکل

در آیه دوم سوره انفال يکى از خصوصيات ايمان را «توکل» مى‌دانند، و مى‌فرمايد: «وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»: «توکل آنان بر پروردگارشان است». حقيقت توکل، واگذارکردن جميع امور است به وکیل و اعتماد نمودن به وکالت اوست، و صرف نظر نمودن از ديگران است، و چشم امید از ديگران بستن است، و آن مبتنى بر چهار امر است که ارکان توکل است:

اول، علم به آنکه وکیل حاجت انسان را مى‌داند.

دوم، علم به آنکه قدرت به قضای حاجت دارد.

سوم، علم به آنکه رحمت و شفقت به موکل دارد.

چهارم، آنکه بخل از ساحت او دور است (امام خمينى ۱۳۸۸: ۹۴).

البته توکل به اين معنا نيست که انسان در خانه بنشيند و منتظر رزق و روزى مادی و معنوى خود باشد. بلکه انسان متوکل، برای انجام هر کارى تفکر مى‌کند، در صورت لزوم مشورت مى‌کند، و سپس مشغول فعاليت مى‌شود اما اعتماد او فقط به خداست.

خداوند سبحان در قرآن کریم به رسولش مى‌فرمايد: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران/ ۱۵۹)؛ در کارهايت مشورت کن و هنگامى که تصميم انجام کارى را گرفتى بر خداوند توکل کن که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. لزوم مشورت، دليل بر اين است که معنای توکل، قصور در تصميم‌گيرى صحيح، يا تبلى در تهيه اسباب و لوازم عادى و طبيعى کار نيست، بلکه بايد از علل و اسباب مادی استفاده کرد، ولى بايد دانست که کل عالم و جميع علل و اسباب عالم، سربازانى گوش به فرمان خداوندند «وَلَا مُؤَثِّرٌ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» تنها خداوند است که حقيقتاً به ديگر موجودات، هستى و وجود مى‌دهد، و هيچ چيزى بدون اراده خداوند اثرگذار نيست. يک انسان موحد متوجه است که خداوند، عالم و قادر مطلق است و رحمت و محبت بى‌حدش شامل حال کسانى است که کار خود را عاجزانه به او سپرده‌اند و از طرفى مى‌دانند که او اُمورش را از راه اسباب و علل مربوط به آن امر، انجام مى‌دهد؛ اين جمله مشهور است که: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجَرِيَ الْأَشْيَاءَ

إِلَّا بِأَسْبَابٍ» (الطریحی ۱۳۶۷: ماده سبب)؛ خداوند ابا دارد از اینکه چیزها (امور) را جز از طریق اسباب فراهم آورد.

۶-۲. ثمرات توکل

ثمرات و نتایج توکل عبارت است از:

- آرامش: کسی که پس از تأمل و تفکر و مشورت و تهیه اسباب و وسائل بر خداوند تکیه کرده است از نظر روحی آرام و مطمئن است و در مقابل مشکلات صبورانه مقاومت می‌کند و با آرامش کارش را ادامه می‌دهد.
- «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (احقاف/ ۱۳)؛ آنان که گویند الله پروردگار ماست و سپس (بر این راه است) ایستادگی کنند، نه ترسی خواهند داشت و نه اندوهگین خواهند شد.
- شکیبایی: صبوری و استقامتِ شخصِ متوکل بر خداوند در برابر مشکلات و حوادث افزایش می‌یابد. انسان متوکل، با اتکاء بر قدرت لایزال الهی، احساس می‌کند دارای نیروی فراوانی است و لذا در برابر حوادث پایداری می‌نماید و شیطان نمی‌تواند با القاء ضعف و سستی بر او غلبه یابد: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (نحل/ ۹۹ و ۱۰۰)؛ شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند، تسلطی نیست. تسلط او تنها بر کسانی است که با او یار می‌شوند و کسانی که به خداوند شرک می‌ورزند.
- قدرت و توانمندی: یکی از آثار توکل، قدرت و توانمندی است؛ چرا که خداوند را پشتیبان خود می‌داند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۲۲۵۲۳)؛ هر که دوست دارد نیرومندترین مردم باشد، باید بر خدا توکل کند.
- استقلال: افرادی که با توکل کار می‌کنند هرگز احساس نیاز و احتیاج به دیگران ندارند و در وجود خود احساس بی‌نیازی می‌کنند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ الْغِنَى وَالْعِزَّ يَجُولَانِ فَإِذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَكُّلِ أَوْطَنَا» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۲۲۵۲۱)؛ بی‌نیازی و عزت در حرکتند تا آنکه وطن اصلی را که توکل است بیابند و در آن مستقر شوند.
- کفایت معاش و روزی: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْزْنِهِ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا» (خوانساری،

۱۳۸۵: باب التوکل، ش ۶۳۷؛ کسی که از غیر خدا بریده و به خدای (عزّ و جل) وصل گردد، خداوند تمام اسباب معاش و روزیش را کفایت می‌کند از طریقی که گمان نمی‌برد، و کسی که به دنیا روی آورد خدا او را به همان دنیا وا گذارد.

۷. سخاوت

یکی از صفات عالیّه انسانی سخاوت است. این صفت از جمله صفات و مکارم اخلاقی انبیا می‌باشد. مؤمنین واقعی نیز به این صفت متّصف هستند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز در عهدنامه مالک اشتر طبق نقل تحف العقول یکی از صفات قضاات شایسته را سخاوت معرفی فرموده‌اند. امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ، وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ، وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا، وَ لَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَ هِمَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ...» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۱: ۳۵۵)؛ بخشندگی از جمله اخلاق پیامبران است بخشندگی ستون و تکیه گاه ایمان است. انسان، مؤمن نیست مگر اینکه بخشنده باشد و بخشنده نیست مگر اینکه دارای یقین و همت بلند باشد؛ زیرا بخشندگی پرتو نور یقین است. و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه‌السلام) آمده است: «خِيَارُكُمْ سَمَحَاتُكُمْ وَ شِرَارُكُمْ بُخْلَاءُكُمْ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۱: ۳۵۰)؛ بهترین شما بخشندگان شما هستند و بدترین شما خسیس‌ترین شما هستند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْخِيَاءُ وَ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۸۵۶۱)؛ سروران مردم در دنیا بخشندگان هستند و در آخرت پرهیزکاران.

سخاوت موجب محبت می‌شود؛ امام علی (علیه‌السلام) فرمود: «مَا اسْتُجِلِبَتِ الْمَحَبَّةُ بِمَثَلِ السَّخَاءِ وَ الرِّفْقِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۸۵۵۴)؛ هیچ چیز مانند بخشندگی و مدارا و خوشخویی جلب محبت نمی‌کند. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عدی بن حاتم فرمود: «دَفِعَ عَنْ أَيْبِكَ الْعَذَابُ الشَّدِيدُ، لِسَخَاءِ نَفْسِهِ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۱: ۳۵۴)؛ عذاب شدید از پدرت بخاطر سخاوتش بر طرف شد.

بخش دوم - فضیلت‌های اخلاقی

پس از بیان بخشی از ارزش‌های معنوی، تعدادی از «فضیلت‌های اخلاقی» را که قضاات و کارکنان دستگاه قضائی باید در مواجهه با متهمان و مجرمان رعایت کنند، با توضیح مختصری درباره هر یک از آن‌ها بیان می‌کنیم. در ابتدا به چند نکته درباره اخلاق اشاره مختصری خواهیم داشت.

۱. تعریف اخلاق

کلمه اخلاق که به معنای روش، شیوه و سلوک می‌باشد جمع خُلُق و خُلُق است. این دو کلمه به خوی، طبع، مروت و دین معنا شده‌اند و اشاره به شکل درونی انسان است. چنانچه خُلُق شکل ظاهری

اشیا است. خلقت به سیما، قیافه و منظر اشاره دارد. غرائز و ملکات و صفات روحی و باطنی که در انسان است اخلاق نامیده می‌شود و به اعمال و رفتاری که از این خلقیات ناشی می‌شود نیز اخلاق یا رفتار اخلاقی می‌گویند. علمای اخلاق خلقیات و صفات روحی و نفسانی انسان را بر دو نوع تقسیم کرده‌اند:

۱- فطری و طبیعی ۲- اکتسابی و اختیاری

صفات فطری، غرائز و احساسات و استعدادهایی هستند که در طبیعت انسان آفریده شده و اختیار و عمل در تحصیل آن‌ها هیچ گونه دخالتی ندارد؛ مانند حس خداجویی، حس کنجکاوی، حس عدالت خواهی، غریزه حبّ تعالی و کمال و نظایر آن‌ها. در مقابل، صفات اکتسابی آن‌گونه صفاتی را گویند که در مقام عمل و اختیار به تدریج برای انسان حاصل می‌شود، مانند ملکه سخاوت، تواضع و فروتنی، حلم و بردباری، شکر. و در مقابل آن‌ها صفاتی مانند: بخل، تکبر، غضب و کفران است. در این مرحله صفات و ملکات خوب را «فضائل و مکارم اخلاق» و صفات و ملکات بد را «رذایل اخلاق» می‌نامند. چنان‌که اگر رفتار و کردار انسان متأثر از ملکات فاضله باشد، آن را محاسن اخلاق و آداب می‌نامند و چنانچه از ملکات رذیله ناشی شده باشد، آن را سیئات و مساوی اخلاق می‌نامند. (مه‌دوی کنی، ۱۳۷۴: ۱۳)

۲. هدف علم اخلاق

شکی نیست که همه انسان‌ها خواهان سعادت و نیک‌بختی هستند. برای رسیدن به این هدف بزرگ راهی جز تزکیه و تصفیه نفس، یعنی کسب مکارم و فضائل و دوری از رذایل اخلاق، وجود ندارد. قرآن کریم در سوره شمس پس از یازده قسم به این حقیقت تصریح می‌کند که آن کسی که نفس خویش را از آلودگی‌ها پاک کرد رستگار شد و آن کس که خود را آلوده ساخت زیانکار شد؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس/ ۹ - ۱۰)؛ و در سوره جمعه، فلسفه بعثت خاتم پیامبران (صلی الله علیه و آله) را تعلیم و تربیت و تزکیه انسان‌ها می‌داند و می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه/ ۲)، او خدایی است که در میان عرب اُمّی پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان بخواند و آن‌ها را از پلیدی‌ها و زشتی‌ها منزّه سازد و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند. رعایت مسائل اخلاقی آن قدر مهم است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هدف از بعثت خود را تکمیل مکارم اخلاقی بیان نموده و فرموده‌اند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». (محدث نوری، ۱۴۰۸ق/ ۱۱: ۱۸۷) و امام سجاد (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

روایت کرده است که فرمود: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۶۹: ۴۰۵)؛ من از طرف خداوند برای مکارم و محاسن اخلاق مبعوث شده‌ام. حضرت علی (علیه السلام) نیز بر اهمیت تهذیب نفس تأکید فرموده و رعایت آن را مایه خوشبختی انسان دانسته و می‌فرماید: «لَوْ كُنَّا لَا نَرْجُو جَنَّةَ وَلَا نَخْشَى نَارًا وَلَا ثَوَابًا وَلَا عِقَابًا لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطْلُبَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاحِ» (محدث نوری، ۱۴۰۸/ق/۱۱: ۱۹۳)؛ بر فرض که امیدی به بهشت و ثواب و بیمی از دوزخ و عقاب نداشتیم باز شایسته آن بود که ما در پی مکارم اخلاق^۱ باشیم؛ زیرا خوشبختی و سعادت را از این طریق می‌توان به دست آورد. (مهدوی کنی، ۱۳۷۴: ۱۰) امام کاظم (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «الزَّمُ الْعِلْمَ لَكَ مَا ذَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأَظْهَرَ لَكَ فُسَادَهُ» (محدث نوری، ۱۴۰۸/ق/۱۲: ۱۶۶)؛ لازم‌ترین علم آن است که تو را به پاکسازی دل راهنمایی کند و تباهی و فساد دل را بر تو آشکار سازد. علم اخلاق با شناسایی قوا و استعدادهای گوناگون انسان و فضائل و رذایل روح آدمی، در صدد ایجاد تعادل در میان امیال گوناگون و راه و روش تربیت نفس است. البته منظور از این اخلاق اخلاق عملی است (نه اخلاق نظری یا فلسفه اخلاق که در آن مبانی و زیر بنای اخلاق و معیار خوبی‌ها و بدی‌ها و مسئله حُسن و قُبُح ذاتی مورد بحث قرار می‌گیرد). مقصود از اخلاق عملی آداب و دستورهای خاصی است که در مسیر تزکیه و تهذیب، التزام به آن‌ها ضرورت دارد و از طریق عمل، ما را به هدف نزدیک می‌سازد و عمل، شامل نیت و حبّ و بغض، سوءظن، حسد، کینه، تواضع و تکبر و امثال آن نیز هست کما اینکه اعمال بدنی را هم در بر می‌گیرد.

البته باید دانست که کیفیت عمل و ارزش حقیقی آن در اخلاق اسلامی بستگی به نوع انگیزه و اهداف عمل‌کننده دارد و شکل ظاهری کار به تنهایی معیار ارزش‌ها (خوبی‌ها و بدی‌ها) به حساب نمی‌آید. نیت به اندازه‌ای مهم است که سرنوشت انسان را می‌توان با آن پیش‌بینی کرد. (مهدوی کنی، ۱۳۷۴: ۵۱ و ۲۱) ضرورت اخلاق برای مدیران و کارگزاران یک کشور بیش از دیگران است و از همه مهم‌تر قضات و دست‌اندرکاران امر قضا هستند که جان و مال و ناموس و آبروی مردم در اختیارشان است و اگر بر نفس خویش تسلط نیابند و به فضائل اخلاقی آراسته نگردند خود و جامعه را به هلاکت می‌اندازند. علمای اخلاق می‌گویند اساس اخلاق، عدالت است، چون انسان حقیقتی مرکب از جسم و روح است که روح وی اصل و جسمش فرع است و کمال روح هم در حفظ تعادل قواست، یعنی اگر جمیع قوا و استعدادهای خود را به صورت متعادل پرورش دهد، روح او زیبا می‌شود. به همین جهت

۱. مکارم، صفاتی است که موجب کرامت و بزرگواری و شرافت می‌شود و از صفات نیک عادی و معمولی بالاتر است.

فراگیری ادب و اخلاق، انسان را زیبا ساخته و وی را نماد زیبایی برای همه عالمیان قرار می‌دهد. قرآن و اهل بیت که حلقه اتصال میان عبد و ربّ و معمار حقیقی انسان‌سازی‌اند، جهانیان را به همین اصل اخلاقی دعوت می‌کنند: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره: ۸۳) و «أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره: ۱۹۵). خدا به پیامبرش امر می‌کند که اخلاقت باید چون بارانِ رحمتی بر دیگران بیارد که تمام آلودگی‌های غیراخلاقی و چرک‌های غیرانسانی را بزداید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَافْتَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...» (آل عمران/ ۱۵۹). از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل شده است که فرمود: «و أَحْسِنِ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۷: ۱۷۳)؛ به کسی که به تو بدی کرد نیکی کن. و سخن گوهر بار امام صادق (علیه‌السلام) چنین است: «خَمْسٌ، خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتِعٍ: الْعَقْلُ أَوَّلُهَا: الْوَفَاءُ، وَ الثَّانِيَةُ: التَّدْبِيرُ، وَ الثَّالِثَةُ: الْحَيَاءُ، وَ الرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ الْخَامِسَةُ وَ هِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ: الْحُرِّيَّةُ» (صدوق، ۱۳۶۲ش/۱: ۲۸۴)؛ پنج خصلت است که در هر کس یکی از آن‌ها نباشد خیر و بهره زیادی در او نیست: اول: وفاداری، دوم: تدبیر، سوم: شرم و حیا، چهارم: خوش‌خویی و نیک‌خلقی، و پنجم، که چهار خصلت دیگر را در خود دارد: آزادگی، و در گفتار بسیار زیبا و رسا که منشوری اخلاقی است خطاب به جهانیان با هر تفکر و عقیده‌ای فرمود: ای مردم در کرامات انسانی و ارزش‌های اخلاقی به رقابت برخیزید و در تحصیل سرمایه‌های سعادت و معنویت و سودهای پرقیمت شتاب کنید. اعمال و رفتار خوبی که در آن شتاب نکرده‌اید به حساب نیاورید. حمد و سپاس الهی را مرهون انجام‌دادن اعمال نیک بدانید. با کوتاهی‌کردن، سرزنش را به جان نخرید و هر گاه به کسی نیکی کردید و او در مقابل شما قدردانی نکرد نگران نباشید؛ زیرا خداوند وی را مجازات خواهد کرد و او بهترین پاداش دهنده و بزرگ‌ترین هدیه دهنده است. آگاه باشید که نیازهای مردم به سوی شما از نعمت‌ها و موهبت‌های الهی بر شماست. پس این نعمت‌ها را از دست ندهید که دچار لغزش و عذاب الهی می‌شوید. بدانید که اخلاق نیک ستایش را به همراه دارد و پاداش الهی را فراهم می‌سازد. اگر خُلق پسندیده به‌صورت انسانی تجسم می‌یافت و ظاهر می‌شد، به قدری زیبا جلوه می‌کرد که بینندگان را خوشحال می‌ساخت، و چنانچه خُلق ناپسند و رفتار ناشایست را به خوبی مشاهده می‌کردید بسیار زشت‌رو و بدقیافه می‌دیدید که قلب‌ها از آن نفرت داشته و چشم‌ها بسته می‌شد تا آن را ننگرد. ای مردم! (بدانید) بزرگواری انسان در بخشش و پستی شخص در بُخل است! یقین داشته باشید که بخشنده‌ترین شما کسی است که بی‌چشمداشت به دیگران کمک کند و با گذشت‌ترین انسان‌ها کسی است که هنگام قدرت عفو کند. در روابط خانوادگی و خویشاوندی، موفق‌ترین شما کسی است که با آنان که از او

بریدند پیوند خورد که ریشه‌ها پس از بریده شدن شاخه‌ها دوباره جوانه می‌زنند. هر کسی در نیکی کردن به برادران خود شتاب کند، فردا نتیجه و آثار آن را خواهد دید و آن که برای خدا به برادر خود کمک کند خداوند او را هنگام نیازمندی پاداش می‌دهد و بیش از آنچه به دیگران کمک کرده است بلاها را از او دور می‌سازد و کسی که اندوه دل مؤمنی را بزدايد خدا غم و اندوه و مشکلات دنیا و آخرت او را بر می‌دارد و کسی که با مردم خوش‌رفتار و با اخلاق باشد، خداوند متعالی با او خوش‌رفتار است و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۸: ۱۲۱)

آنچه امروزه جوامع بشری را تهدید می‌کند و خطر سقوط و هبوط انسان‌ها را نزدیک ساخته است، ترویج بی‌فرهنگی و نابخردی و دوری از فرهنگ انسان‌ساز و تمدن‌والای اسلامی است. انسان عصر جدید با صرف پرداخت به علوم تجربی و توجه افراطی به بینش مادی در رسیدن به مقاصد مادی و رسیدن به مقاصد دنیایی در مسیر تحصیل علوم معنوی و عملی از ماهیت اصلی خود بازمانده است. بالاین اوصاف می‌توان به ضرورت فراگیری علم اخلاق در زندگی انسان پی برد و گفت که پس از علم توحید هیچ علمی به ضرورت فراگیری علم اخلاق نمی‌رسد و این همان نکته‌ای است که در فرهنگ متعالی اسلام بدان تأکید شده و پیشوایان دین به عنوان نماد اخلاق به پیروان خویش تعلیم داده‌اند، چنان که امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمود: «الزُّمُّ الْعِلْمُ لَكَ مَا دَلَكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأَظْهَرَ لَكَ فَسَادَهُ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۵: ۳۳۳)؛ لازم‌ترین علم آن است که تو را به پاک‌سازی دل، رهبری و تباهی و فساد دل را، بر تو آشکار کند. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۴۰-۴۳)

۳. اهمیت مکارم اخلاقی

مکارم اخلاق یا به تعبیر دیگر اخلاق عالی و پسندیده در روایات متعدد از پیامبر (صلوات الله علیه) و ائمه (علیهم السلام) بیان گردیده است. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) دوازده صفت از مکارم اخلاق شمرده شده است: آن حضرت فرمود: «لَنَجِبُ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ كَانَ فَهِمًا فَقِيهًا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صَدُوقًا وَفِيًّا»؛ ما از شیعیانمان کسی را دوست داریم که عاقل باشد، تیز فهم باشد، دانا به احکام شرع باشد، بردبار باشد، اهل مدارا و ملاطفت در رفتار باشد، شکپا باشد، همواره راستگو باشد، کاملاً اهل وفا باشد.

سپس فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ وَلْيَسْتَلْهُ»؛ خداوند تبارک و تعالی، مکارم اخلاق را برای پیامبران در نظر گرفت، پس هر کس که این مکارم اخلاق در او باشد خداوند را (بر این نعمت) سپاسگزار باشد و در هر کس نیست به درگاه خداوند زاری کند و این را از او بخواهد.

گفتم جانم به فدای تو، مکارم اخلاق چیست؟ فرمود: «الْوَرَعُ وَالْقَنُوعُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْجَلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشُّجَاعَةُ وَالْغِيَرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۶۹: ۳۹۷)؛ پرهیزکاری، قناعت، صبر و شکیبائی، شکر، بردباری، حیا، بخشندگی، شجاعت، غیرت و تعصب به ناموس، نیکی، به درستی و راستی نقل کردن و ادا کردن امانت.

در بعضی از روایات حسن خلق و مروت نیز از مکارم اخلاق شمرده شده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خطبه‌ای فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَأَنْ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ، وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ...» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۶۹: ۳۹۷)؛ آیا خبر دهم شما را به بهترین اخلاق‌های دنیا و آخرت: گذشت از کسی که به شما ظلم کرده است و اینکه رابطه داشته باشی با کسی که این رابطه را از تو قطع کرده است و نیکی کنی به کسی که به تو بدی کرده و ببخشی کسی را که تو را محروم کرده است.

و درباره نتایج حُسن خُلُق فرمودند: «إِنَّ أَكْثَرَ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ» (خوانساری، ۱۳۸۵: باب الجنة، ش ۷۴۴)؛ بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند تقوای الهی و حُسن خُلُق است؛ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کلامی جامع گنج‌های روزی (هر دو نوع روزی مادی و معنوی) را در ارزش‌ها و انبساط اخلاقی می‌داند و می‌فرماید: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۵۳۱۰). گفتنی است که هر کجا در روایات و منابع اسلامی کلمه «حُسن خُلُق» به‌تنهایی ذکر شده است به معنای مکارم و فضائل اخلاقی است ولی هر کجا در کنار سایر صفات خوب و فضائل اخلاقی آمده است به معنای خوش خلقی و برخورد و تعامل زیبای رفتاری با دیگران است از جمله مُتَبَسِّم و خوش‌رو بودن در هنگام برخورد و گفتگو با دیگران.

۴. آگاهی؛ زیربنای اخلاق

هرگونه تحوّل اخلاق در انسان باید براساس علم و آگاهی باشد؛ زیرا تا انسان حریم حق و باطل را به درستی نشناسد و از فضائل و رذائل اخلاقی اطلاع نداشته باشد قادر به اصلاح خود نمی‌شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابن مسعود فرمود: «يَا بَنَ مَسْعُودَ، إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَأَعْمَلْ بِعِلْمٍ وَعَقْلٍ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۷: ۱۱۲)؛ وقتی می‌خواهی کاری را انجام بدهی با آگاهی و خرد آن را انجام بده. البته ممکن است انسان از اصول اخلاقی، اطلاع کافی داشته باشد ولی در عمل به آن‌ها پایبند نباشد. تخلّق به اخلاق پسندیده ریشه در اعتقادات انسان دارد، در صورتی که یک انسان مسلمان مبانی عقیدتی را در درون خود تقویت نماید طبعاً آثار آن در باطن و رفتارش ظاهر می‌شود.

اخلاق عملی از کارهای کوچک و جزئی شروع می‌شود و به تدریج اعمال بزرگ را دربر می‌گیرد. تمرین‌های اخلاقی را باید از قدم‌های کوتاه و امور معمولی روزمره آغاز کرد مانند رعایت اصول اخلاقی و حقوق دیگران در ارتباط با خانواده و اقوام و خویشان و دوستان و همسایگان. در این صورت می‌تواند به تدریج توانمندی‌های اخلاقی و رفتارهای خود را در سطوح بالاتری عملی سازد.

رعایت اصول اخلاقی و رفتارهای روزمره آن قدر اهمیت دارد که اولیای دین دستور داده‌اند که انسان باید در هر روز اعمال و رفتار خود را مورد محاسبه قرار دهد، یعنی بررسی نماید که ایمان و اعتقاداتش در چه مرحله‌ای است چه اخلاق و رفتار نیکی از او صادر شده است و کدام صفت زشت و ناپسندیده یا رفتار غیرمنطقی با موازین اسلامی از او سر زده است. در این صورت است که می‌تواند برای اصلاح عیوب اخلاقی خود تلاش کند؛ ولی اگر از خود حساب نکشد و اعمال و رفتار و صفات و روحیات نفسانیش را بررسی ننماید دچار انحطاط و خسران می‌شود و از تکامل در مسیر زندگی باز می‌ماند.

عالم جلیل‌القدر مرحوم شیخ حرّ عاملی در جلد یازدهم وسائل الشیعة سیزده حدیث در موضوع محاسبه نفس نقل کرده است. در اولین حدیث از امام موسی کاظم (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «لَيْسَ مَتَا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ» (حر عاملی، ۱۴۰۱/ق/۱۱: ۳۷۷)؛ از ما نیست کسی که در هر روز خود را محاسبه ننماید پس اگر (بعد از محاسبه دید که) عمل خوبی انجام داده است از خداوند طلب نماید که اعمال نیکش را افزایش دهد و اگر کار ناشایستی انجام داده است از خداوند طلب مغفرت کند و به سوی او توبه نماید. انسان باید دائماً در مسیر پیشرفت و تکامل باشد و کسی که قدمی به جلو بر ندارد و در اعمال خیر و صفات پسندیده ارتقاء پیدا نکند ضرر کرده است و زندگی برای او سودی ندارد.

امام موسی کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُوتٌ وَ مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِهِ شَرُّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزَّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ فِي نُقْصَانٍ، وَ مَنْ كَانَ إِلَى التُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۸: ۳۲۷)؛ کسی که دو روز او مساوی باشد ضرر کرده است و کسی که روز بعدی او از روز قبلش بدتر باشد از رحمت خداوند دور شده است و کسی که افزایش (در اعمال نیک و فضائل نفسانی) را در خود مشاهده نکند دچار نقص و کاهش شده است و کسی که رو به نقص و کاهش است مرگ برای او از زندگی بهتر است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر توصیه می‌کند و دستور می‌دهد که بخشی از وقت خودش را، بلکه بهترین وقت‌ها را برای (خلوت) خود و خدای خود اختصاص بدهد: «وَ اجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَ اجْزَلِ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا إِلَيْهِ إِذَا صَلَحَتْ

فِيهَا النَّيَّةُ وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ؛» نیکوترین وقت‌ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای (خلوت) خود و خدای خود انتخاب کن، اگرچه همه وقت برای خداست اگر نیت درست باشد و رعیت در آسایش قرار داشته باشند.

و در فراز بعدی می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُخْلِصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ: إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةٌ، فَأَعْطِ لِلَّهِ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلِكَ وَ نَهَارِكَ، وَ وَفَّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنْقُوصٍ، بِالْغَاثِ مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام بدهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص بده، و آنچه تو را به خدا نزدیک می‌کند بی‌عیب و نقصان انجام ده، اگر چه دچار خستگی جسم شوی.

۴-۱. تصدی منصب قضا در بینش و حاکمیت دینی

با مراجعه به کتب فقهی و منابع اسلامی در می‌یابیم که اسلام برای اداره جامعه سه رکن مهم را مورد توجه قرار داده است.

رکن اول: رهبر و حاکم جامعه است که باید با اجرای قوانین و ایجاد امنیت و تعیین سیاست‌های کلی امت، زمینه تکامل افراد را فراهم آورده از تعدیات جلوگیری کند و عدالت اجتماعی را برقرار نماید.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) مقابله با ستمکاران و یاری گرسنگان ستمدیده را، پیمان الهی بر علما می‌داند آنجا که می‌فرماید: «أُولَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِهَا وَ لَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۳)؛ اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و باران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم‌بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم، آن‌گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است. اصولاً هدف از تشکیل حکومت اسلامی در فرهنگ دینی چیزی جز حاکمیت و برپایی نشانه‌های دین و اجرای حدود الهی و اصلاح امور مردم و یاری ستمدیدگان نیست.

امام علی (علیه‌السلام) در خطبه نهج‌البلاغه ۱۳۱ فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ اللَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا إِتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ

الإصلاح في بلادك فيأمن المظلومون من عبادك و تُقام المَعطَّة من حدودك» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۱۳۱)؛ خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت دنیا و ثروت نبود، بلکه می خواستیم نشانه های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم تا بندگان ستم دیده ات در امن و امان زندگی کنند و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجرا گردد.

رکن دوم: وجود مفتی و مجتهد و عالم دینی است که احکام اسلام را به تناسب زمان و مکان بیان نموده و به عنوان کارشناس و متخصص دینی به این خواست فطری و ضرورت اجتماع پاسخ می گوید.

رکن سوم: قاضی و دادرس است که فصل خصومات نموده با احقاق حق و جلوگیری از تعدی به قوانین و حقوق افراد، پاسدار ارزش ها می باشد، بلکه باید گفت بقاء و دوام ارزش ها و تثبیت جایگاه دو رکن قبلی نیز به قضاات و دستگاه قضائی بستگی دارد تا جایی که می توان گفت قضاوت خود بخشی از ریاست و مدیریت اجتماع است و به تعبیر صاحب جواهر: «هُوَ غُصْنٌ مِنْ شَجَرَةِ الرَّئَاسَةِ الْعَامَّةِ لِلنَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ خُلَفَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام» (النجفی، ۱۳۹۸ق: ج ۴۰ ص ۹)؛ قضاوت شاخه ای از درخت سرپرستی عمومی جامعه است که مخصوص پیامبر و جانشینان اوست.

بنابراین یکی از ضروریات جامعه اسلامی وجود قاضی و دادرس است، بلکه در مطلق جوامع بشری، ضرورت این امر غیر قابل تردید است، زیرا زندگی اجتماعی خالی از تنازع و تشاجر و اختلاف نیست قهراً تراحم در حقوق و اموال پدید می آید. چنان که بشر به طبیعت وجودی خویش تحت تأثیر تمایلات و خواسته های نفس قرار گرفته و محیط زندگی و معاشرت با افراد ناباب او را به تمرد از قوانین و مقررات و ارتکاب معاصی و دست یازیدن به ناهنجاری ها و اوا می دارد. در همه این موارد، وجود قضااتی که پاسدار ارزش ها و مانع لغزش ها باشند امری ضروری و لازم است. از سوی دیگر با مطالعه کتاب و سنت به این نکته پی می بریم که شارع مقدس راضی به تعطیل احکام نیست بلکه هدف اصلی و نهائی از تشریع، پیاده کردن احکام فردی و اجتماعی است و تحقق بسیاری از اهداف اسلام و پیاده شدن احکام تنها در سایه تصدی قضاوت است و بر حاکم اسلامی اسلامی واجب است که برای مردم قاضی نصب کند.

امام خمینی می فرماید: مسئله قضا یک مسئله مهمی است که سروکارش با همه حیثیت کشور و مسلمانان است و آن قدری که اسلام درباره قضا سفارش کرده است شاید کمتر در چیزهای دیگر سفارش کرده باشد. بنابراین یک تکلیف است بر همه کسانی که می توانند قضاوت کنند... (امام خمینی، ۱۳۶۹/۱۹: ۳۲۴). کسانی که متصدی امر قضا می شوند باتوجه به اهمیت و حساسیت قضاوت در بین مردم باید به اخلاق ویژه ای متخلق باشند

فضیلت‌های اخلاقی

برخی از فضیلت‌های اخلاقی که کارکنان دستگاه قضائی به‌ویژه قضات باید آن‌ها را رعایت کنند به قرار زیر است:

۱. شرح صدر، حوصله و تحمل

شرح صدر و یا دریادلی یکی از ویژگی‌های کمال شخصیت انسان است. خداوند در سوره انشراح با لحنی آمیخته با لطف و محبت فوق‌العاده به پیامبر اکرم دل‌داری می‌دهد و می‌فرماید: «الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (انشراح/ ۱ - ۳)؛ آیا ما سینه تو را گشاده نساختم، آیا ما بار سنگین را از تو بر نداشتیم، همان باری که سخت بر تو سنگینی می‌کرد، و نامت را بلندآوازه کردیم. در این آیات، خداوند سه موهبت را که به رسولش اعطا کرده است بیان می‌کند:

اول - شرح صدر. یعنی بازشدن و گسترده‌گی سینه به نور الهی و آرامشی از ناحیه خداوند. مراد از شرح صدر پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله) وسعت نظر وی است به‌گونه‌ای که ظرفیت پذیرش وحی را داشته باشد و توان تبلیغ رسالت و تحمل ناملایماتی را که در این راه می‌بیند داشته باشد.

دوم - برداشتن بار سنگینی که پشت پیامبر را می‌شکست. منظور از این موهبت این است که رسالت و دعوت به توحید و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده (و تحمل دشواری‌های تبلیغ دین و دشمنی‌های مخالفان) کار بسیار مشکلی بود، ولی خداوند اسباب پیشرفت دعوت پیامبر را فراهم کرد.

سوم - نام پیامبر را بلندآوازه کرد به‌طوری که نامش را در شهادتین قرین نام خودش قرار داد و بر هر مسلمانی واجب کرد که در هر روز در نمازهای پنج‌گانه واجب، نام آن حضرت را با نام خدای تعالی به زبان جاری سازد.^۱ حضرت موسی (علیه‌السلام) نیز از پروردگارش طلب شرح صدر کرد و عرض کرد: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» (طه/ ۱۲۵)؛ خدایا سینه‌ام را باز کن و کارم را آسان گردان.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌فرماید: «حضرت موسی احساس کرد رسالتی که از جانب خداوند به او محوّل شده است بسیار بزرگ است، قبطیان و در رأس آن‌ها فرعون دارای شوکت و قدرت زیادی هستند. فرعون در مقابل خداوند ادعای ربوبیت دارد و ندای «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» سر می‌دهد، از طرف دیگر بنی‌اسرائیل مردمی جاهل و کوتاه‌فکر و ضعیف و در اسارت فرعونیان هستند. بنابراین می‌دانست که دعوت و تبلیغ رسالتش دارای مشکلات و مصیبت‌های زیادی است. لذا از

۱. ر. ک: تفسیر المیزان و تفسیر نمونه در ذیل آیات ذکر شده.

پروردگارش درخواست نمود که برای حل این مشکلات به او سعه صدر بدهد تا تحملش زیاد شود و محنت‌ها و سختی‌هایی که پیش رویش قرار دارد آسان گردد و لذا گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» گویا می‌گوید: حال که مرا مامور رسالت کردی، این ماموریت با سختی‌ها و مشکلات زیادی مواجه می‌باشد و لذا حوصله و تحمل می‌خواهد که وقتی ناملايمات به من هجوم می‌آورند سینه‌ام تنگی نکند» (طباطبایی، ۱۳۹۲/ق/۱۴: ۱۵۷).

۱-۱. شرح صدر و زبان مهر آمیز حضرت نوح

حضرت نوح (علیه السلام) نیز از چنان شرح صدری برخوردار بود که هیچ سخن ناروایی در او اثر نمی‌گذاشت، وقتی کافران به او نسبت ضلالت و گمراهی دادند و گفتند: إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. حضرت نوح سفاهت آنان را نادیده گرفت و با تعبیر مهر آمیز فرمود: «ای قوم من!» من ضلالت ندارم بلکه رسالت دارم که پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و خیرخواه شما هستم: «یا قوم لیس بی ضلالة و لکنی رسول من رب العالمین، أبلغکم رسالات ربی و أنصح لکم» (اعراف/ ۶۱-۶۲).

حضرت هود (علیه السلام) نیز هنگامی که به وی نسبت سفاهت و نادانی دادند و گفتند تو را از دروغگویان می‌پنداریم، به آنان نفرمود سفيه شماييد، بلکه با تعبیر مهر آمیز ای قوم من! فرمود: من نادان نیستم بلکه من پیامبری از سوی پروردگار جهانیان هستم: «لیس بی سفاهه و لکنی رسول من رب العالمین» (اعراف/ ۶۶-۶۷) (جوادی آملی، ۱۳۹۲/۶: ۲۵۳).

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۱۴۷)؛ قلب‌ها همچون ظرف است و بهترین آن‌ها دلی است که زمینه و گنجایش بیشتری داشته باشد.

گشایش سینه و داشتن ظرفیت گسترده فکری و روحی همان‌طور که موجب تحمل و استقامت انسان در برابر مشکلات می‌باشد می‌تواند زمینه‌ساز فراگیری علم و عرفان و سایر معارف باشد و چنین فردی در مقابل اعتقادات صحیح و عمل صالح نیز تسلیم است.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام: ۱۲۵)؛ خدا هر که را بخواهد هدایت کند دلش را به روی اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه سازد دلش را تنگ می‌دارد چنان‌که گویی می‌خواهد به آسمان بالا رود و خدا کسانی را که ایمان نمی‌آورند این چنین به پلیدی و نکبت دچار می‌سازد.

یعنی کسی که خداوند سینه‌اش را برای قبول اسلام که همان تسلیم بودن است گشوده است در حقیقت سینه‌اش را برای تسلیم در برابر اعتقادات صحیح و عمل صالح وسعت داده به طوری که هیچ مطلب حق و صحیحی به او پیشنهاد نمی‌شود مگر اینکه او را می‌پذیرد. و در مقابل کسی که سینه‌اش تنگ است و گنجایش حق و راستی را ندارد از پذیرش حق امتناع می‌کند و نتیجه آن ضلالت و گمراهی است.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مَنْ ضَاقَ صَدْرُهُ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى آدَاءِ حَقٍّ» (مجلسی ۳۹۷/ق/۷۸: ۹۰)؛ کسی که سینه‌اش تنگ باشد (کم‌ظرفیت و کم‌تحمل باشد) توانایی بر ادای حق نخواهد داشت. در اندیشه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ابزار اداره امور، داشتن سعه صدر و ظرفیت بالاست. فرمود: «آلَةُ الرَّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۱۷۶)

حضرت آیت‌الله جوادی آملی می‌فرماید: خدای سبحان به رسول اکرم می‌فرماید: ما برای اینکه تو را به مکتب لدی‌اللهی برسانیم و از اَمِّ الْكِتَابِ برخوردارت کنیم ظرف دلت را باز کردیم تا گنجایش این علوم را داشته باشد «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» (انشار/ ۱ - ۳)؛ آن بار توانفرسا را از دوش تو برداشتیم و سینه‌ات را گشودیم، می‌توانی اسرار را بنگری، و سختی‌ها را تحمل کنی. تا انسان بار را از دوش نهد و جان خود را وسعت نبخشد توان طی راه رسول را ندارد. انسان باید بکوشد که باری از حقوق دیگران بر دوش خود نهد، سبکبار باشد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «تَخَفَّفُوا تَلَحُّقُوا» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۲۱)؛ سبکبار شوید تا به قافله برسید. خداوند به انسان‌ها آموخت که از انشراح صدر برخوردار باشید و برای برداشتن بار قرآن ناچارید از بار خودتان کم کنید. مهم‌ترین عامل برای دریافت علوم و معارف، شرح صدر است که این قابلیت را باید از خدا درخواست کرد، «وَلَا يَزِيدُ كَثْرَةَ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَ كَرَمًا». چه خوب است که ما هم قابلیت برداشتن بار از پشت و گشایش صندوق دل را از خداوند بخواهیم و بگوییم خدایا بار گناه را از دوش ما بردار و قلب ما را منشرح ساز که راه پیغمبر تو را برویم چون راه او رفتنی است و خداوند باسط‌الیدین بالعطیة است، «او گشاده‌دست است در بخشیدن»، بل یداه مبسوطتان «هر دو دست قدرتمند و عطابخش خدا گشاده و باز است» (جوادی آملی، ۱۳۹۲/۸: ۲۳۸ - ۲۴۴).

۲-۲. ضرورت سعه صدر در قضاوت

برای اینکه بدانیم یکی از مهم‌ترین ضرورت‌ها برای قاضی «سعه‌صدر» است لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

اول - مشکل بودن قضاوت از جهت مواجهه قاضی با جان و مال و اعراض مردم

قضاوت بین مردم کار مشکلی است؛ زیرا در قضاوت سروکار قاضی با جان و مال و أعراض مردم است و این بسیار با اهمیت و خطیر است. مهم‌ترین مسئله برای همه مسلمانان و پیروان سایر ادیان ابراهیمی، در مرحله اول اعتقادات و باورهای دینی آنهاست و پس از آن جان و مال و آبروی آنها، که باید مورد حمایت قرار گیرد.

در دین مقدس اسلام، جان و مال و آبروی مسلمانان و سایر افرادی که در حمایت نظام اسلامی هستند، دارای حرمت است و تعرض به آنها گناهی بزرگ است و اگر کسی تعرض کرد، این قاضی است که باید علاوه بر مجازات متعرض، او را وادار نماید خسارات وارده را نیز جبران کند و در مورد آبرو نیز به طریق مناسب اعاده حیثیت شود.

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در تاریخ ۱۳۵۸/۷/۲۰ در جمع حکام شرع دادگاه‌های انقلاب فرمودند:

«مسئله قضاوت یک مسئله بسیار خطیر است و شماها که قاضی هستید بسیار برایتان خطرناک است. اگر ملاحظه روایات را کرده باشید می‌بینید که مسئله چقدر مشکل است. شما با أعراض مردم با جان مردم با اموال مردم سروکار دارید و اگر چنان‌که خدای نخواست به طور دقیق، به طور شایسته عمل نشود علاوه بر مسئولیت شرعیه نسبت به اصل قضیه یک مسئولیت بزرگتری هم هست و آن این است که شما قاضی در جمهوری اسلامی هستید و ممکن است که جمهوری اسلام در خطر بیفتد یعنی وجهه‌اش یک وجهه ناشایسته‌ای بشود.» (امام خمینی، ۱۳۶۹/۹: ۲۸۵).

دوم - مشکل بودن قضاوت از جهت طبیعت قضاوت، رسیدن به حق و نوع توقع و انتظارات مردم یکی دیگر از سختی‌های کار قضائی کشف حقیقت است مخصوصاً در پرونده‌های پیچیده که قاضی باید با علم و تجربه و با مشورت با صاحب نظران و با استقامت و صبروری بتواند حقیقت را کشف کند. مهم‌ترین کار قاضی احقاق حق است، یعنی حق را به حقدار برساند. لازمه این کار در مرحله اول کشف حقیقت قضیه است و در مرحله بعد انطباق آن با قانون و شرع و صدور حکم عادلانه بدون هیچ ملاحظه دیگر. بدیهی است کشف جرم در موضوعات جزایی و رسیدن به حق و حقیقت در سایر موضوعات، و سپس صدور حکم عادلانه مخصوصاً با توجه به نوع توقعات و انتظارات مردم کار آسانی نیست. قاضی در قضاوت خود با پیچیدگی‌های فراوانی روبه‌روست، از یک طرف با شاکی که خود را ذی حق می‌داند و احساس می‌کند حق او ضایع شده است و ممکن است زندگی او تباه شده باشد یا خسارات فراوانی به او وارد شده باشد و چه بسا با عصبانیت و تندى، دعوای خود را مطرح می‌نماید. از طرف دیگر متهم است که خود را بی‌گناه می‌داند و در صدد رفع اتهام از خود می‌باشد و

در این میان چه بسا بستگان شاکی و متهم نیز حضور داشته باشند و صحنه دادرسی را آشفته کنند؛ و از طرف دیگر مشخص نبودن حق و باطل در ابتدای امر و تعارض ادعاها و ادله طرفین و چه بسا از بین رفتن آثار جرم که کشف حقیقت را مشکل می‌سازد، و از جانب دیگر فضای بیرونی اعم از فضای اجتماعی و روانی که بر بعضی از دعاوی و رسیدگی‌ها سایه می‌اندازد. اینجاست که قاضی باید با کمال آرامش و ظرفیت تحمل مشکلات به پرونده‌ها رسیدگی نماید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عهدنامه خود به مالک اشتر می‌فرماید: «وَ اخْتَرِ لِلْحُكْمِ بَيْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ بهترین رعیت را برای قضاوت بین مردم انتخاب کن کسی که در تنگنای امور قرار نگیرد. مراجعه فراوان اصحاب دعوا او را به ستوه نیاورد و پیش آمدها و پیچیدگی‌های کار و فشارها وی را از پای در نیاورد به گونه‌ای که در میان مسائل و مشکلات درمانده شود.

آن حضرت در توصیه‌ای به شریح قاضی فرمودند: «إِيَّاكَ وَ التَّضَجُّرَ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ الَّذِي أَوْجَبَ فِيهِ الْأَجْرَ وَ يُحَسِّنُ فِيهِ الذُّخْرَ لِمَنْ قَضَى بِالْحَقِّ» (حر عاملی، ۱۴۰۱/ق/۱۸: ۱۵۵)؛ یعنی در مجلس قضا ملول و آزرده مشو؛ زیرا اجر لازم و ذخیره نیکو برای کسی که داوری به حق کند ثابت است. مشکلات فردی یا اجتماعی و حوادث نباید در طمأنینه و آرامش قاضی تأثیر بگذارد و احکام او از موازین اسلامی خارج گردد.

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) در یکی حساس‌ترین شرائط، یعنی دو روز بعد از شهادت شهیدان رجائی و باهنر رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر جمهوری اسلامی در حالی که فقط یک ماه از واقعه ۷ تیر و شهیدشدن بیش از هفتاد و دو نفر از مسئولان بلندپایه و خدمت‌گزاران به نظام اسلامی می‌گذشت، فرمودند: «تمام محاکمی که هستند، و تمام دست‌اندرکارانی که هستند، این مطلب را توجه بدهند که مبدا یک وقت این‌طور شرارت‌هایی که در ایران می‌شود مثل یک همچو قصه ناگواری که برای ما پیش آمد و دو نفر از بهترین جوانان و بهترین کارکنان ایران از بین رفت، مبدا یک وقت کنترل خودشان را از دست بدهند و زائد بر آنچه حکم خداست و قانون اسلام عمل کنند... مسلمین باید همان‌طوری که اسلام هست با تأتیی و طمأنینه بدون اینکه دست و پای خودشان را گم نکنند به کار خودشان ادامه دهند و با اسرا خوب رفتار نکنند و آنچه که قانون اسلامی اقتضا می‌کند با آن‌ها عمل نکنند و هرگز با عصبانیت و با دست‌پاچگی کاری را انجام ندهند و به طور متانت و طمأنینه بر موازین قانونی و بر موازین اسلامی با آن‌ها عمل نکنند» (امام خمینی، ۱۳۶۹/۱۵: ۱۲۰).

سوم - مراجعه مکرر اصحاب دعوا

یکی از اموری که در دستگاه قضائی نمود خاصی دارد، مراجعه مکرر اصحاب دعوا می باشد. شاکی و مدعی خصوصی تلاش می کنند هر چه زودتر ادعای خود را ثابت کنند و حق خود را بگیرند. طرف مقابل هم در صدد رفع اتهام از خود می باشد، و چه بسا آنان، بارها به قاضی مراجعه کنند و او را آزرده خاطر نمایند. در چنین موقعیتی، شرح صدر قاضی به او کمک می کند با تحمل و حوصله رفتار کند، از مراجعه مکرر اصحاب دعوا به ستوه نیاید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می فرماید: «و أَقْلَهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَةِ الْخَصْمِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ یعنی از مراجعه پیاپی اصحاب دعوی دل تنگ و خسته نشود. قاضی نباید از مراجعات قضائی خسته شود، افراد کم حوصله و زودرنج نمی توانند قضات شایسته ای باشند؛ زیرا با مراجعه مکرر صاحبان دعوا و برخورد با مشکلات قضائی به ستوه می آیند و به اصطلاح زود از کوره در می روند و تعادل خود را از دست می دهند و در نتیجه نمی توانند حق را درست تشخیص دهند و احتمال خطای آنان زیاد است.

چهارم - نیاز به شرح صدر در مدیریت قضائی

لازمه مسئولیت های سنگین شرح صدر است یعنی داشتن ظرفیت فکری و روحی و گنجایش انسان برای ادراکات و احساساتی که به او وارد می شود. هر قدر ظرفیت روحی و فکری انسان بیشتر باشد آمادگی او جهت پذیرش و انجام بهتر مسئولیت ها بیشتر می شود. گویا سینه انسان که قلب در آن جای دارد به منزله ظرفی است که آنچه از طریق مشاهده و ادراک بر آن وارد می شود در ظرف سینه جای می گیرد و در آن ذخیره می شود؛ و اگر آنچه بر سینه وارد می شود بزرگ و بیش از طاقت او باشد طبعاً گنجایش آن را ندارد باید او را باز کرد تا گنجایش یابد. از جمله نتایج و آثار شرح صدر، وسعت دید و دوراندیشی و کلان نگری است. این خصلت، مدیر قضائی را برای برنامه ریزی های جامع و بلندمدت توانا می سازد و با دورنگری و تعیین اهداف کلان موجب رشد و توسعه مجموعه تحت مدیریت خود خواهد شد. سعه صدر موجب می شود که انسان، قابلیت تدبیر و توانایی اصلاح امور را پیدا کند تا با شناخت صحیح از جامعه و افراد تحت مدیریت خود بتواند با تشخیص آنچه مصلحت است نقش صحیحی در جامعه ایفا کند. انسان هایی که دارای شرح صدر هستند حلیم هستند و در مقابل ضعف ها و خطاهای زیردستان حلمیانه رفتار می کنند، دچار عصبانیت های بیجا نمی شوند و مجموعه خود را سرخورده و دلسرد نمی کنند، بلکه با متانت و دریادلی عیوب و خطاهای زیر مجموعه را برطرف می کنند. مدیر قضائی باید دارای وسعت نظر و روح بلند باشد و این ویژگی باید در موارد متعدد تجلی و نمود پیدا کند: در بُعد عملی، مدیر قضائی باید از تنگ نظری به دور باشد و مباحث علمی مفید را از

هر کجا لازم است به دست آورد و علم و مهارت و تخصص را از هر کس که واجد آن است بیاموزد و به کار بندد؛ که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: «خُذِ الْحِكْمَةَ أَتَى كَانَتْ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۷۹)؛ حکمت را هر کجا که باشد فراگیر. در بعد اجتماعی، مدیر قضائی باید روحش آن قدر بزرگ باشد که این گونه مناصب مهم و یا امکانات گسترده‌ای که در اختیارش هست او را دچار غرور نکند و موجب نشود دست و پایش را گم کند. در بعد اداری، باید تحمل شنیدن آراء مختلف و انتقادات را داشته باشد بلکه از انتقاد استقبال کند و بهترین‌ها را انتخاب کند. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۷)؛ به بندگانم بشارت بده همان‌ها که به سخن گوش می‌سپزند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند؛ و در بعد رفتاری، باید در برخورد و تعامل با دیگران آن قدر تحمل و ظرفیت داشته باشد که بتواند از اشتباهات و خطاهای ناخواسته افراد زیرمجموعه خود گذشت نماید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «وَأَصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۶۹)؛ اگر می‌خواهی سرانجام نیکی در انتظارت باشد در موقع توانمندی از خطاهای دیگران در گذر.

۲-۳. عوامل شرح صدر

برای به دست آوردن شرح صدر، چندین راهکار وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف - تحصیل معرفت حقیقی

نخستین عامل شرح صدر تحصیل معرفت حقیقی است. معرفت حقیقی، شناختی است از خود و جایگاه خود در جهان، و در نهایت شناخت مبدأ هستی، یعنی خداوند. این نوع شناخت که همراه با باور و یقین است، شناختی است که وجود و زندگی انسان را دگرگون می‌کند، نورانیت و بصیرت درونی می‌آورد و موجب روشنایی و بینش می‌شود که در نتیجه انسان حقایق را واضح‌تر و عمیق‌تر می‌بیند. حدیث شریف مَن عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (ابن میثم: ۵۷)؛ «هرکس خود را شناخت، قطعاً پروردگارش را شناخته است» خود شناسی را پایه معرفت حقیقی و مقدمه خداشناسی می‌داند. امام سجاد (علیه السلام) در دعای بیستم صحیفه سجاده به درگاه پروردگار عرضه می‌دارد: اَللّٰهُمَّ اَنْفَعْنِيْ بِمَا عَلَّمْتَنِيْ وَ عَلَّمْنِيْ مَا يَنْفَعُنِيْ «خدایا، مرا از آنچه به من آموخته‌ای بهره مند ساز و آنچه به سود من است به من بیاموز» این دعا تفاوت بین «علم» و «معرفت نافع» را نشان می‌دهد. مولای متقیان عالم حقیقی را معرفی می‌کند: «يَا حَمَلَةَ الْقُرْآنِ اَعْمَلُوا بِهِ فَإِنَّمَا الْعَالِمُ مَن عَلِمَ ثُمَّ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَ وَافَقَ عِلْمُهُ عَمَلُهُ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۴۱۱)؛ ای قرآن‌دانان! به قرآن عمل کنید، زیرا دانا کسی است که علم بیاموزد و سپس به علم خود عمل کند و دانشش با کردارش سازگار باشد. آن حضرت درباره ظرفیت دانش

می‌فرماید: «كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۲۰۵)؛ هر ظرفی با ریختن چیزی در آن پر می‌شود جز ظرف دانش که هرچه در آن جای دهی، وسعتش بیشتر می‌شود. بی‌تردید علم و دانش و معرفت حقیقی، ظرفیت فکری عالم را گسترش می‌دهد و هر قدر انسان بیشتر بداند ظرفیت و آمادگی اندیشه او برای شناخت، افزایش می‌یابد.

ب - قرائت و تدبر در قرآن

قرائت قرآن اگر با تدبّر و تفقّه باشد زنگارهای آینه دل را پاک می‌کند. عمل به قرآن تقوا می‌آفریند و در سایه تقوا انسان به نور علم می‌رسد و در پرتو این نور، شرح صدر حاصل می‌شود. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مقام نیایش می‌فرماید: «اللَّهُمَّ نَوِّرْ بِكِتَابِكَ بَصَرِي وَ اشْرَحْ بِهِ صَدْرِي» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۶۳۴) خدایا با کتاب خود دیده‌ام [بصیرتم] را روشنی بخش و به وسیله آن شرح صدر عطا کن. پیامبر اکرم (ص) در این دعا، از خداوند درخواست می‌کند که «به وسیله قرآن» به من شرح صدر عنایت کن، و همه می‌توانند با عنایت پروردگار از این ظرفیت قرآن استفاده کنند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «أَفْضَلُ الذِّكْرِ الْقُرْآنُ بِهِ تَشْرَحُ الصُّدُورُ وَ تَسْتَبِيرُ السَّرَائِرُ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۵۷۹)؛ بهترین ذکر قرآن است، با قرآن است که سینه‌ها فراخ می‌شود و درون‌ها نورانی می‌گردد.

ج - درخواست شرح صدر از خداوند

سومین عامل پیدایش شرح صدر دعاست، یعنی انسان دست به دعا بردارد و از خداوند شرح صدر طلب کند همان‌گونه که حضرت موسی (علیه السلام) طلب کرد و عرض کرد: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَكْثَرُ دُعَائِي وَ دُعَاءِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي بِعَرَفَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حِدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... اللَّهُمَّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي...» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۲۰۸۵۶)؛ بیشترین دعای من و دعای انبیاء قبل از من در عرفه این بود: خدایی جز خدای واحد که شریک ندارد نیست... خدایا به من شرح صدر بده (سینه‌ام را گشاده گردان) و کارم را آسان کن. این دعاها به ما می‌فهماند که ما باید به دنبال به دست آوردن شرح صدر باشیم و با نیایش به درگاه پروردگار از او بخواهیم که به ما شرح صدر عطا کند.

۲. صبر و شکیبایی

یکی دیگر از فضیلت‌های اخلاقی «صبر و شکیبایی» است. صبر به معنای پایداری در برابر سختی‌ها، مصائب و دوری از گناه می‌باشد. صبر از اوصاف برجسته پیامبران الهی است، صبر نه تنها برای انبیا و اولیا، بلکه برای هر کسی که به سوی خدا در حرکت است ضروری است. صبر گرچه تلخ

است اگر انسان سالک آن را تحمل کند قهراً تسلیم حق شده و بر باطل پیروز می‌گردد. کسی که مسلح به سلاح صبر است در مقابل حوادث ناگوار قاطع و مصمم است و می‌داند که: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشراح/ ۵ - ۶)؛ به یقین با هر سختی آسانی هست، (آری) مسلماً با هر سختی آسانی است؛ و چون رحمت خدا بیش از غضب اوست، از این رو یُسْر و آسانی بیش از عُسْر و دشواری است. خدای سبحان ابتدا پیامبران را مسلح به صبر کرده، و سپس رسالت خویش را به آنان سپرده است.

هر پیامبری باید به صفات نیکو و ادب الهی آراسته باشد تا بتواند مسئولیت‌های الهی را بپذیرد. این از لوازم نبوت عامه است نه نبوت خاصه، گرچه رسول اکرم (ص) در این بخش نیز سرآمد همه پیامبران الهی است و درجه صبر آن حضرت همانند سایر ملکات فاضله وی از دیگران بیشتر است. (جوادی آملی، ۷۳-۷۵)

همه پیامبران و اولیای الهی در راه سخت مسئولیتشان با رنج و تعب و اذیت دیگران مواجه می‌شدند و از جانب خداوند مأمور به صبر و استقامت بودند. رسول خدا در طول مدت تبلیغ رسالتش در مکه دائماً مورد اذیت و آزار قرار داشت، حتی به نقل ابن‌شهر آشوب، هنگامی که از خانه خارج می‌شد نوجوانانِ مشرکین قریش، سنگ به سوی او پرتاب می‌کردند به‌گونه‌ای که پای او را زخمی و خونین می‌کردند (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۴۱: ۶۲). کفار قریش بر سرش خاک می‌ریختند، به او ناسزا می‌گفتند و آن قدر او را اذیت کردند که آن حضرت مطابق نقل علامه مجلسی فرمود: «مَا أُؤْذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۳۹: ۵۶)؛ هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشد! شاید یکی از دلایل آن این باشد که پیامبر اکرم (ص) از سایر پیامبران، نسبت به امت و مردم دلسوزتر بود و رحمت و شفقت وی بیشتر بود به همین جهت، گمراهی و ایمان‌نیاموردن آن‌ها برای او بسیار سخت بود به‌گونه‌ای که خداوند به او فرمود: این اندازه بر خود سخت مگیر، گویا از شدت غم قالب تهی می‌کنی که اینان ایمان نیاموردند، تو برای هدایتشان تلاش کردی باید هم کوشش کنی، اما چرا از غصه خود را هلاک می‌سازی؟: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف/ ۶). خداوند پیامبر اکرم و امت او را فرمان داد که باید استقامت کنند: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَن تَابَ مَعَكَ» (هود/ ۱۱۲)؛ پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن؛ و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند.

۲-۱. ثمرات صبر

صبر، انسان را از جزوع‌بودن می‌رهاند و آنچه را که در فطرت الهی انسان است شکوفا می‌کند و آنچه را که در طبیعت مادی اوست، تعدیل می‌کند. طبیعت انسان این است که در حال رنج جزع کند،

«إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج/ ۲۰ - ۲۱)؛ (هنگامی که بدی به او رسد بی تاب می‌کند و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می‌شود و بخل می‌ورزد) لیکن فطرت او که به روح الهی بر می‌گردد بی‌صبری را تعدیل می‌کند. انسان سالک همان‌طور که صبر او در اطاعت و پرهیز از معصیت - که لذت آن زودگذر و حسرت آن مستمر است - ظهور دارد و نیز در مقابل مصیبت باید شکیباً باشد، در برابر نعمت هم باید صابر بوده خضوع کند و هرگز آن را مایه طغیان خود قرار ندهد. صابر کسی است که بار امانت الهی را می‌برد، تا به مقصد برساند و چون بردبار است در بین راه نمی‌ماند، در حمل آن جزع نمی‌کند و هرچه به مقصد نزدیک‌تر می‌شود، این بار سبک‌تر می‌شود، تا به جایی می‌رسد که آنچه قبلاً محمول او بود، هم اکنون حامل و مرکب او می‌شود، و وسیله سهولت طی طریق او را تأمین می‌کند: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى، وَ اتَّقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» (لیل/ ۵ - ۷)؛ (اما آن کس که در راه خدا اتفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد و جزای نیک الهی را تصدیق کند ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم). ما نه تنها انجام کار خیر را برای او آسان می‌کنیم، بلکه خود آن سالک صالح را برای انجام کارهای نیک آسان می‌کنیم. البته کمال انسان سالک تنها در صبور بودن خودش نیست، بلکه باید دیگران را هم به صبر توصیه کند: «وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر: ۳). خداوند در قرآن کریم، سه صفت از اوصاف ممتاز انسان سالک را برای حضرت ایوب ذکر می‌کند: «إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نَعِمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص/ ۴۴)؛ (ما او را شکیباً یافتیم؛ چه بنده خوبی که بسیار توبه‌کننده بود!) سلاح انسان‌ها در تحمل سختی‌ها و دفع کمین رهنزان، صبر و عبودیت و رجوع فراوان است، انسان صابر اهل رجوع است، تلخی‌ها را تحمل می‌کند و قدم به قدم به سوی خدا می‌رود (جوادی آملی، ۷/۱۳۹۲: ۷۷ - ۸۱). خداوند به همه مؤمنان دستور به صبر و نماز می‌دهد و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره/ ۱۵۳)؛ ای افرادی که ایمان آورده‌اید! از صبر و نماز کمک بگیرید که خداوند با صابران است. از این آیه استفاده می‌شود که پیروزی بر مشکلات، مرهون دو چیز است:

- صبوری و ایستادگی

- نماز و دعاء و ارتباط با خداوند.

امام صادق (علیه السلام) به یکی از دوستان خود فرمود: «عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ.» (کلینی، ۱۴۱۳/۲: ۹۳)؛ بر تو لازم است که در همه کارهایت شکیباً باشی. صبر آن قدر اهمیت دارد که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْإِيمَانُ نِصْفَانِ، نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَ نِصْفٌ فِي الشُّكْرِ» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۴۸)؛ ایمان دو نیمه دارد یک نیمه آن در صبر است و نیمه دیگر در شکر.

خداوند در آیات فراوانی از صابران یاد کرده است و فرموده است: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده/۲۴)؛ از بنی اسرائیل به پاداش صبر و استقامتی که ورزیدند و به پاداش آنکه ما را باور کردند پیشوایانی برگزیدیم تا مردم را به فرمان ما هدایت کنند.

و باز درباره بنی اسرائیل می‌فرماید: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا» (اعراف/۱۳۶)؛ و سخن نیک پروردگار تو در حق بنی اسرائیل به پاس صبری که کردند تحقق یافت، و برای همه می‌فرماید: «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل/۹۶)؛ ما بی‌گمان به کسانی که صبر پیشه کنند، پاداشی همسنگ بهترین کاری که کرده‌اند خواهیم داد. فضیلتی وجود ندارد مگر آنکه اجرش با اندازه و حساب است مگر صبر کردن، که اجرش بدون حساب است.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (زمر/۱۰)؛ همانا به صابران بحدّ کامل و بدون حساب پاداش داده خواهد شد؛ و خداوند همراه صبر پیشگان است: «وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال/۴۶)؛ صبر پیشه کنید که خداوند با صابران است.

۲-۲. حکمت عملی در نصایح لقمان

لقمان حکیم در بخشی از نصایح خود به فرزندش، او را به پایداری در حوادث و مصائب توصیه می‌کند و می‌فرماید: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان/۱۷)؛ و در برابر مصایبی که به تو می‌رسد شکیبیا باش که این از کارهای مهم است.

صبر جزو عزم الأمور است، یعنی از اموری است که انسان باید درباره آن تصمیم بگیرد و بدون عزم جدی نمی‌توان به آن نائل آمد. بنابراین صبر غیر از سکوت است. صبر به معنای مقاومت و پایداری است (جوادی آملی، ۱۳۹۲/۲۳۲:۷). به‌خاطر اهمیت صفت صبر و استقامت است که می‌بینیم خداوند به صابران بشارت داده و درودها و رحمت و هدایت خود را برای صابران جمع کرده و می‌فرماید: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (بقره/۱۵۵-۱۵۷)؛ ای پیامبر صابران را بشارت بده، همانان که چون مصیبتی بدیشان رسد گویند ما از آن خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم این‌ها، همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آن‌ها هدایت‌یافتگان هستند. قضاوت نیز از حساس‌ترین مناصب حکومتی است و باتوجه به اهمیت آن و پیوند نزدیکی که با مصالح عموم مردم و سرنوشت جامعه اسلامی دارد دارای شرائط ویژه و اوصاف اختصاصی مهمی است که ازجمله آن‌ها ضرورت آراستگی به صفت صبر است. قضاوت و سایر مسئولان نظام اسلامی نیز در حیطه مسئولیت خود با مشکلات و حوادث و سختی‌ها مواجه می‌شوند، ولی راه موفقیت و پیروزی و پیشرفت آنان

استقامت و پایداری است. قاضی باید به صفت صبر در برابر کار سنگین قضاوت آراسته باشد؛ زیرا کار قضائی پیچیدگی و سختی‌های متنوعی دارد مانند:

- بار سنگین مسئولیت؛ قاضی تصمیماتی می‌گیرد که مستقیم بر سرنوشت انسان‌ها (آزادی، مال، حیثیت، خانواده و حتی جان) تأثیر می‌گذارد.

- پیچیدگی پرونده‌ها؛ بسیاری از پرونده‌ها دارای ابعاد حقوقی، اجتماعی، عاطفی و گاهی فنی پیچیده‌ای هستند. قاضی باید موضوع را درست بشناسد و با انطباق با قانون مرتبط با آن تصمیم بگیرد یا رأی مقتضی را صادر کند.

- مواجه شدن با خشونت و اختلافات و عواطف اصحاب دعوا؛ گاهی قاضی مواجه می‌شود با خشونت‌ها، اختلاف‌های تلخ، درگیری طرفین و ردوبدل شدن الفاظ نامناسب بین آن‌ها و یا مسایل عاطفی خصوصاً در ارتباط با زوجین و فرزندان آن‌ها، که تحمل این امور سخت است و نیاز به صبر دارد.

- انتظارات اجتماعی و انتقادات؛ در مواردی، قضات از سوی جامعه، اصحاب دعوا، وکلا و رسانه‌ها تحت نظارت و انتقاد شدید قرار دارند. انتظاراتی که گاهی متضاد است و قاضی باید با بی‌طرفی کامل و براساس قانون تصمیم بگیرد. مخاطب قاضی در برخی موارد فردی نیازمند است و «صاحبُ الحاجة لا یری إلا حاجته»؛ نیازمند تنها نیاز خود را می‌بیند و بس، از وقتی که در مقابل قاضی قرار می‌گیرد تنها در اندیشه آن است که مشکل و نیاز خودش را برطرف کند و کاری ندارد که قاضی کیست، شخصیت روحی او در چه مرتبه‌ای قرار دارد، حوزه اختیارات او چیست آیا خسته است یا سرحال، پیر است یا جوان و... او فقط به شخصیت حقوقی قاضی توجه دارد و به مشکل و نیاز خود. اینجاست که قاضی باید با صبوری رسیدگی کند و کار را به اتمام برساند.

یکی از سختی‌های قضات در مواردی است که شخص یا اشخاصی بخواهند با فریب قاضی، پرونده را از مراحل قانونی خارج کنند در این حالت وظیفه قاضی سنگین‌تر و طاقت‌فرساتر می‌شود و باید مراقب باشد فریب اغواگران را نخورد؛ زیرا در این صورت مراجعه‌کننده، خواهان کشف حقیقت و اجرای عدالت نیست، بلکه می‌خواهد ذهنیت قاضی را به دلخواه خود تغییر دهد و خود را مظلوم نشان دهد. بنابراین قاضی در معرض سختی‌ها و مشکلات متعددی قرار دارد باید با دقت و بردباری و حوصله و مراقبت لازم وظیفه خود را مطابق موازین اسلامی انجام دهد.

۲-۳. صبوری در کشف حقیقت

یکی دیگر از سختی‌های کار قضائی کشف حقیقت است مخصوصاً در پرونده‌های پیچیده که قاضی باید با علم و تجربه و با مشورت با صاحب‌نظران و با استقامت و صبوری بتواند حقیقت را کشف کند. امیرالمؤمنین در این باره می‌فرماید: «وَأَصْبِرْ هُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ قاضی باید در کشف امور از همه شکیباتر باشد؛ یعنی برای دسترسی به واقع و کشف حقیقت کم‌طاقت نباشد و فوراً تصمیم‌گیری نکند بلکه باید صبر کند تا ابعاد قضیه روشن شود. آنچه در اینجا فضیلت است صبورترین است.

صبر در دین ما، عرصه گسترده‌ای دارد تا جایی که در روایت آمده است: «الْصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّاسِ مِنَ الْبَدَنِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۲۲۲)؛ صبر برای ایمان، به منزله سر است برای بدن. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «بِالصَّبْرِ تُدْرِكُ مَعَالَى الْأُمُورِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۲۱۳)؛ با صبر امور بلند مرتبه به دست می‌آید.

۲-۴. شتاب‌زدگی

در مقابل صبوری، شتاب‌زدگی است. داوری‌های صوری، برخاسته از تبعات سطحی‌نگری است و نگرش سطحی از آثار شتاب‌زدگی است که از لغزش‌گاه‌های اخلاقی به شمار می‌آید. توجه و دقت کافی، شرط اساسی در داوری است، زیرا بدون احاطه لازم در موضوع خاص نمی‌توان درباره آن سخنی گفت یا حکمی کرد. اطلاعات اندک مایه انحرافات بزرگ خواهد شد. امیرمؤمنان (علیه‌السلام) فرمود: «ذَرِ الْعَجَلَ فَإِنَّ الْعَجَلَ فِي الْأُمُورِ لَا يُدْرِكُ مَطْلَبَهُ وَلَا يُحْمَدُ أَمْرُهُ» (آمدی: ش ۵۷۹۱)؛ از شتاب‌زدگی بر حذر باش؛ زیرا عجله در کارها سبب می‌شود انسان به هدف نرسد و کارش ستایش نشود. صبوری و تأمل و درنگ و تأنی از آداب قضا، و تسرّع و شتاب‌زدگی از آفات آن به شمار می‌آیند، امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «مَعَ التَّثَبُّتِ تَكُونُ السَّلَامَةُ وَمَعَ الْعَجَلَةِ تَكُونُ التَّدَامَةُ» (صدوق، ۱۳۶۲: ش ۱۰۰)؛ با آرامش و درنگ، سلامت [از خطا و لغزش] همراه است و با شتاب‌زدگی، پشیمانی. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۲۵-۲۲۷)

۲-۵. صبوری و دقت در فهم موضوعات

یکی از ضروری‌ترین عناصر در قضاوت صحیح شناخت موضوع است ممکن است حجم زیاد پرونده، کثرت ارباب رجوع، توقعات افراد و اصحاب دعوی، لزوم تسریع در رسیدگی و ابهامات و پیچیدگی‌های موجود در پرونده موجب شود که قاضی نتواند به درستی موضوع پرونده را بشناسد. می‌توان گفت که هر پرونده داستانی است که در آن حلقه‌ای مفقوده وجود دارد. سرنوشت پرونده در

گرو کشف آن حلقه مفقوده است. چنان که در پزشکی اولین گام که مهم تر از درمان می باشد شناخت نوع بیماری است، پزشک قبل از هر چیز تلاش می کند با انجام آزمایش های متعدد بیماری را بشناسد، سپس شروع به درمان کند. قضات نیز قبل از هر چیز باید با تمرکز بر روی موضوع و محتوای پرونده و اجتناب از پیگیری امور غیر مرتبط و با مطالعه دقیق پرونده و انجام تحقیقات لازم و استماع اظهارات اصحاب دعوی، موضوع را بشناسند، در غیر این صورت پس از گذشت زمان طولانی و اطاله دادرسی و پس از مدت ها رسیدگی مشخص می شود که موضوع پرونده چیز دیگری بوده است. مکرر اتفاق افتاده است که موضوعاتی مانند اختلاس، تصرف غیر مجاز، سرقت، کلاهبرداری، خیانت در امانت، رشوه، تحصیل مال نامشروع، قتل عمد و غیر عمد و موضوعات دیگر، در رسیدگی های اولیه عنوانی داشته است و پس از بررسی های بعدی در مراحل رسیدگی، آن عنوان جابه جا شده است و موضوع واقعی شناخته شده است. بدیهی است هر موضوعی حکم خاص خودش را دارد و عدم شناخت موضوع، موجب می شود که حکم صادره نیز، حکم به ناحق باشد و این مصداق حدیثی است که فرمود: «و رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۹۹۹) مردی که ندانسته [و بی اطلاع از احکام و قوانین] حکم ناحق دهد، این نیز در آتش است. امام خمینی (رحمة الله علیه) در مورد دقت در قضاوت می فرماید: از مهماتی که باید عرض کنم، دقت در امر قضااست، وقتی که نوامیس مردم، جان های مردم، مال های مردم، تحت نظر شماست، نباید که مسامحه بشود مبدا - خدای نخواسته - یک غیر مجرمی، مجرم شناخته بشود یا یک مجرمی که باید حد الهی برایش جاری بشود، این غیر مجرم شناخته بشود. باید در امر قضا کمال دقت را کرد و با دقت اجرا کرد. مبدا - خدای نخواسته - به دست یکی، یک ظلمی واقع بشود. هر دو طرفش ظلم است اگر یک غیر مجرمی، مجرم شناخته بشود، ظلم به آن شخص است و اگر یک مجرمی، غیر مجرم شناخته بشود، ظلم به آن هایی است که این جرم مرتکب شده است برای آن ها، باید تمامش را با کمال دقت، با کمال مواظبت و احتیاط عمل کنید که مبدا یک وقت - خدای نخواسته - یک کسی به قتل برسد، در صورتی که جرمش به مقدار قتل نیست. کسی یک حبس طولانی بشود در صورتی که جرمش به مقدار این حبس نیست، یا قاتلی فرار کند از زیر بار قصاص به توهم اینکه خوب، یک ترحمی باید به آن کرد، نه قاضی باید با تمام شدت توجه کند به مواضع قضا (امام خمینی، ۱۳۶۹/۱۳: ۱۶). و در جای دیگر فرمودند: قوه قضائیه باید توجه بکند که سروکارش با جان و مال مردم است، نوامیس مردم، سروکار این با آن هاست و باید افراد صالح در آنجا باشند، سالم باشند و توجه بکنند که خطای قاضی بزرگ است عمدش مصیبت بار است، خطایش هم بزرگ است (همان/ ۱۷: ۲۲۰).

۳. حلم و بردباری

حلم یعنی بردباری و حفظ آرامش و خویشتن داری در مواجهه با جهل و بی‌خردی دیگران. به دور اندیشی و خردمندی نیز معنا شده است. به تعبیر دیگر حلم عبارت است از: خویشتن‌داری به هنگام هیجان غضب و عدم تعجیل در کیفر خطاکار. علمای علم اخلاق گفته‌اند: حلم عبارت است از: ضبط النفس عن هیجان الغضب. یعنی خویشتن‌داری از برانگیختگی و جوش و خروش خشم و غضب، و به تعبیر دیگر در هنگام خشم، مالک خویشتن بودن. یعنی اگر دیگران با گفتار یا رفتار نامناسب خود موجب خشم و غضب انسان شدند، او باید خویشتن‌دار باشد و خشم خود را مهار کند و اقدام نامناسب از خود بروز ندهد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَالْكَافِرِينَ الْغِیْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/ ۱۳۴)؛ متقین کسانی هستند که خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم در می‌گذرند؛ و خدا نیکو کاران را دوست دارد. یکی از بارزترین خصلت‌های اخلاقی که پیروزی در کارها را تضمین می‌کند و برحسب نقل تحف‌العقول، قاضی باید به آن خصلت متّصف باشد بردباری است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «وَأَنْفَسُهُمْ فِي الْعِلْمِ وَالْحِلْمِ وَالْوَرَعِ وَالسَّخَاءِ» (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۳۶۳: ۱۳۵)؛ یعنی قاضی باید با ارزش‌ترین انسان‌ها در علم و حلم و ورع و سخاوت باشد. چه بسا ارباب رجوع اسباب نابردباری قاضی را فراهم کنند که در این حالت قاضی باید با خویشتن‌داری و حوصله تلاش کند پرونده را عادلانه رسیدگی نماید. این ویژگی آن قدر مهم است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آن را سردهسته صفات برجسته یک مدیر می‌داند و می‌فرماید: «أَلْحِلْمُ رَأْسُ الرِّيَاسَةِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۴۴۶۳)؛ بردباری رأس ریاست و سروری است. همچنین فرمود: «أَلْحِلْمُ سَجِيَّةٌ فَاضِلَةٌ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۴۴۶۰)؛ بردباری خصلتی ممتاز است. و باز فرمود: «أَلْحِلْمُ تَمَامُ الْعَقْلِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۴۴۶۷)؛ بردباری کمال خرد است؛ و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «يُعْثُ لِلْحِلْمِ مَرْكَزًا وَلِلْعِلْمِ مَعْدِنًا وَلِلصَّبْرِ مَسْكَنًا» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۴۴۵۹)؛ من برانگیخته شدم که کانون بردباری و معدن دانش و قرارگاه شکیبایی باشم.

۴. عزت نفس

یکی دیگر از ارزش‌های اخلاقی عزت نفس است. عزت به معنای صلابت و استواری و نفوذ ناپذیری است. «عزت نفس آن است که انسان، پاسدار کرامت و جود خویشتن باشد و ارزش فوق مادی خود را با خواسته‌های حقیر و هوس‌های ناپایدار و درخواست‌های ذلت بار، لکه دار نسازد. وقتی انسان به چیزی طمع می‌بندد، بخشی از انسانیت والای خویش را در معرض خطر قرار می‌دهد تا آن

«خواسته» را برآورده سازد. گاهی هم حق و دین و شرف و کرامت نفس، زیر پا گذاشته می‌شود تا آن مطلوب و خواسته به دست آید. صاحبان عزت نفس هرگز آبروی خود را به کف نانی نمی‌فروشند و به‌خاطر «مناعت طبع»، هرگز خواسته‌های دل را زمینه‌ساز حقارت و زبونی و خفت و خواری نمی‌کنند. حضرت علی (علیه‌السلام) در بیان جایگاه رفیع انسان و ارزش وجودی او می‌فرماید: «بدانید که برای جان‌ها و وجودهای شما، قیمت و بهایی جز «بهشت»، نیست. آگاه باشید و خود را جز به بهشت نفروشید» «إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۴۵۶). عزت نفس مانع می‌شود که انسان آگاه خود را ارزان بفروشد. سخن زیبای دیگری از حضرت علی (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: «وَأَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۳۱)؛ خویشتن را از هر چه که پست باشد، والاتر بدان و پرهیز کن. هر چند تو را به خواسته‌ها و آمالت برساند؛ چرا که تو هرگز از آنچه که از «خویش» می‌دهی، چیزی عوض نخواهی یافت.

انسان نباید خود را در معرض تحقیر و توهین قرار دهد، و در برخورد با قدرتمندان و پولداران نباید از خود رفتار ذلیلانه و حقیرانه نشان دهد. امیر المؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاصَعَ لَهُ لُغْنًا، ذَهَبَ ثُلَاثًا دِينَهِ (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۲۲۸)؛ هرکس نزد ثروتمندی رود و به‌خاطر توانگری و ثروتش در مقابل او کرنش و فروتنی کند، دو سوم دینش رفته است (محدثی، ۱۳۹۸: ۱۶۱ - ۱۶۶). عزت نفس با خودشیفتگی کاذب متفاوت است؛ زیرا عزت نفس واقعی براساس ارزیابی متعادل از خود، استوار است

۴-۱. عزت نفس به معنای برتری جویی از دیگران نیست

شخصی که عزت نفس دارد، ضمن استفاده از توانمندی‌ها و تجربیات دیگران، مرعوب آنان نیست و به تعبیر مقام معظم رهبری همیشه شاگرد باقی نمی‌ماند. البته عزت نفس به معنای تک‌روی یا خودمحوری نیست، بلکه ترکیبی از اعتماد به نفس و فروتنی است، مثلاً مدیری که عزت نفس دارد می‌تواند هم‌زمان هم قاطعیت داشته باشد و هم انعطاف‌پذیر باشد و اگر اشتباه کرد از نظریه خود عدول کند و نظریه صحیح را بپذیرد. مهم‌تر از عزت نفس فردی، عزت نفس سازمانی است، مدیران باید عزت نفس را به شرحی که بیان شد در سازمان خود تثبیت و سپس توسعه دهند، به گونه‌ای که همه افراد سازمان، مجموعه توانمندی‌های خود را بشناسند و براساس آن عمل کنند. در این حالت اولاً اعتماد سازمانی افزایش می‌یابد، ثانیاً نوآوری رشد می‌کند، ثالثاً موجب می‌شود کارکنان به توانمندی و شغل خود علاقه‌مند شوند و کار خود را با بهترین شکل انجام دهند، و رابعاً تصمیم‌گیری، کیفیت بهتری پیدا

می‌کند، و در نهایت، رهبری پایدار ایجاد می‌شود یعنی موجب می‌شود جانشین پروری تحقق پیدا کند، و مهم‌تر از این، عزت نفس در سطح یک کشور است. اگر در یک کشور، مسئولان عالی و مدیران آن کشور و در سطوح بعدی آحاد ملت به توانمندی‌ها و سرمایه‌های کشور خود اعتقاد داشته باشند و از آن‌ها به بهترین روش استفاده کنند، نیاز مملکت به دیگر کشورها خصوصاً کشورهای زورگو و مستکبر کاهش پیدا می‌شود و در نهایت استقلال کشور حفظ می‌شود. در آیات قرآن کریم و روایات وارده از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) کرامت و عزت نفس مؤمنین مورد تأیید قرار گرفته است مانند: آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/ ۷۰)؛ ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] حمل کردیم و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم. البته کرامت انسان به روح او بر می‌گردد نه به بدن و بخش طبیعی او. اوج کرامت انسانی که جنبه ملکوتی انسان را در دمیدن روح در بدن، تأمین می‌کند «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/ ۲۹). به فراترین مرتبه تقوا وابسته است که فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات/ ۱۳)؛ با کرامت‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. قرآن کریم بیان می‌کند که همه عزت از آن خداست: «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُوا عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء/ ۱۳۹)؛ کسانی که کافران را به جای مؤمنان به دوستی می‌گیرند، آیا عزت را نزد آنان می‌جویند؟ در حالی که تمام عزت از آن خداست. گرچه به تصریح آیه هشتم سوره منافقون، رسول خدا و مؤمنین نیز در پرتو عزت خدا عزتمندند: «وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلِكَنَّ الْمُتَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون: ۸)؛ عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۳۱)؛ بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفرید. این حدیث بر استقلال شخصیت انسان و عدم وابستگی ذلیلانه به دیگران تأکید دارد. در حدیث دیگری امام علی (علیه السلام) ارزش انسان را در بلند همتی او می‌داند و می‌فرماید: «قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۴۷)؛ مقدار و ارزش هر کس به اندازه همت اوست. در جنگ صفین در محلی به نام «قنسرین» فرماندهی مقدم معاویه، خود را به شریعه فرات، یعنی محلی که به آب نزدیک بود رسانید و آنجا را در اختیار گرفت و یاران علی (علیه السلام) را از آب منع کرد. پس از اینکه مذاکره نماینده آن حضرت با معاویه در مورد آب به نتیجه نرسید امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطبه غزایی ایراد کرد و در ضمن آن فرمود: شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند. اکنون بر سر دو راهی قرار دارید: یا

به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آن‌ها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید. (بدانید) مرگ در زندگی توأم با شکست شماس، و حیات در مرگ پیروزمندانه شما: «قَدْ اسْتَطَعُمُوكُمُ الْقِتَالَ، فَأَقْرُوا عَلَى مَذَلِّهِمْ وَتَأْخِيرِ مَحَلِّهِمْ أَوْ رَوْوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوا مِنَ الْمَاءِ. فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ». لشکر علی (علیه السلام) حمله کردند و بر آب مسلط شدند و عزت خود را تثبیت کردند (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۵۱). عزت نفس در دستگاه قضائی، تنها یک ویژگی شخصیتی نیست، بلکه پایه حرفه‌ای و اخلاقی است که بر تمامی فرایندهای قضائی تأثیر مستقیم دارد. قضاتی که عزت نفس دارند تحت تأثیر موقعیت اجتماعی یا سیاسی یا مالی طرفین دعوا قرار نمی‌گیرند و تصمیم‌گیری‌های این قضات، بر اثر تمایلات نفسانی آنان نمی‌باشد بلکه مبتنی بر قانون تصمیم می‌گیرند. آنان، خود و شرافت دستگاه ارزشمند خود را به بهای ناچیزی نمی‌فروشند. این نکات درباره سایر کارکنان دستگاه قضائی نیز جاری است. در مقابل، اگر عزت نفس نباشد، پیامد آن، تصمیم‌گیری‌های غیرعادلانه و غیر منصفانه، آسیب‌پذیری در برابر فساد، و کاهش اعتماد عمومی به دستگاه قضائی است.

۵. تواضع و فروتنی و خاکساری

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم اخلاقی تواضع است. تواضع از عالی‌ترین فضائل اخلاقی است. تواضع به معنای فروتنی است، انسان متواضع برای خود در مقایسه با دیگران امتیاز و برتری ویژه‌ای قائل نیست. تواضع برای همه انسان‌ها خصوصاً مدیران و مسؤولان و صاحب‌منصبان لازم است، چرا که به تعبیر معروف «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۱۰۵: ۸). مردم به رؤسای خود اقتدا می‌کنند. و به عبارت دیگر مسؤولان الگوی تربیتی مردم هستند. علاوه‌براین، بسیاری از بیچارگان، درماندگان، متهمان و اصحاب دعوا، برای رفع نیازهای خود و یا تظلم‌خواهی به قضات مراجعه می‌کنند و در برابر آنان خضوع و تواضع می‌کنند، در صورتی که قضات به صفت تواضع، آراسته نباشند با فخر و غرور و تکبر با مردم رفتار می‌کنند، و این صفات علاوه‌براینکه صفات زشت و ناپسندی خصوصاً برای قضات و مسؤولان است موجب می‌شود نتوانند در انجام وظیفه خود موفق باشند. خداوند به رسولش می‌فرماید: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (شعراء/۲۱۵)؛ برای هر کس از مؤمنان که از تو پیروی می‌کند فروتن باش. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «فَإِنَّ حَقَّ عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۰)؛ همانا بر زمامدار واجب است که اگر برتری از مال به دست آورد یا از نعمتی و امتیازی مخصوص برخوردار شد دچار دگرگونی نشود.

آن حضرت در نامه‌ای که به فرماندار وقت مصر، محمد بن ابی بکر نوشته است بر فروتنی تأکید کرده است. خصوصاً با توجه به اینکه فرمانداران در آن دوران عهده‌دار امر قضاوت نیز بودند، می‌فرماید: «فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَ اَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۲۷)؛ با مردم فروتن باش، نرم‌خو و مهربان باش، گشاده‌رو و خندان باش.

از نشانه‌های تواضع، نرم‌خویی در برابر دیگران و پیشی گرفتن در سلام و پرهیز از خودنمایی و خودستایی است. و از آثار تواضع، محبوبیت، سلامت، اُبَهِت و رفعت مقام است، خداوند انسان متواضع را بلندمرتبه و نزد مردم محترم می‌کند. دوری از فضیلت تواضع و افتادن در رذیلت غرور بیش از همه، قدرتمندان، متمکنان، عالمان و قاضیان را تهدید می‌کند، زیرا اسباب غرور در میان ایشان بیشتر فراهم است، قاضیان که موقعیت ویژه‌ای در جامعه دارند باید بدانند که خوی استکباری، نزدیک‌ترین مرتبه به کفر و الحاد است و عجب و خودبینی از جمله اسباب آن است. مقام کبرiایی برای ذات ربوبی بوده و ردایی است که برای قامت انسان دوخته نشده است. بنابراین مراقبت از نفس برای حفظ تواضع بر این گروه امری لازم و ضروری می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۰۵).

۶. نرم‌خویی و خوش‌رفتاری و رفق و مدارا

واژه‌های ذکر شده در عین حال که تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند باهم قرابت و هم‌پوشانی نیز دارند، اجتماع آن‌ها در یک شخص، نشانه خوبی از شخصیت زیبای اخلاقی اوست. لازم است به مفهوم هر یک از این واژه‌ها و همچنین واژه‌های متضاد آن‌ها اشاره داشته باشیم.

نرم‌خویی، به حالت درونی، ملایمت طبع و فقدان درشتی و تندى در ذات اشاره دارد. نرم‌خویی، یک صفت پایدار شخصیتی است، و منشأ آن غالباً ذاتی و اخلاقی است و نمادش ملایمت ذاتی است. نرم‌خو کسی است که به‌طور فطری و در رویارویی با حوادث، نرم و بی‌آزار است. در مقابل نرم‌خویی، واژه‌هایی مانند درشتی، تندخویی، و خشن‌دلی، (ناهمواری و فقدان ملایمت در طبع) قرار می‌گیرد.

خوش‌رفتاری که تمرکز بر عمل و ظاهر دارد به مجموعه‌ای از اعمال و رفتارهای عینی و مشاهده‌پذیر اطلاق می‌شود که رضایت دیگران را جلب می‌کند. خوش‌رفتاری می‌تواند ناشی از نرم‌خویی باشد یا از ادب و تربیت صرف ناشی شود. مانند: خوش‌رفتاری با همسایه که شامل سلام کردن، یاری‌رسانی و رعایت حق همسایگی است. خوش‌رفتاری محور اصلی‌اش، اعمال و رفتار بیرونی است. منشأ آن می‌تواند ناشی از تربیت و قرارداد اجتماعی باشد. نمادش ادب و نیکویی عملی است. در مقابل خوش‌رفتاری، واژه‌های مانند: بدرفتاری، سوء رفتار، خشونت اعم از کلامی یا فیزیکی،

(یعنی رفتاری که آزار و آسیب می‌رساند)، بی‌ادبی، پر خاشگیری، (یعنی نقض آشکار آداب معاشرت و تهاجم به حقوق دیگران) قرار می‌گیرد.

رفق: بیشتر به معنای نرمی و ملاحظت در اجرا و برخورد است.

مدارا: بر تحمل و چشم پوشی آگاهانه از برخی کاستی‌ها یا تفاوت‌ها برای جلوگیری از اختلاف و گسست تأکید دارد. مثال: در مدیریت خانواده، با رفق و مدارا می‌توان فضایی آرام ایجاد کرد. تمرکز رفق و مدارا، بر روش و راهبرد تعاملی است. این دو مفهوم تاحد زیادی مترادف هستند و بر روش ملایم، پرهیز از خشونت و سخت‌گیری و تحمل‌کردن دیگران برای حفظ صلح و ارتباط دلالت دارند. منشأ این شیوه تعاملی یک تصمیم آگاهانه و فضیلت اخلاقی برای مدیریت رابطه است، و می‌توان گفت یک راهبرد ارتباطی است و نمادش بردباری و چشم پوشی برای بقای رابطه است. رفق و مدارا روشی است که هم نرم‌خو و هم فرد خوش‌رفتار (حتی اگر ذاتاً نرم‌خو نباشد) در مواجهه با تعارضات یا تفاوت‌ها به کار می‌گیرند تا رابطه را حفظ کنند.

مثال کاربردی: یک قاضی را در نظر بگیرید که ذاتاً نرم‌خو است. او با همه اصحاب دعوی و اطرافیان آن‌ها خوش‌رفتاری می‌کند (سلام می‌کند، با احترام صحبت می‌کند). اگر یکی از اصحاب دعوا مرتکب خطایی شد با رفق (بدون خشونت) او را راهنمایی می‌کند و با مدارا (یعنی کمی صبر و تحمل) به او فرصت جبران می‌دهد. این مفاهیم در کنار هم، ستون‌های یک رابطه انسانی سالم، و اخلاق محور را تشکیل می‌دهد. در مقابل رفق و مدارا، واژه‌هایی مانند: سخت‌گیری، عدم انعطاف، پافشاری شدید بر قواعد بدون توجه به شرایط) تعصب، جمود فکری، (عدم تحمل هرگونه دیدگاه یا روش مخالف) عدم مدارا، تحمل‌ناپذیری، (ناتوانی در تحمل تفاوت‌ها و خطاها) جزمیت، انعطاف‌ناپذیری، (اصرار بر یک روش بدون در نظر گرفتن موقعیت) قرار می‌گیرد. همچنین واژه‌های استبداد رأی، مجادله و ستیزه‌جویی، قهر و قطع رابطه، در مقابل رفق و مدارا قرار می‌گیرند. واژه‌های مقابل، در تمام موارد ذکر شده، لزوماً هم معنا نیستند؛ بلکه هر کدام وجه خاصی از فقدان آن فضیلت را نشان می‌دهند. شناخت این واژه‌های متضاد می‌تواند به درک بهتر آن فضایل کمک کند. حال پس از بیان واژه‌های مذکور، به آثار و نتایج این رفتارها می‌پردازیم.

۶-۱. مدارا

یکی از صفات برجسته و ضروری برای مدیران مدارا می‌باشد. مدارا یکی از فضائل اخلاقی و به معنای ملاحظت و نرمی در رفتار و کوتاه آمدن و گذشت از بعضی مسائل جزئی و حقوق شخصی برای رسیدن به مصالح مهم و یا منافع جمعی است. مدارا با مداخله به معنای سازش‌کاری که از رذائل

اخلاقی است، و بیشتر به معنای کوتاه آمدن از اصول و آرمان های اساسی و انعطاف های مذموم و منافقانه است، متفاوت است. مدیری که دارای صفت مدارا باشد می تواند افراد مختلف و با سلائق گوناگون را به کار بگیرد بدون آنکه از فشار و اجبار استفاده نماید. البته، باید توجه داشت که انعطاف پذیری و حالت رفق و مدارا هیچ منافاتی با قاطعیت در عمل ندارد.

۶-۲. ادب رفق ورزی

از مهم ترین آداب دینی و اخلاق اسلامی، رفق و نرم خوئی است. دشواری در امور قضائی بیش از سایر امور اجتماعی است. در سخنان نورانی امام علی (علیه السلام) هست که بیشتر این معضلات و مشکلات با نرم خوئی آسان می گردد: «الرَّفْقُ يُبَسِّرُ الصَّعَابَ وَيُسَهِّلُ شَدِيدَ الْأَسْبَابِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۷۵۹۴)؛ ملایمت، دشواری ها را آسان می کند و چاره جوئی های سخت را ساده می سازد. ملایمت تندی و تیزی مخالفت را نرم می سازد: «الرَّفْقُ يَقُلُّ حَدَّ الْمُخَالَفَةِ» (رسولی محلاتی ۱/۱۳۸۹: ۴۷۸). قاضی باید خود را به این ادب مؤدب سازد تا همه ویژگی های یادشده را محقق کند.

۶-۳. خوش رفتار بودن

متانت و خوش رفتار بودن قاضی از جمله اصول اخلاقی است که به آن بسیار تأکید شده است. قاضی باید نگاه و گفتار و رفتارش به شکلی باشد که در چشم دیگران، عظیم و در قلب مردم، کریم باشد؛ چنان که در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: «إِنَّهُ كَانَ فَخْمًا مُفَخَّمًا، فِي الْعُيُونِ مُعَظَّمًا، وَ فِي الْقُلُوبِ مُكْرَّمًا» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۱۶: ۱۸۰)؛ یعنی پیامبر بلندقدر و بزرگوار بود و در چشم ها بزرگ جلوه می کرد و در قلب ها مورد اکرام و احترام بود. امیر مؤمنان (علیه السلام) در فرمان حکومتی خود خطاب به ابن عباس وقتی که او را به بصره فرستاد فرمود: «سَعِيَ النَّاسِ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ وَ آيَاكَ وَ الْغَضَبِ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۷۶)؛ یعنی با مردم به هنگام دیدار آنان و در مجالس رسمی و در مقام حکم و داوری گشاده رو باش و از خشم پرهیز که سبک مغزی به تحریک شیطان است؛ و در ادامه می فرماید: «آنچه سبب نزدیکی تو به خدا می شود، مایه دوری از آتش جهنم می گردد و آنچه به دوری از خدا می انجامد عامل نزدیکی تو به آتش می شود.» یعنی خوش رفتاری و ادب نیکی با دیگران مایه قرب الهی و کج رفتاری سبب هلاکت است. در عهدنامه اش به محمد بن ابی بکر هنگام فرستادن وی به مصر چنین خطاب فرمود: «فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ آسِ يَبَنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَأْسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۲۷)؛ با مردم

خوش‌رفتار و فروتن و در مقابل آنان نرم‌خو و نسبت به آنان گشاده‌رو و خندان باش، لحظات و نگاه‌هایت را به‌صورت مساوی میان آن‌ها قسمت کن تا بزرگان در ستم‌کاری تو طمع نکنند و ضعیفان در عدالت‌ورزی تو ناامید نشوند. قاضی باید بداند که خوش‌رفتاری با دیگران مایه آبادانی خانه‌ها، خیر و سعادت دنیا، فلاح و رستگاری عقبی، نشان عقلانیت و نصف دیانت، و نخستین امر در محاسبه پس از نماز در قیامت و عامل برترین پاداش در سرای آخرت است.

بنابراین شایسته است که به این اصل در افعال فردی و اجتماعی به ویژه در رفتار قضائی پایبند بود (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۱۴-۳۱۹).

مرور آیات و روایات در این باره نشان می‌دهد که نرم‌خویی، خوش‌رفتاری و خوش‌زبانی، گذشت و رفق و مدارا نه تنها از اصول اسلام است، بلکه روشی حکیمانه برای جذب دل‌ها، استحکام روابط اجتماعی است و موجب تقرب به خداوند است. این فضایل در سیره پیامبر اکرم و اهل بیت او به وضوح تجلی یافته است. به نمونه‌ای از این آیات و روایات اشاره می‌کنیم:

۴-۶. نرم‌خویی و مدارا در آیات قرآن کریم

خدوند در سوره آل عمران درباره نرم‌خویی و آثار خشونت و سنگدلی می‌فرماید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران/ ۱۵۹)؛ (ای پیامبر) به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آن‌ها آموزش بطلب؛ و در کارها با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد؛ و درباره مدارا با مردم (و پرهیز از سخت‌گیری) و تحمل و بردباری در برابر جاهلان می‌فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (اعراف/ ۱۹۹)؛ به هر حال با عفو و مدارا رفتار کن، و به کارهای شایسته دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن). و در آیه دیگر دستور می‌دهد که سخن‌بندگانش بهترین سخن باشد. «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا» (اسراء: ۵۳)؛ به بندگانم بگو: «سخنی بگویند که بهترین سخن باشد.» چرا که شیطان به وسیله سخنان ناروا میان آن‌ها فتنه و فساد می‌کند؛ زیرا همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است. و در آیه پیش رو دستور می‌دهد بدی را با نیکی دفع کن. «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/ ۳۴)؛ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او

دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است. آنچه غالباً در جامعه رواج دارد این است که نوعاً بدی را با بدی جواب می‌دهند، و هر کس بدی کند انتظار مقابله به مثل را دارد و مخصوصاً افراد بد که گاهی یک بدی را چند برابر پاسخ می‌گویند. حال اگر ببینند که طرف مقابل، نه تنها بدی را به بدی پاسخ نمی‌دهد بلکه با نیکی و خوبی پاسخ می‌دهد انقلابی در درون جانشان به وجود می‌آید، شرمند می‌شوند و برای طرف مقابل، عظمت قائل می‌شوند. اینجاست که کینه‌ها و عداوت‌ها از جان بیرون می‌رود و جای آن را محبت و صمیمیت می‌گیرد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همین روش را به کار می‌برد. در فتح مکه که نه تنها دشمنان بلکه دوستان انتظار داشتند پیامبر اکرم از دشمنان سرسخت خود با شدت انتقام بگیرد، و حتی شعار «امروز روز انتقام است» را سر دادند. اما پیامبر اکرم فرمود: «امروز روز رحمت است» و جز چند نفر که اسمشان را برد همگی را عفو کرد و به آن‌ها فرمود: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»؛ بروید و همه آزادید. همین عمل چنان طوفانی در دل‌های مگیان مشرک ایجاد کرد که به گفته قرآن فوج مسلمان شدند. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۰/۲: ۸۷). البته این یک قانون غالبی است و همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوء استفاده می‌کنند. حساب این‌ها جداست، با آن‌ها باید با شدت عمل برخورد شود.

۵-۶. نرم‌خویی و مدارا در روایات

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَ يُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطَى عَلَى الْعُنفِ، (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۷۵۸۲)؛ همانا خداوند ملایم و مهربان است. و ملایمت را دوست دارد و به سبب ملایمت چیزهایی عطا می‌کند که با خشونت عطا نمی‌کند. پیامبر اکرم فرمود: «الرَّفْقُ رَأْسُ الْحِكْمَةِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۷۵۹۱)؛ نرمی سرآمد حکمت است. در روایتی وارد شده است که جبرئیل به محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: «يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ دَارِ خَلْقِي» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۵۷۲۳)؛ پروردگارت به تو سلام می‌رساند و از تو می‌خواهد که با خلق مدارا کنی. همچنین آن حضرت فرمود: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۵۷۱۱)؛ پروردگارم مرا به مدارای با مردم فرمان داده است همان‌گونه که به انجام واجبات امر کرده است.

۷. عدالت و دادگری

وظیفه مهم دستگاه قضائی اقامه حق و دفع باطل و برقراری عدالت است. و قاضی بر پادارنده عدالت در حیطه داوری بین مردم است.

از نظر اسلام، شرط کمال انسان، وجود ملکه نفسانی عدالت در اوست، بلکه قرآن به مؤمنان دستور می‌دهد که قَوَّام به عدل باشند. یکی از شرایط حتمی برای قاضی عدالت است؛ یعنی ملکه عدالت به عنوان یک حالت درونی در او وجود داشته باشد که با وجود آن به تقوا ملتزم، و از ارتکاب گناهان کبیره و اصرار بر گناه صغیره خودداری می‌کند. براساس این دیدگاه عادل کسی است که صاحب مروت یعنی دارای شرم و حیاء و عفاف و عزت باشد و بی‌مبالات در دین نبوده و حرکات و رفتارهای غیراخلاقی از او صادر نشود. بنابراین حسن ظاهر و متعادل بودن عرفی و عدم فسق، کافی است.

۷-۱. عدالت مهم‌ترین پایه‌های نظام قضائی

نخست به این نکته اشاره می‌کنیم که نظام هستی (نظام تکوین) بر پایه عدالت استوار است. در حدیث نبوی آمده است: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ». (فیض کاشانی/۵: ۱۰۷) وقتی می‌گوییم «نظام هستی» یا «نظام عالم» یا «نظم در مخلوقات و پدیده‌ها» به این معناست که همه آن‌ها دارای غایت معین و هدف مشخص و اتقان و استحکام خاصی هستند، و این صُنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری آفریده است و همه آن‌ها هدایت شده هستند: «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه/ ۵۰).

عدل بالاترین درجه حُسن اخلاقی است، البته عدالت به معنای عام مراد است یعنی توازنی که در عالم اکبر (یعنی کل نظام هستی) هست، در عالم اصغر (انسان) تبلور و تجلی یابد چون هر دو از یک سرچشمه برمی‌خیزند. عالم انسانی و نفس او باید متعادل و متوازن نسبت به همه امور عالم و اشخاص و انسان‌های دیگر باشد.

برای گام نهادن در مسیر سعادت و کمال انسانی و رسیدن به آن، عدالت اخلاقی، ضروری است، زیرا ناهمگونی، مایه انحراف و اعوجاج در مسیر تکامل است و غایت انسانی را تأمین نخواهد کرد. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۵۳)

۷-۲. عدالت‌ورزی

شکی نیست که قیام به عدالت و تلاش برای اجرای عدالت از دیدگاه شارع مقدس و همچنین عقلاء و خیرخواهان عالم بسیار ارزشمند است، بدیهی است یکی از مهم‌ترین وظائف قاضی، حکم به عدالت است. در رابطه با ارزش عدالت‌ورزی، روایات فراوانی وارد شده است که به یک روایت اشاره می‌کنیم: رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: «عَدْلٌ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامٌ لَيْلُهَا وَ صِيَامٌ نَهْأُهَا» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۵: ۳۵۲)؛ یک ساعت عدالت‌ورزی از هفتاد سال که در آن روزهایش روزه باشی و شب‌هایش برای عبادت بپا خواسته باشی بهتر است.

۷-۳. قَوَامُ بِالْقِسْطِ بودن

در آیه ۱۳۵ سوره نساء می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا...»؛ ای کسانی که ایمان آوردید شما پیوسته به عدالت قیام کنید و هرچند که به ضرر خودتان یا پدر و مادر و نزدیکانتان باشد، برای خدا شهادت دهید. اگر کسی بی‌نیاز یا نیازمند باشد سرپرستی خدا نسبت به آنان بیشتر است پس از هوای نفس پیروی نکنید که نتوانید به عدالت رفتار کنید. مراد از «قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ» کسانی هستند که به‌طور اتم و اکمل قیام به عدل می‌کنند بدون آنکه تحت تأثیر عواملی از قبیل هوی و عاطفه یا ترس و یا طمع و غیر آن قرار گیرند و از عدالت منعطف شوند و به خلاف آن عدول نمایند. (موسوی همدانی و دیگران، ۱۳۶۶/۵: ۱۷۲). «قَوَامُ» صیغه مبالغه و به این معناست که هرگز خطر جور و ستم و احتمال بی‌عدالتی از ناحیه قاضی به کسی وجود نداشته باشد، حتی اگر متهمان در محکمه قضائی، یهودی، مسیحی؛ یا از پیروان مذاهب دیگر باشند (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۵۴). اسلام شرط اساسی برای رسیدن به کمال انسانی را قِوام در توازن و به تعبیری «قَوَامُ به عدل» می‌داند. انسان در این طریق باید نفس خویش را با عالم وجود هماهنگ سازد، یعنی عالم نفس با عالم تکوین و تشریع سازگاری داشته باشد تا بتواند در طریق شریعت به جایگاه حقیقت بار یابد. بنابراین قائم به عدل بودن در عدالت قضائی برای قاضی بس نیست بلکه باید قَوَامُ باشد. از نگاه اسلام، شرط کمال انسان، وجود ملکه نفسانی عدالت در اوست.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره بندگان محبوب الهی فرمود: «قَدْ أَلَزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَىٰ عَنْ نَفْسِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۸۷)؛ نفس خویش را به عدالت پایبند ساخته و نخستین مرحله عدالت او دورکردن هوای نفس از شخصیت خویش است. یعنی نخست باید نفس خویش را تعدیل کرد و سپس به تعدیل میان متهمان پرداخت، آنکه نتواند نزاع میان عقل و نفس خود را فیصله دهد، چگونه می‌تواند دعوای افراد را حل و فصل کند: «كَيْفَ يَعْدِلُ فِي غَيْرِهِ مَنْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۱۶۴۵).

ازاین‌رو گفته شد که تمام عزت فرد و جامعه در پرتو عدالت است و همه انحطاط و ذلت مرهون ظلم: «طَاعَةُ وَلَاةِ الْأَمْرِ تَمَامُ الْعِزِّ» (کلینی، ۱۴۱۳/۱: ۲۰). امام زین‌العابدین (علیه السلام) فرمود: فرمان بردن از فرمانروایان (الهی) کمال عزت است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الْعَدْلُ حَيَاةٌ، الْجَوْرُ مَمَاحَةٌ.» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۱۱ ص ۳۱۸) [عدل زندگی است، به این معنی که عادل زندگی معنوی دارد. یا اینکه عدل باعث زندگی مردم می‌شود. ستم، محوکردن است یعنی به زودی نام و

نشان ظالم را محو می‌کند. و یا اینکه با ستم حاکم مردم زندگی ندارند، ستم مردم را محو می‌کند و آنان را پریشان و متفرق می‌سازد]. خدا ترسی و تقوا بدون عدالت معنا نمی‌یابد و نفس آلوده عدالت را بر نمی‌تابد زیرا عدل معیار خدا ترسی و ملاک تقوای الهی است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «جُمَاعُ التَّقْوَى فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق/۱۱: ۲۶۶)؛ مجموعه تقوا و پرهیزکاری، در این گفتار خدا است که می‌فرماید: خداوند به عدالت و احسان، فرمان می‌دهد. اگر کسی به این دو وصف (عدل و احسان) آراسته شود معنای واقعی تقوا در او تجلی می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۵۴ - ۱۵۵).

۷-۴. تعریف عدالت در کلام فقهاء

تعاریف مختلفی برای عدالت شده است، اکثراً گفته‌اند عدالت عبارت است از حالت نفسانی که باعث می‌شود انسان ملازم تقوی باشد و از ارتکاب محرمات پرهیز کند و این حالت با آثار عدالت در شخص شناخته می‌شود. برخی نیز عدالت را به ملکه‌ای که در نفس انسان استقرار دارد تفسیر کرده‌اند. ملکه‌ای که با تمرین و ممارست حاصل می‌شود، انسان با داشتن این ملکه بر ترک گناهان کبیره و بر ترک اصرار بر گناه صغیره قدرت پیدا می‌کند، این ملکه انسان را بر ترک گناهان وادار می‌کند. مشهور بین فقهای امامیه این است که عدالت با گناه کبیره زائل می‌شود و اصرار بر گناه صغیره نیز به عدالت ضربه می‌زند.

۷-۵. علت عدم اجرای عملی و کامل عدالت در جامعه

اجرای کامل عدالت وابسته به قداست باطن و مشوب نبودن فطرت به امور کاذب طبیعت است، اگر افراد با تهذیب نفس بتوانند پلیدی‌ها را از خود دور سازند و بدون هرگونه خودخواهی و خودپسندی به عرصه اجتماع آیند، به راحتی می‌توانند مجری عدالت باشند. میزان عدالت اجتماعی با میزان طهارت نفس انسانی ارزیابی می‌شود؛ یعنی هر اندازه مردم و قدرت حاکم دارای معرفت بالاتر و ایمان بیشتر باشند به همان اندازه در اجرای عدالت موفق‌ترند. عدالت اجتماعی میوه درخت عدالت فردی است، میزان عدالت در جامعه به رتبه عدالت افراد بر می‌گردد و عدل محوری اشخاص نیز به میزان خدا ترسی محک می‌خورد؛ یعنی خدا ترسی مقدمه عدالت‌ورزی است. حیات جامعه و زمین به تحقق عدل و مرگ آن به ظلم است.

۷-۶. رعایت مساوات و یکسان‌نگری

در مباحث سابق بیان شد که قاضی باید به صفت عدالت متصف باشد و به گناه آلوده نگردد. همچنین در مقام صدور حکم نیز باید به عدالت رفتار کند و حکم وی به حق و عادلانه باشد. ولی در

این بحث می‌خواهیم این مطلب را بیان کنیم که قاضی باید در مقام دادرسی، با اصحاب دعوا، یکسان رفتار نماید و مساوات را رعایت کند، به‌طور یکسان به اصحاب دعوا بنگرد و تفاوتی بین آن‌ها نگذارد، طرفین به‌طور یکسان در مقابل قاضی بنشینند، و قاضی به سخنان آنان گوش دهد، اگر یکی را اکرام کرد دیگری را همان‌گونه اکرام کند. اگر به یکی سلام کرد یا جواب سلام او را داد درباره دیگری نیز همین‌گونه عمل کند. در مراعات این وظیفه فرقی نمی‌کند که متخاصمین هر دو شریف و عالی‌رتبه باشند یا هر دو دون‌پایه و یا یکی شریف و دیگری دون‌پایه، قاضی باید به همه یکسان بنگرد و هیچ وقت تحت تأثیر مقام و موقعیت و شخصیت و یا خویشاوندی و یا دوستی و ارتباط عاطفی یکی از طرفین دعوا قرار نگیرد و با او به گونه‌ای متفاوت از طرف دیگر رفتار ننماید. کلام نورانی رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) و سلم باید نصب‌العین همه قضات قرار گیرد که فرمود: «مَنْ ابْتُلِيَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْدِلْ بَيْنَهُمْ فِي لِحْظَتِهِ وَ إِشَارَتِهِ وَ مَقْعَدِهِ وَ مَجْلِسِهِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۹۶۲)؛ هر که به داوری کردن میان مسلمانان مبتلا شود، باید در نگاه‌ها و اشاره‌کردن‌ها و جای نشستن و نحوه نشستن خود نسبت به آن‌ها به یکسان رفتار کند. در حدیث دیگر از پیامبر اکرم آمده است که فرمود: «مَنْ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يَرْفَعُ صَوْتَهُ عَلَى أَحَدٍ الْخَصْمَيْنِ مَا لَمْ يَرْفَعْ عَلَى الْآخَرِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۹۶۳)؛ هر که به قضاوت کردن میان مسلمانان مبتلا شود، تا زمانی که صدایش را بر روی یکی از اصحاب دعوا بلند نکرده نباید بر روی دیگری صدا بلند کند. روایت شده است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ابواسود دُثلی را متولی منصب قضا کرد و پس از مدتی او را برکنار کرد ابواسود عرض کرد دلیل عزل من چه بود در حالی که نه خیانت کردم و نه جنایت؟ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «أَنْتَ رَأَيْتُ كَلَامَكَ يَعْلُو عَلَى كَلَامِ الْخَصْمِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۹۶۸)؛ دیدم صدایت را از صدای خصم بالاتر می‌بری.

از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نقل شده است که فرمود: «بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) إِلَى الْيَمَنِ قَاضِيًا، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُرْسِلُنِي وَ أَنَا حَدِيثُ السِّنِّ وَ لَا عِلْمَ لِي بِالْقَضَاءِ؟» پیامبر مرا برای قضاوت به سوی یمن فرستاد عرض کردم ای رسول خدا! مرا که هنوز جوانم و قضاوت نمی‌دانم می‌فرستی؟ فرمود: إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي قَلْبَكَ وَ يُبَيِّنُ لِسَانَكَ فَإِذَا جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْكَ خَصْمَانِ فَلَا تَقْضِيَنَّ حَتَّى تَسْمَعَ مِنَ الْآخَرِ كَمَا سَمِعْتَ مِنَ الْأَوَّلِ، فَإِنَّهُ آخَرَى أَنْ يَتَبَيَّنَ لَكَ الْقَضَاءُ؛ خداوند بزودی قلب تو را هدایت خواهد کرد و زبانت را استوار. پس هر گاه دو طرف دعوا در مقابل تو نشستند، از قضاوت خودداری کن مگر آنگاه که همچنان که به سخنان اولی گوش کرده‌ای سخنان نفر دوم را نیز بشنوی، زیرا در این صورت کار داوری برای تو روشن‌تر می‌شود. قال: فَمَا زِلْتُ قَاضِيًا أَوْ مَا شَكَّكَتُ فِي قَضَائِهِ

بَعْدُ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۹۷۱)؛ امام علی (علیه‌السلام) فرمود: پس از این رهنمود، من پیوسته درست قضاوت کردم یا (فرمود:) دیگر در هیچ قضاوتی دچار شک نشدم. بنابراین لازم است که قاضی از بدو ورود اصحاب دعوا تا لحظه صدور حکم با دو طرف دعوا یکسان رفتار نماید. هنگام ورود به هر دو طرف توجه داشته باشد. طوری بنشیند که در مقابل هر دو قرار بگیرد، این‌گونه نباشد که یکی از اصحاب دعوا را در کنار خود بنشاند و دیگری را در مقابل خود قرار دهد، نگاهش فقط متوجه یک طرف نباشد، این‌گونه نباشد که به سخن یکی گوش دهد ولی موقع سخن گفتن دیگری به او بی‌اعتنا باشد و مشغول مطالعه پرونده شود یا به امر دیگری توجه کند. همچنین قبل از شنیدن سخنان طرفین دعوا داوری نکند. بنابراین رعایت مساوات و برتری‌ندادن یکی از طرفین بر دیگری، از آداب لازمی است که تأثیر شایانی در روند رسیدگی و اجرای عدالت دارد. اگر قاضی به یکی طرفین گرایش داشته باشد و به او بیشتر بنگرد و به سخنان او بیشتر گوش دهد و احترام بیشتری به او داشته باشد بدون شک روح و روان طرف دیگر دعوا تحت تأثیر قرار گرفته از اجرای عدالت ناامید می‌شود و چه‌بسا او را از ارائه دلیل و حجت، ناتوان و مأیوس سازد.

۷-۷. مساوات در اجرای حکم

یکی از مهم‌ترین مراحل رسیدگی‌های قضائی که محل تجلی زحمات قضاات و کارکنان دستگاه قضائی و آخرین نقطه امید اصحاب دعوا است، مرحله اجرای حکم است. عدالت و مساوات در اجرای عدالت، اقتضاء دارد که احکام قضائی پس از قطعیت به مرحله اجرا در آید و هیچ چیز مانع اجرای عدالت نشود. در صورتی که به‌خاطر شخصیت محکوم‌علیه، یا نفوذ اجتماعی او، و یا وابستگی او به افراد صاحب‌منصب، یا طوائف و قبیله‌های نشان‌دار، و ازاین‌قبیل، احکام قطعی به اجرا در نیاید همه زحمات دستگاه قضائی و ضابطین از بین می‌رود و امیدِ مظلومان و کسانی که حق آنان ضایع شده است به یأس تبدیل می‌شود. سخن و اقدام رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) در جریان سرقت زن مخزومی بسیار عبرت‌آموز است. نقل کرده‌اند که یک خانم مخزومی دست به سرقت زد. برای قریش بسیار سخت بود که دست آن بانو به جرم دزدی بریده شود. آن‌ها تلاش کردند که پیامبر اکرم از اجرای حد درباره او صرف‌نظر کند. در جمع خود مطرح کردند که چه کسی دراین‌باره با رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) صحبت می‌کند؟ گفتند جز اُسامه بن زید که دوست و مورد محبت پیامبر اکرم است، چه کسی جرئت دارد دراین‌باره با رسول خدا صحبت کند؟ قریش اُسامه پسرزید بن حارثه را به وساطت فرستادند ولی پیامبر پس از شنیدن سخن اُسامه رنگ چهره‌اش تغییر کرد و به او فرمود: «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ؟» آیا

در مقابل حدّی از حدود الهی شفاعت می‌کنی؟ اُسامه گفت: اِسْتَغْفِرُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ! ای پیامبر خدا برای من استغفار کن. (یعنی از اقدامی که کرده بود پشیمان شد و عذرخواهی کرد)

عصر آن روز رسول خدا در جمع مردم زبان به ستایش خداوند بگشود و خطبه‌ای کوتاه به این مضمون ایراد فرمودند: «إِنَّهَا النَّاسُ إِنَّمَا هَلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكَوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ وَآيُمُ اللَّهِ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهُ.»؛ یعنی ای مردم! امت‌های قبل از شما به هلاکت رسیدند، چون هرگاه یکی از اشرافشان دست به سرقت می‌زد او را از کیفر معاف می‌داشتند، ولی اگر ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد حد را بر او اقامه می‌کردند. به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد سرقت می‌کرد دستش را قطع می‌کردم. سپس حد را بر بانوی مخزومی اجرا کردند. عایشه می‌گوید: بانوی مخزومی پس از اجرای حد توبه کرد و ازدواج کرد و گاه به گاه نزد من می‌آمد و من نیازهایش را پیش رسول خدا می‌بردم (مسلم نیشابوری، ۱۴۲۶ق: ۶۹۶ ش ۱۶۸۸، بخاری، ۱۴۲۷ق: ۱۲۰۷ ش ۶۷۸۸).

از این بیان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) استفاده می‌شود که:

- عدم رعایت عدالت و مساوات در اجرای احکام، غضب خداوند را به دنبال دارد.
- عدم رعایت عدالت در اجرای احکام، موجب هلاکت امت‌ها و نابودی تمدن‌ها گردیده، و این یک سنت الهی است.
- از نظر قانون الهی، همه در مقابل حکم خدا برابرند، و هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد، و وضعیت شخصی و خانوادگی افراد و موقعیت آنان، نمی‌تواند ملاک اجرا یا تعطیلی احکام قرار گیرد. بنابراین علاقه‌مندان به برقراری و استمرار عدالت و حکومت، باید در راه اجرای عدالت، و تساوی در اجرای حکم دادگاه، تلاش کنند.

۸. قناعت داشتن، پرهیز از طمع

یکی دیگر از ارزش‌های اخلاقی قناعت است. قناعت به معنای رضایت به کم و حسن تدبیر معاش است بدون دوست داشتن زیاده از حد زندگانی؛ و در اصطلاح شرعی: صفتی است که با تکرار و تمرین در انسان به‌صورت ملکه‌ای در می‌آید که باعث خشنودی و راضی شدن به چیز کم و نگه‌داشتن نفس از زیاده می‌شود. در فرهنگ اسلامی زهد و قناعت از وظائف مهم حاکمان دانسته شده است. این دو مفهوم، اگرچه پیوند نزدیکی دارند، تفاوت ظریفی هم با یکدیگر دارند. زهد که به معنای بی‌رغبتی و دوری جویی از نعمت‌های دنیا است نوعی حالت روانی است که انسان را از غم گذشته و شادی مفرط

برای آینده بی‌نیاز می‌کند؛ ولی قناعت به معنای رضایت و بسنده کردن به مقدار کم مورد نیاز است. در حقیقت قناعت یک عمل ایجابی و مثبت (رضایت به داشته‌ها) و زهد یک امر سلبی (دوری از تمایلات) است. براساس آموزه‌های دینی، «قناعت» به معنای رضایت و بسنده کردن به مقدار لازم از مواهب دنیا است. نقطه مقابل آن، حرص و طمع می‌باشد. قناعت به معنای تبلی، فقر یا محروم کردن خود از نعمت‌های حلال نیست بلکه به معنای اکتفا به مقدار نیاز و پرهیز از اسراف و تجمل است. علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «القناعة عزٌّ» (رسولی محلاتی، ۲/۱۳۸۹: ۳۲۴)؛ قناعت عزت و سربلندی است. همچنین فرمود: «القناعة عزٌّ و غناء» (رسولی محلاتی، ۲/۱۳۸۹: ۳۲۴)؛ قناعت عزت و توانگری و بی‌نیازی است.

امام علی (علیه السلام) به عنوان الگوی حاکم اسلامی خطاب به یکی از استاندارانش تأکید می‌کند که شیوه زندگی حاکم باید الگویی برای مردم باشد و می‌فرماید: آگاه باش که امام شما (یعنی من) از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است (نهج البلاغه: نامه ۴۵). امام علی (علیه السلام) در توصیف سیره پیامبر اکرم می‌فرماید: ایشان روی زمین غذا می‌خوردند، لباس خود را وصله می‌زدند و بر مرکبی بی‌پالان سوار می‌شدند. هدف از این ساده‌زیستی، دوری از دلبستگی به دنیا بود (نهج البلاغه: خطبه ۱۶۰).

نکته کلیدی در بیان امام علی (علیه السلام) این است که حاکم مسلمان باید در سبک زندگی خود به اندازه متعارف و معمولی اکتفا کند و الگویی برای مردم باشد. از جمله آثار دنیوی قناعت، آرامش روان، عزت نفس، بی‌نیازی از دیگران می‌باشد. قاضی نباید هرگز نفس خود را به پرتگاه طمع نزدیک سازد. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «و لا تُشرفُ نفسُهُ عَلَى طَمَعٍ» (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ نفسش به آزمندی و طمع روی نیاورد. یعنی باید طمع را از دل ریشه کن کند. و در سخن دیگری فرمود: «آفه القضاة الطمع» (آمدی، شماره ۳۹۳۶)؛ آفت قاضیان طمع است.

بود آفت قاضیان حرص و آز مبدا شود دست قاضی دراز.

و در کلام دیگری فرمود: «العبد حرٌّ ما قَنَعَ، الحرُّ عبدٌ ما طَمَعَ» (رسولی محلاتی، ۲/۱۳۸۹: ۳۲۴)؛

بنده آزاد است تا وقتی که قناعت کند، و انسان آزاده برده است تا وقتی که طمع کند

ای بس که قناعت آورد خاطر شاد وی بس که طمع دهد شرف را بر باد

بنده است چو آزاده اگر ساخت به کم آزاده چو بنده است اگر خواست زیاد

طمع را نباید فقط به چشمداشت به مال مردم محدود کرد بلکه باید به چشمداشت به دنیای مردم تفسیر کرد. چشمداشت به موقعیت اجتماعی دیگران و چشمداشت در امور مربوط به شهوت هم، مصداق طمع است.

۸-۱. طمع زمینه‌ساز ذلت و حقارت است.

امام حسن عسکری (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۱۳۷۴)، چقدر برای مؤمن زشت است که میل و رغبتی در جاننش باشد که مایه ذلت او باشد. حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعِيشَ حُرّاً آيَامَ حَيَاتِهِ فَلَا يُسْكِنِ الطَّمَعَ فِي قَلْبِهِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۱۳۶۲)؛ آن کس که بخواهد در ایام عمر خود آزاده زندگی کند نباید طمع در قلب او جایگاهی داشته باشد.

۸-۲. خروج ایمان از قلب به خاطر طمع

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: «مَا الَّذِي يُثْبِتُ الْإِيمَانَ فِي الْعَبْدِ؟» قال: «الَّذِي يَشْبُثُهُ فِيهِ الْوَرَعُ، وَ الَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ» (صدوق، ۱۳۶۲ ش/۱: ۹)؛ چه چیزی موجب تثبیت ایمان در انسان می‌شود؟ فرمود پرهیزکاری، و آنچه ایمان را از قلب او خارج می‌کند طمع است. حتی طمع موجب می‌شود عقل انسان به زمین بخورد و مغلوب شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جمله‌ای بسیار زیبا فرمودند: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۱۳۷۵)؛ بیشترین پرتگاه خردها، در پرتو زرق و برق طمع‌هاست، و به تعبیر دیگر، بیشتر موارد قربانگاه اندیشه‌ها زیر برق آرزوهاست.

۹. امانت‌داری و رازداری

امین بودن یکی از برجسته‌ترین صفات اخلاقی است که لازم است هر انسانی، خصوصاً مؤمنان به آن متّصف باشند. یکی از ویژگی‌های مؤمنان رستگار در سوره مؤمنون امانت‌داری است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ... وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ» (مؤمنون/ ۱-۸)؛ مؤمنان رستگارند، آنان که در نمازشان فروتنانند... و آنان که امانت‌دارند و به پیمان‌های خود پای بندند. در قرآن کریم می‌خوانیم که وقتی حضرت سلیمان از اطرافیان و بزرگان مجلس خود می‌پرسد کدام یک از شما تخت ملکه سبا را قبل از آمدن و تسلیم شدن او برای من حاضر می‌کند؟ یکی از اجته حاضر در مجلس گفت: «أَنَا أَتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» (نمل/ ۳۹)؛ من پیش از آنکه از جای خود برخیزی آن را برای تو خواهم آورد و من بدین کار هم توانم و هم امینم. یعنی هم

قدرت و توانایی انجام کار را دارم هم نسبت به تخت گران بهای ملکه سبا خیانت نخواهم کرد. حضرت یوسف (علیه السلام) نیز هنگامی که قرار بود کشور پهناور مصر را از خطر بزرگ قحطی و نابودی نجات دهد به دو شرط امانت‌داری و علم و تخصص اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إِجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف/ ۵۵)؛ مرا مسئول امور مالی این سرزمین قرار بده که من نگهبان و دانایم. از خصلت‌های انسانی، امانت‌داری در زندگی جمعی است، خداوند در قرآن کریم مسلمانان را به اتصاف به آن امر فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» (نساء/ ۵۸)؛ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید. مفاد آیه عام است و می‌رساند که رد امانت به صاحبش واجب است هر چند نامسلمان باشد. «فَإِنْ آمَنَ بِعِصْمَتِكُمْ بَعْضُ الْفُلُوءِ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتُهُ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ» (بقره/ ۲۸۳)؛ اگر به یکدیگر اعتماد کردید آنکه به او اعتماد کرده‌اند باید امانت خود را باز گرداند و از خدایی که پروردگار اوست بترسد. در روابط اجتماعی اسلام، پیشوایان دین بر این ویژگی انسانی چندان تأکید کرده‌اند که جزء برجسته‌ترین ویژگی اخلاقی به شمار می‌رود. امام صادق (علیه السلام) در این زمینه فرمود: اگر مردی را دیدید که رکوع و سجود نمازش طولانی شد بدان اعتنا نکنید، زیرا ممکن است از روی عادت باشد که چنانچه ترک شود ناراحت می‌شود، ولی به راست‌گویی و امانت‌داری او (که از اوصاف اخلاقی است) توجه کنید (کلینی، ۱۴۱۳ هـ/ ۲: ۱۰۵). قاضی نیز باید کاملاً امانت‌دار باشد، مخصوصاً پرونده و اسرار آن در اختیار قاضی است و آن اسرار امانتی است نزد قاضی، و او حق ندارد اسرار پرونده را در جایی که ضرورت ندارد افشا کند همان‌طور که نمی‌تواند بر سر اسرار پرونده معامله کند. همان‌گونه که در سوگندنامه پزشکان تصریح شده است که آنان مکلف هستند اسرار بیماران را حفظ کنند و آن‌ها را پیش دیگران افشا نکنند، مناسب است در سوگندنامه قضاات نیز حفظ اسرار پرونده‌ها و صاحبان آن‌ها ذکر شود و این خود نوعی تعهد ایجاد می‌کند و قیدی درونی برای نفس می‌باشد. قضاات باید از نقل آنچه برای مردم اتفاق افتاده است پرهیز کنند و جرائم اخلاقی مردم را خصوصاً افراد شناخته‌شده را افشا ننمایند، افشای گناهان دیگران علاوه بر اشاعه فحشاء، غیبت نیز می‌باشد. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نور/ ۱۹)؛ آنان که دوست دارند فحشا و زشت کاری در میان مؤمنان شایع شود، هم در دنیا و هم در آخرت عذابی دردناک دارند.

در کتاب نور الثقلین از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «مَنْ قَالَ فِي مَوْمِنٍ مَا رَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»» (العروسی الحویزی/ ۳: ۵۸۲)؛ یعنی هر کس درباره مؤمنی چیزی را بگوید که با دو

چشمش دیده و با دو گوشش شنیده باشد از جمله اشخاصی است که خداوند عزوجل در مورد آنها فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». به طور کلی در جامعه اسلامی باید از ذکر گناهان و نقل عیوب مردم پرهیز کرد، ولی این امر برای قضاتی که به مناسبت شغلشان هر روز با مواردی از این قبیل مواجه می شوند اهمیت بیشتری دارد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان حاکم اسلامی به «مالک اشتر» که قرار بود والی کشور مصر شود، دستور می دهد: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ وَأَشْنَأُ هُمْ عِنْدَكَ أَطْلَبَهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا، أَلْوَالِي أَحَقُّ مِنْ سَتَرِهَا، يَعْنِي دَوْرَتَيْنِ وَ مَبْغُوضَ تَرَيْنِ رَعِيَّتٍ دَر نَزْد تَو بَايْد أَن هَا بَاشَنْد كِه دَر عِيُوب مَرْدَم بِيْش از همه كنجكاوی و پیگیری می نمایند، زیرا در مردم عیب هایی هست كه ولّی امر مسلمین سزاوارتر به ستر و پوشانیدن آنهاست، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَ اللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ فَاسْتُرِ الْعُورَةَ مَا اسْتَطَعْتَ.» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ پس حتماً افشا نكن چیزهایی كه از تو غائب و پنهان است، همانا تو مكلف هستی به آنچه كه ظاهر است، و خدای تعالی حكم می كند بر آنچه كه غائب و از تو پنهان است، پس تا می توانی عیوب و زشتی های مردم را بپوشان.

۱۰. مودت و رحمت

خداوند در سوره حمد، خود را رحمان و رحیم معرفی می کند و این بدین معناست كه بخشش من با عاطفه و مهر همراه است و اگر بنده ای خدای خود را به این اسمای حسنی می خواند، گذشته از جذب جود و عطا در صدد جلب انعطاف و گرایش مهربانانه اوست. در حقیقت، رحمان دو چیز می دهد: یکی اصل خواسته انسان، مانند شفای بیماری یا مال و دیگری مهر و عاطفه، كه امری معنوی است و بسیاری از كمبودهای روانی با آن جبران می شود (جوادی آملی، ۱/۱۳۷۸: ۳۸۰). این درس را نیز از «بسم الله الرحمن الرحيم» به خوبی می توان آموخت كه اساس كار خداوند بر رحمت است و معجزات جنبه استثنایی دارد كه تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت؛ چنان كه در دعا می خوانیم یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ. (مفاتیح الجنان، جوشن کبیر بند ۲۰)؛ ای خدایی كه رحمت بر غضبت پیشی گرفته است.

۱-۱۰. غفران و رحمت الهی

خداوند رحمان و رحیم با اعطای عقل و وحی به انسان، می خواهد انسان آلوده به گناه نشود (یعنی عذاب از او دفع شود) و اگر آلوده شد با توبه و مغفرت و شفاعت، عذاب از او بر طرف شود (یعنی عذاب از او رفع شود). فرشتگان الهی و انبیا (علیهم السلام) در هر دو بخش دفع و رفع عذاب از انسان، مظهر غفران و رحمت خداوندند. حضرت آیت الله جوادی آملی در توضیح این بحث می فرماید:

اگر مؤمن گرفتار غفلت شد و معصیتی کرد، خداوند، چون دارای مغفرت است: «إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ» (رعد/ ۶) و سیئات را به حسنات تبدیل می‌کند: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان/ ۷۰)، زمینه فراهم‌شده عذاب را برطرف می‌کند و اگر کسی به فراهم‌کردن زمینه کیفر مبتلا شد، او را می‌بخشد. خدای سبحان با اعطای عقل و وحی به انسان، می‌خواهد زمینه عذاب و بدبختی را از او «دفع» کند تا وی دست به گناه نیالاید و مستحق کیفر نگردد و اگر هم بعد از اعتقاد به خدا و قیامت و وحی و رسالت که ره آورد عقل و وحی است، گرفتار گناهی شد، باز خداوند چون غفار و شفیع است، او را می‌بخشد و عذاب را از او «رفع» می‌کند؛ خداوند کسی را که بعد از ایمان، گرفتار معصیت شود، ممکن است ببخشد، ولی مشرک، منافق و کافر را هرگز نمی‌بخشد؛ زیرا مشرک زمینه دریافت فیض را عمداً از بین برده است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»

۱۰-۲. مظهریت غفران و رحمت الهی

این دو صفت دفع و رفع عذاب را خداوند به فرشتگان هم عطا کرده است. آن‌ها هم می‌خواهند که انسان‌ها به وسیله نور وحی و رسالت، از ظلمت عصیان بیرون بیایند، و هم کوشش می‌کنند که اگر کسی بعد از ایمان دچار گناه، و گرفتار لغزش شد، لغزش‌های او بخشوده شود. دعای آن‌ها در پیشگاه خداوند این است: «فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ» (غافر/ ۷)، «وَقِهِم السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ» (غافر/ ۹). پروردگارا تائبانی که راه تورا طی کردند بیاور، و از کیفر تلخ نجاتشان ده، و از بدی‌ها حفظ کن. این درخواست آمرزش گناه از طرف ملائکه همان اراده رفع خطر از انسان است؛ رفع عذابی که بر اثر تبه‌کاری گروهی مقدر شد ولی به قضای قطعی نرسید. انبیا نیز هم عذاب را از مردم «دفع» می‌کنند، به نحوی که مردم کاری نکنند تا مستحق عذاب شوند، و هم عذاب را «رفع» می‌کنند، یعنی شفاعت می‌کنند تا گناه آنان بخشیده شود، و تأثیر آن‌ها در جلوگیری از کیفر به همان دو صورت یاد شده است و سهم آنان در رفع عقاب مقدر و غیرحتمی گاهی به صورت نیایش‌های عمومی است و زمانی به صورت شفاعت‌های خصوصی.

۱۰-۳. شفاعت پیامبران برای ایجاد امید

هدف از شفاعت و مغفرت‌خواستن آن است که روح امیدواری در انسان بدمد، نه اینکه انسان مغرور و متجری شود. انبیا فرمودند: ما به اذن خدا شفاعت و طلب مغفرت می‌کنیم؛ ولی خداوند هر کسی را که خود بخواهد، می‌بخشد. پس انبیا فقط زمینه احیای روح امید را فراهم کردند، نه اینکه

انسان را متجری و هتاک حریم الهی کنند. شفاعت و مغفرت انبیا، برای آن است که انسان‌ها نگویند: ما که بر اثر گناه باید در جهنم بسوزیم، چرا برگردیم؟ خداوند می‌خواهد به آن‌ها بگوید: اگر برگردند، نقص آنان جبران می‌شود و قابل بخشش هستند، ولی اگر برنگردند، ممکن است بر اثر اصرار بر گناهان، زمینه شرک در آنان فراهم شود و دیگر هیچ راهی برای درمان بیماری آنان نباشد: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا» (روم/ ۱۰) (جوادی آملی، ۱۳۹۲/۶: ۹۹-۱۰۳).

۱۰-۴. شئون رحمت آموز پیامبر اکرم

خداوند به پیامبر اکرم می‌فرماید: تو نسبت به مردم رهبری مهربان و رؤف هستی و این در اثر برخورداری از رحمت الهی است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران/ ۱۵۹)؛ رحمت الهی شامل حال تو شده که نسبت به امت اسلامی نرم و مهربان شدی و اگر زمامداری خودسر، خودرأی، سرسخت و سنگدل می‌بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند، پس آن‌ها را بخش و برای آن‌ها آموزش بطلب؛ و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد. خداوند با مؤمنان مهربان است: «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (احزاب/ ۴۳) و پیامبر نیز چنین است «...بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه/ ۱۲۸) البته پیامبر آئینه دار جمال رحمت خاصه خداست رأفت خدا در آئینه پیامبر منعکس شده و به دیگران می‌رسد، پس سایرین رحمت خاصه حق را از راه پیغمبر دریافت می‌کنند و باید شاکر حق باشند که از آئینه رسالت و نبوت رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رحمت خاصه نصیبشان شده است. قرآن این آئینه را به ما معرفی کرده می‌فرماید: اگر خواستید از رحمت خداوند برخوردار باشید در برابر این آئینه قرار بگیرید، به دنبال پیامبر بروید.

این معنا که پیامبر رحمت خاصه الهی است، در آیات دیگری نیز بیان شده است، در یک‌جا به پیغمبر تسلیت می‌دهد که این اندازه بر خود سخت مگیر، گویا از شدت غم قالب تهی می‌کنی که اینان ایمان نیاوردند، تو برای هدایتشان تلاش کردی باید هم کوشش کنی، اما چرا از غصه خود را هلاک می‌سازی؟ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ^۱ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» (کهف/ ۶). در جای دیگر می‌فرماید: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ» (شعراء/ ۳)؛ چنین نباشد که جانت بر اثر حسرت بی‌ایمانی آن‌ها از دست برود. حرص پیامبر به خاطر شدت علاقه آن حضرت به نجات امت خویش

۱. «باخع» به کسی می‌گویند که از شدت غم، مشرف به مرگ باشد.

است، مانند پدری آگاه و مهربان که می‌کوشد فرزندش درس بخواند و به کمال علمی برسد و اگر بیراهه رفت خون دل می‌خورد؛ فرمایش حضرت رسول که: «أَنَا وَعَلَىٰ آبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۱۶: ۹۵، ح ۲۹) از همین مقوله است، یعنی من و علی پدر این مردم هستیم و می‌دانیم پایان زندگی آنان چیست. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با هر زبانی کوشش می‌کند معارف الهی را به مردم بفهماند، گاه می‌گوید: «فَإِنَّ تَذَهُبُونَ» (تکویر/ ۲۶) کجا می‌روید؟ این مکتب را رها کرده به دنبال کدام مکتب می‌روید؟ تنها مکتبی که شما را با خدا و جهان و وظایف آینده و حال آشنا و مرتبط می‌کند مکتب وحی است، من به شما می‌گویم پس از مرگ به سفر ابد بار می‌یابید، کجا می‌روید؟ همین بیان را امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دارد: «أَيْنَ يُنَاةُ بِكُمْ» (نهج‌البلاغه: خطبه ۸۷)؛ در کدام وادی و تپه، سرگردانید؟

۱۰-۵. دلسوزترین فرد برای امت

هیچ پدری به فرزند خویش به اندازه پیامبر و امیرالمؤمنین (علیهما‌السلام) به امت اسلامی دلسوز نیست! این اندازه تلاش و کوشش و شب و روز غصه خوردن که چرا مردم بیراهه می‌روند نشانه ظهور رحمت خاصه خدای سبحان در رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) است (جوادی آملی، ۱۳۹۲/۸: ۲۸۸ - ۲۹۲). انسان‌ها نیز باید در برنامه زندگی خود چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند. حال باید ببینیم محبت و مهربانی قاضی چه تأثیری روی متهم یا مجرم می‌تواند داشته باشد؟ در تحقق اهداف دستگاه قضایی از تعقیب متهمان و مجازات مجرمان، چهره مقتدرانه و بدون ملاحظه قاضی بیشتر مؤثر است یا چهره مهربان و محبت‌آمیز او؟ می‌توان گفت محبت و مهربانی قاضی (در چارچوب قانون و اخلاق حرفه‌ای) می‌تواند تأثیرات عمیقی بر متهم و مجرم داشته باشد که به اهم آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- از حیث تأثیرات روانی - عاطفی:

- کاهش احساس ترس، خشم و مقاومت در متهم
- ایجاد فضای اعتماد و گفتگوی صادقانه
- حفظ کرامت انسانی متهم حتی در موقعیت اتهام

۲- از حیث تأثیر بر روند دادرسی:

- افزایش همکاری متهم با دستگاه قضایی
- امکان کشف حقایق با سهولت بیشتر

- کاهش انگیزه برای پنهان کاری یا ارائه اطلاعات نادرست

۳- از حیث تأثیرات اصلاحی و بازپروری:

- افزایش احتمال پشیمانی و توبه واقعی

- تقویت انگیزه برای جبران خسارت و اصلاح رفتار

- کاهش احساس قربانی بودن جامعه ستیزی در مجرم

۴- از حیث تأثیر بر پذیرش حکم:

- افزایش احتمال پذیرش حکم عادلانه از سوی متهم

- کاهش تمایل به تکرار جرم

- تقویت باور به انصاف سامانه قضائی

البته در تمام این مراحل، قانون و عدالت نباید آسیب ببیند و برای برخی جرایم سنگین و مجرمین خطرناک، مواجهه با چهره مقتدرانه، ضرورت غیر قابل اجتناب است. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «المستحب أن لا يكون الحاكم جَبْرًا مُتَكَبِّرًا عَسُوفًا، لَأَنَّهُ إِذَا عَظُمَتْ هَيْبَتُهُ لَمْ يَلْحَنْ ذُو الْحُجَّةِ بِحُجَّتِهِ هَيْبَةً لَهُ وَ لَا يَكُونُ ضَعِيفًا مُهِنًا لَأَنَّهُ لَا يُهَابُ، فَرُبَّمَا فَرَّقَ بِمَجْلِسِهِ بِالْمِشَاتِمَةِ وَ يَكُونُ فِيهِ شِدَّةٌ مِنْ غَيْرِ عُنْفٍ، لَينَ مِنْ غَيْرِ ضَعْفٍ فَإِنَّهُ أَوَّلَى بِالْمَقْصُودِ» (الطوسی/ ۸: ۹۷)؛ شایسته است که قاضی، مستبد، متکبر و خشن نباشد؛ چرا که اگر هیبت او بیش از حد باشد فردی که دلیلی برای دعوایش دارد به دلیل ترس از او، قادر به بیان دلیلش نخواهد بود، و نباید ضعیف و خوار باشد؛ زیرا کسی از او نمی‌ترسد و ممکن است جلسه دادرسی با مشاجره و درگیری روبه‌رو شود. پس باید قاضی دارای صلابت بدون خشونت، و نرمی بدون ضعف باشد، که این حالت برای رسیدن به مقصود (احقاق حق و عدالت) شایسته‌تر است.

۱۰-۶. ادب مهرورزی

والا ترین هنر قاضی در ادب و رفتار قضائی، مهر و محبت با افرادی است که برای حل و فصل دعوا نزد او آمده‌اند. در تعالیم اخلاقی اسلام به محبت و مهرورزی، سفارش فراوان شده است؛ زیرا ادب و رفتار محبت‌آمیز مایه پیوند قلوب و الفت جان‌هاست.

امیر بیان امام علی (علیه السلام) در وصف آن فرمود: «قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحْشِيَّةٌ فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۵۰)؛ دل‌های مردم گریزان و وحشی است، به کسی روی آورند که خوش‌رویی کند. کسی که می‌کوشد میان مردم انس و الفت برقرار کند محبوب آنان می‌شود. ادب

مهرورزی نشانه عقلانیت و خردورزی است. «التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۱۴۲)؛ و عقل محوری نشانه کمال انسانی است. از نگاه اسلام بهترین جوامع، آن جامعه‌ای است که با محبت اداره شود و بهترین محاکم، آن محکمه‌ای است که با مهرورزی و الفت قاضی همراه باشد.

۱۰-۷. خشمناک نشدن و پرهیز از لجاجت

امیرالمؤمنین (علیه السلام) انسانی را شایسته تصدی منصب قضا می‌داند که یکی از ویژگی‌های او این است که «برخورد اصحاب دعوا با یکدیگر او را خشمناک نسازد و به لجاجت نکشاند»: «لَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳). در کتاب لغت، «مَحَكَّ» را، به لجاجت کردن، داد و بیداد کردن، کوتاه‌نیامدن، و مشاجره کردن، معنی کرده‌اند، و «تَمَحَّكَّ» را، به سرسختی نشان دادن، لجاجت کردن، و عناد کردن معنی کرده‌اند. یعنی برخورد اصحاب دعوا با یکدیگر او را خشمناک نسازد و به لجاجت نکشاند که در این صورت ناخودآگاه از راه مستقیم منحرف خواهد شد.

۱۰-۸. انسان خشمگین نمی‌تواند حکم به عدل کند

در روایات از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «لَا يَقْضِي الْقَاضِي بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضَبَان» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۶۹۷۵)؛ قاضی نباید در حال خشم میان دو نفر قضاوت کند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۵۱۴۹)؛ هر کس که مالک غضب خود نباشد، مالک عقل خود نیز نخواهد بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۵۱۵۰)؛ همانا پهلوان کسی است که در هنگام خشم، خویشتندار باشد. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ فِيمَا نَاجَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهٖ مُوسَى (علیه السلام): يَا مُوسَى أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَكَ عَلَيْهِ أَكْفُ عَنْكَ غَضَبِي» (کلینی، ۱۴۱۳ق/۲: ۳۰۷)؛ در تورات - در بخش مناجات خداوند با حضرت موسی - نوشته شده است: خشم را نسبت به کسی که تو را بر وی مالک نموده‌ام، نگاه دار تا من نیز خشمم را از تو نگاه دارم.

و امام باقر (علیه السلام) فرمود: إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقِدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ، فَإِنَّ رَجَزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ. (کلینی، ۱۴۱۳ق/۲: ۳۰۸)؛ همانا خشم پاره آتش است که دل فرزند آدم را شعله‌ور می‌سازد هر گاه یکی از شما خشمگین شود چشم‌هایش سرخ و رگ‌هایش متورم می‌شود و شیطان به اندرونش داخل می‌شود. پس هر گاه یکی از شما از این حال خویش ترسید بر زمین بنشیند، در این هنگام پلیدی شیطان از او رخت بر می‌بندد.

۱۰-۹. لجاجت و ایستادگی بر باطل

لجاجت نیز از رذائل اخلاقی است لجاجت به معنای ایستادگی بر مطلب باطل است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «الَلَّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۸۲۲۷)؛ لجاجت، بذر شر است. و فرمود: «الَلَّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۸۲۲۵)؛ لجاجت اندیشه را تباه می کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمودند: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوَّلَهَا جَهْلٌ وَآخِرُهَا نَدَامَةٌ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۸۲۲۲)؛ از لجاجت پرهیز، زیرا که آغاز آن نادانی و فرجامش پشیمانی است. لجوج هیچ گاه نمی تواند رأی صائب و درست داشته باشد، چون رأی صائب در بستر سالم شکل می گیرد، ذهن بیمار نه در عرصه علمی می تواند به رأی صائب برسد و نه در عرصه قضاوت می تواند. در عرصه علمی کسی که یک نظری را مسلم بگیرد نمی تواند به واقع برسد، بلکه در صورتی به واقع می رسد که خودش را از هر پیش داوری خالی کند.

در امر قضاوت و حکم بین مردم هم همین است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «الَلَّجُوجُ لَا رَأْيَ لَهُ.» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۸۲۲۴)؛ لجوج را رأی و اندیشه ای نیست. همچنین فرمود: «لَيْسَ لِلَّجُوجِ تَدْبِيرٌ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۸۲۲۶)؛ لجوج را تدبیر نیست. لجاجت بستر اختلاف است و نتیجه آن بروز کینه ها و جنگ های خطرناک است. و در روایت دیگری این گونه فرمود: «الَلَّجَاجُ يُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَ يُوْغِرُ الْقُلُوبَ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۸۲۲۹)؛ لجاجت و ایستادگی بر باطل، نتیجه اش جنگ هاست و دل ها را کینه دار می سازد. در هر حال، قاضی باید چنان بر اعصاب خود مسلط باشد که اگر مطالب یکی از اصحاب دعوی را خلاف حق دید و یا آن را اهانت بخود تلقی کرد و یا به نحو دیگری زمینه عصبانیت او فراهم شد تعادلش به هم نخورد و خشمگین نشود، بلکه با کمال متانت و خونسردی به سخنان آنان گوش فرا دهد و براساس آنچه حق تشخیص می دهد قضاوت کند و تصمیم بگیرد.

۱۱- انصاف

انصاف از بالاترین و والاترین کمالات و فضائل اخلاقی و بهترین صفت و ویژگی یک جامعه انسانی مطلوب به حساب می آید که زمینه ساز عدالت و برابری در تمامی ابعاد روابط اجتماعی است.

۱-۱۱. انصاف چیست

باتوجه به متون روایی و منابع دینی، انصاف در حوزه اخلاق به معنای آن است که: «هر آنچه را برای خود می پسندی، برای دیگران بپسند و هر آنچه را که از آن کراهت داری، برای دیگران نیز

ناخوش بدار؛ این نحوه رفتار در حق دیگران به معنای برقراری مساوات میان خود و دیگران و اجرای انصاف است.

دایره انصاف با مردم بسیار وسیع است؛ لیکن تمامی آن‌ها در این جمله خلاصه می‌شود که «انسان هر چه را برای خود می‌پسندد، برای دیگران نیز بیسندد و هر چه را برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران نیز نپسندد؛ چنانچه امام علی (علیه السلام) در نامه خود به امام مجتبی (علیه السلام) می‌فرماید: «یا بُنَّیْ اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَانًا فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ غَیْرِکَ، فَاحْبِبْ لِغَیْرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ، وَ اَکْرَهُ لَهٗ مَا تَکْرَهُ لَهَا، وَ لَا تَظْلِمِ کَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَ احْسِنْ کَمَا تُحِبُّ أَنْ یُحْسَنَ اِلَیْکَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۳۱)؛ پسرم! خود را میان خویش و دیگری میزان قرار بده، پس آنچه برای خود دوست می‌داری برای غیر از خود نیز دوست بدار و آنچه تو را خوش نیاید برای او نیز ناخوش بشمار و ستم مکن چنان که دوست نداری بر تو ستم رود و نیکی کن چنان که دوست می‌داری به تو نیکی کنند.

۱۱-۲. فضیلت انصاف

انصاف افضل فضائل است، چرا که آثار و برکات آن بسیار است و تأثیرات مثبت و مفیدی بر زندگی فردی و اجتماعی و نیز دنیوی و اخروی انسان بر جا می‌گذارد؛ لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «الْاِنْصَافُ اَفْضَلُ الْفَضَائِلِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۲۰۲۳۸)؛ انصاف برترین ارزش‌هاست. انصاف زمینه‌ساز عدالت و برابری در تمامی ابعاد روابط اجتماعی می‌باشد، به‌صورتی که اجرای آن ضامن احقاق حقوق تمامی افراد یک جامعه خواهد بود. از همین رو امیر مؤمنان علی (علیه السلام) انصاف را نظام و سر رشته دین دانسته و می‌فرماید: «نِظَامُ الدِّینِ خَصْلَتَانِ: اِنْصَافُکَ مِنْ نَفْسِکَ وَ مُوَاَسَاةِ اِخْوَانِکَ» (آمدی: ش ۹۱۱۲)؛ نظام و سر رشته دین دو خصلت است: انصاف داشتن و همدردی و کمک به برادران [ایمانی] از جمله صفاتی که مؤمنین می‌توانند با آراسته شدن به آن، خود را شبیه پیامبر اکرم (ص) کنند خصلت انصاف است، چنانچه خود آن حضرت می‌فرماید: «اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِاَسْبَهِکُمْ بَیْ اَخْلَاقًا؟ اَیَا تَوَرَا خَیْرَ نَدَهِمُ کَیْ اَخْلَاقٍ کَدَامَ یَکُ مِنْ شَیْءٍ تَرِ اَسْت؟» گفتند: آری ای رسول خدا. پیامبر اکرم فرمود: اَحْسَنُکُمْ اَخْلَاقًا، وَ اَعْظَمُکُمْ جَلْمًا، وَ اَبْرَکُمْ بِقَرَابَتِهِ وَ اَشَدُّکُمْ اِنْصَافًا مِنْ نَفْسِهِ فِی الْعَصَبِ وَ الرِّضَا» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۴۸)؛ آن کس که از همه شما خوش اخلاق‌تر و بردبارتر و به خویشاوندانش نیکوکارتر و در رعایت انصاف از ناحیه خودش هم در حالت خشنودی و هم در حال خشم، محکم‌تر باشد.

مرد عربی به محضر رسول الله رسید و شتر آن حضرت را گرفت (در حالی که پیامبر اکرم به سوی جنگی رهسپار بود) و گفت یا رسول الله! به من عملی بیاموز که سبب رفتن من به بهشت شود. رسول

خدا فرمود: از روی انصاف هرگونه دوست داری که مردم با تو رفتار کنند، تو نیز با آن‌ها رفتار کن و هر چه را ناخوش داری مردم با تو کنند، با آن‌ها انجام مده (کلینی، ۱۴۱۳ق/۲: ۱۵۳). انصاف یعنی رفتار منصفانه و عادلانه با همه مردم اعم از دوست و دشمن در تمام تعاملات اجتماعی، اقتصادی و گفتاری مانند: ۱- پابندی به عدالت در تقسیم منافع و مسئولیت‌ها. ۲- رعایت حقوق دیگران حتی اگر طرف مقابل آگاه نباشد.

۱۱-۳. انصاف با دشمن

فضیلت اخلاقی انصاف از آنچنان اهمیتی برخوردار است که در مکتب و حیانی اسلام نسبت به رعایت انصاف و جانبداری از حق در هر حالتی سفارش شده است حتی اگر صاحب حق، دشمن انسان باشد. در حدیثی از امام علی (علیه السلام) می‌خوانیم: «وَابْذُلْ لِصَدِيقِكَ نَفْسَكَ وَمَالَكَ ...» «وَلَعْدُوكَ عَدْلَكَ وَانْصَافَكَ» (صدوق، ۱۳۶۲ش/۱: ۱۴۷)؛ جان و مالت را در راه دوست بده ... و درباره دشمن عدل و انصاف را به کار ببر. امام خمینی (رحمه الله علیه) می‌نویسد: علامت شخص منصف آن است که حق را با هر طرف هست از آن حمایت کند گرچه از دشمنان او باشد (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۱۴۶).

۱۱-۴. سخت‌ترین تکلیف الهی

رعایت انصاف کاری دشوار است و انسان باید به آن اهمیت بدهد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ثَلَاثًا: إِنْصَافُ الْمَرْءِ مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى لَا يَرْضَى لِأَخِيهِ مِنْ نَفْسِهِ إِلَّا بِمَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ مِنْهُ وَمُوَاسَاةُ الْأَخِ فِي الْمَالِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَيْسَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَكِنْ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيَدْعُهُ» (مجلسی ۱۳۹۷ق/۷۴: ۲۴۲)؛ از جمله سخت‌ترین تکالیف الهی درباره بندگان خدا سه چیز است: اول، رعایت انصاف میان خود و دیگران، به‌طوری که با برادر مسلمان خود آنچنان رفتار کند که دوست دارد او با وی چنان رفتاری داشته باشد. دوم، آنکه مال خود را از برادران مسلمان مضایقه نکند و با آن‌ها با مواسات رفتار کند. سوم، در هر حال به یاد خدا باشد و مقصود از یادکردن خدا این نیست که پیوسته سبحان الله و الحمد لله بگوید بلکه مقصود این است که اگر با حرامی مواجه شد خدا را در نظر بیاورد و آن کار را انجام ندهد.

لزوم رعایت عدل و انصاف در آیه ۱۳۵ سوره نساء با صراحت تمام آمده است. آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ نَعَرْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

(نساء/ ۱۳۵)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید. برای خدا گواهی دهید، اگرچه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان بوده باشد! چرا که اگر او [کسی که گواهی شما به زیان اوست] غنی یا فقیر باشد، خداوند سزاوارتر است که از آنان حمایت کند. بنابراین، از هوا و هوس پیروی نکنید؛ که منحرف خواهید شد؛ و اگر حق را تحریف کنید، و یا از اظهار آن، اعراض نمایید، خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. یکی از جلوه‌های انصاف با مردم به این است که انسان وقتی بین خود و دیگران قضاوت می‌کند، به حق آنان اعتراف کند و حق دیگران را به نفع خود ضایع نکند.

۱۱-۵. انصاف در قضاوت

در بین موارد انصاف نسبت به دیگران، مهم‌ترین آن‌ها انصاف در مقام قضاوت کردن است، یعنی کسی که بر کرسی قضاوت می‌نشیند باید جز حق و حقیقت چیز دیگری را منظور ندارد، اما اگر تحت تأثیر دیگران قرار گیرد و یا به‌خاطر خویشاوندی و دوستی و یا جهات دیگر به یکی از طرفین دعوا متمایل شود، مسلماً از مسیر عدالت و انصاف منحرف شده و برخلاف حکم خدا عمل کرده است و به تعبیر قرآن کریم، کسی که دآوری او بر خلاف آنچه خدا نازل کرده است، باشد از ستمکاران و فاسقان و کافران به حساب می‌آید.

در نظام قضائی مبتنی بر انصاف، باید این اصول رعایت شود:

- دادرسی عادلانه برای همه شهروندان
 - برابری افراد در برابر قانون
 - عدم تبعیض براساس جنسیت، نژاد، مذهب یا موقعیت اجتماعی
- مراعات انصاف و جانبداری از حق در شئون مختلف، آثار و برکات متعدد دنیوی و اخروی دارد. در متون دینی ما به این آثار و برکات اشاره شده است از قبیل رسیدن به مکارم اخلاق، وسیله کسب عزّت، وسیله قرب به خدا، به دست آوردن اعتماد و احترام مردم، وسیله جلب محبت دیگران و مؤمن واقعی بودن.

۱۲. متانت و وقار و اعتدال در رفتار و گفتار

متانت را این گونه معنا کرده‌اند: سنجیدگی، نیرومندی، استواری و محکمی، پایداری و ثبات قدم، داشتن آرامش و وقار در رفتار و گفتار، همیشه عاقلانه رفتارکردن و پرهیز از نشان دادن هیجان‌های درونی.

کلمه وقار و سکینه در لغت عرب به معنای آرامش و سکون می‌باشد، اما استعمال کلمه وقار در آرامش بدنی و ظاهری است به خلاف سکینه که در آرامش درونی و قلبی به کار برده می‌شود. وقار، هیبت مثبت و احترام آوری ایجاد می‌کند که با ترس و تحکم متفاوت است.

متانت و وقار قاضی، موجب می‌شود که او تحت تأثیر جوسازی، عصبانیت طرفین دعوا و یا فشارهای لحظه‌ای قرار نگیرد و بر مدار قانون و انصاف باقی بماند. متانت و وقار قاضی، شرط لازم برای کشف حقیقت و صدور حکم عادلانه است. رفتار با وقار و متین قاضی، اضطراب ذاتی اصحاب دعوا را کاهش می‌دهد و فضایی برای گفتگوی منطقی و استدلالی فراهم می‌کند، قاضی متین و باوقار می‌تواند خشم طرفین را مدیریت، و از تشدید اختلاف جلوگیری و حتی زمینه صلح و سازش را فراهم کند. رفتارهای محترمانه و همراه با متانت و وقار قضات در دادرسی‌ها، موجب اعتماد مردم به دستگاه قضائی می‌شود، جامعه آرامش بیشتری پیدا می‌کند و اقتدار قضائی حاصل می‌شود. قرآن کریم نقل می‌کند که لقمان به پسرش گفت: برخورد تحقیرآمیز با مردم نداشته باش، فرحناک و مسرور و با خودخواهی و فخرفروشی راه مرو. (یعنی انسان عاقل در رفتار و گفتارش گردن‌کشی و گردن‌فرازی نمی‌کند) لقمان ادامه داد: خط مشی تو (هم در سلوک معنوی و هم در راه ظاهری و هم در طریق زندگی)، معتدل و میانه باشد (نه افراط و تندروری و نه تقریط و کندروی). اعتدال در سخن گفتن به این است که در بلندکردن صدا به همان اندازه که مخاطب یا مخاطبان بشنوند اکتفا شود. این ادب قرآنی است، و لذا بزرگان فرموده‌اند شایسته و پسندیده نیست که کسی در برابر آموزگار و استاد و پدرش، صدایش را بلند کند.

در باره رعایت احترام رسول خدا هم فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ». (حجرات/ ۲)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید.

این مطلب اختصاص به زمان حیات آن حضرت ندارد. بنابراین خواندن زیارت با صدای بلند در مشاهد مشرفه روا نیست و برخلاف ادب آن محضر است (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۷/۲۳۲). لقمان حکیم (در این سفارش به فرزندش) به دو صفت بسیار زشت و ناپسند که مایه ازهم‌پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می‌کند: یکی تکبر و بی‌اعتنایی، و دیگری غرور و خودپسندی، که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خودبرتربینی فرو می‌برند، و رابطه او را از دیگران قطع می‌کنند. البته منظور حضرت لقمان تنها مسئله روی‌گرداندن از مردم و یا راه‌رفتن مغرورانه نیست، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر غرور و تکبر است. درآیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی

را که جنبه اثباتی دارد - در برابر دو رفتار منفی گذشته - بیان کرده می‌گوید: پسر! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال را بنما و از صدای خود بکاه و هرگز فریاد مزین؛ زیرا بدترین صدا، صدای حمار است. «وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان/ ۱۸ - ۱۹). درست است که راه رفتن مسئله ساده‌ای است، اما همین مسئله ساده می‌تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیاناً نشانه شخصیت انسان بوده باشد (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۰/۱۷: ۵۴). رعایت اعتدال در راه رفتن و سخن گفتن و پرهیز از رفتارهای مغرورانه و متکبرانه می‌تواند نمادی از وقار و متانت انسان باشد.

۱۳. رجا و امیدواری

رحمت ذات مقدس حق مقید به هیچ قیدی نیست، لازمه این معرفت، امید کامل به حق و رحمت اوست. وقتی فطرت، انسان را به سوی کامل مطلق و رحمت واسعه او دعوت کند؛ یعنی او را امیدوار ساخته است. مبدأ امیدواری حُسن ظن به خدای متعال و معرفت به رحمت واسعه اوست، و مبدأ ناامیدی سوءظن به خدا و عدم معرفت رحمت واسعه حق است. البته میان امیدواری و غرور تفاوت وجود دارد؛ زیرا انسان امیدوار با علم به رحمت واسعه پروردگار، اعمال صالحه را که مأمور به آن است انجام می‌دهد ولی به اعمال صالحه خود اعتماد ندارد، اعتمادش به خداست مانند کشاورزی که بذرافشانی می‌کند، آبیاری می‌کند، همه اقدامات دیگر که در امر کشاورزی لازم است انجام می‌دهد اما امیدش در رشد و میوه‌دهی و سلامت آن به خدای متعال است. اما صاحبان غرور مرتکب هر معصیتی می‌شوند و از همه کمالات باز می‌مانند اما لقلقه زبان آنان این است که خدا بزرگ است، خدا ارحم الراحمین است، در صورتی که اگر به بزرگی خدا اعتقاد داشتند در محضر او مرتکب گناهان نمی‌شدند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۳۲۴)؛ از نافرمانی خدا در خلوت‌ها پرهیزید؛ زیرا همان که گواه است، داوری کند. اینان در امور دنیوی، با شدت مشغول تلاش و کوشش هستند تا تجارت یا کشاورزی آنان به نتیجه برسد، اما در امور دینی و معنوی می‌خواهند بدون تلاش و کوشش، به بهشت برین برسند (امام خمینی، ۱۳۸۸: ۱۲۹ - ۱۳۳). حاشا و کلاً گویا نخوانده‌اند که: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال/ ۷ - ۸)؛ هرکس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس هم‌وزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند! از نگاه تعالیم دینی امید، فضیلتی اخلاقی و نشانه ایمان است. در اسلام، امید به رحمت و لطف خداوند، همراه با خوف از عقاب او به صورت متوازن،

دو بال برای پرواز به سوی کمال است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «تَبَيَّنَ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» (حجر: ۴۹ - ۵۰)، پیامبر! به بندگانم خبر بده که من (در برخورد با خطاکاران) آمرزنده و مهربانم و لی عذاب من (برای افراد سرکش) عذابی دردناک است. یکی از زیباترین جلوه‌های امید در دین، امید به رحمت و بخشش خداوند پس از خطا و گناه است. براساس مبانی دینی اگر بنده‌ای گناه کند، ولی از رحمت خداوند ناامید نشود و توبه کند خداوند او را می‌بخشد. ناامیدی از رحمت خدا، خود گناهی بزرگ است. در سوره یوسف می‌خوانیم: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف/ ۸۷)؛ یعنی فقط مردم بی‌دین از گشایش و رحمت خدا ناامید می‌شوند.

۱۳-۱. شفاعت و مغفرت خواستن پیامبران

هدف از شفاعت و مغفرت خواستن پیامبران، آن است که روح امیدواری را در انسان بدمند - نه اینکه انسان مغرور شود و جرئت بر گناه پیدا کند - می‌خواهند به انسان‌هایی که گناه کرده‌اند بگویند اگر برگردند نقص آنان جبران می‌شود و قابل بخشش هستند.

در مورد طلب مغفرت پیامبر اکرم برای گناهکاران، خداوند در سوره نساء می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» (نساء/ ۶۴)؛ اگر این گناهکاران هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را انجام نمی‌دادند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند؛ و پیامبر نیز برای آن‌ها طلب آمرزش می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. استغفار پیغمبر، روحیه امیدواری را در گناهکاران زنده می‌کند، تا بر انجام گناه اصرار نورزند و تجزّی نکنند و تباہی گذشته را با توبه ترمیم کنند (جوادی آملی، ۱۳۹۲/۶: ۹۹ - ۱۰۸). در اینجا لازم است اشاره‌ای داشته باشیم به نقش تربیتی و اصلاحی دستگاه قضائی و اینکه در نظام حقوقی اسلام، مجازات تنها جنبه تنبیهی ندارد، بلکه احیای روحیه اصلاح و بازگشت شرافتمندانه به جامعه نیز هدف کلیدی است. برخورد احترام‌آمیز ضابطان و کارکنان دستگاه قضائی و بالخصوص قضات حتی هنگام اعلام مجازات مجرم می‌تواند در ایجاد این روحیه نقش اساسی داشته باشد. قاضی می‌تواند پیش از صدور حکم به صورت مستقیم با متهم صحبت کند و ضمن بررسی علل و عوامل وقوع جرم و وضعیت روحی و روانی متهم و زمینه‌های اجتماعی انجام جرم، او را به نحو مناسب نصیحت کند و عوارض و پیامدهای جرم را برای مجرم تبیین کند. سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور، همان‌گونه که از نامش پیداست علاوه بر اینکه یک سازمان تأمینی است یک سازمان تربیتی هم می‌باشد و می‌تواند به مانند یک دانشگاه عمل کند. عملکرد سازمان زندان‌ها در برگزاری

کلاس‌های تربیتی و حفظ و قرائت قرآن و پرورش تعداد فراوانی حافظ قرآن کریم قابل توجه است. این فعالیت‌ها را می‌توان با ایجاد امکانات مناسب تقویت کرد و آن را توسعه داد. قضات که با گناهگاران متفاوتی مواجه می‌شوند می‌توانند به پیروی از خداوند و رسولان الهی، با در نظر گرفتن سوابق، وضعیت خانوادگی، شرایط اجتماعی و انگیزه جرم، از ظرفیت‌های قانونی مانند خودداری از تعقیب متهم، تعلیق تعقیب متهم، استفاده کنند. همچنین در مرحله صدور حکم:

الف - مجازاتی متناسب صادر کنند.

ب - حتی‌الامکان مجازات‌های جایگزین حبس را اعمال کند.

ج - تا جایی که ممکن است و باعث تجری مجرم و دیگران نمی‌شود زمینه عفو و یا تخفیف مجازات مجرم و یا آزادی مشروط او را براساس قانون فراهم کنند تا مجرم برای بهبود رفتارش انگیزه پیدا کند.

قضات می‌توانند با دمیدن روح امید و یادآوری مغفرت الهی زمینه بازگشت و توبه از گناه را برای وی فراهم نمایند.

البته تأکید می‌کنم که عدالت قضائی باید اجرا شود و مجازات خصوصاً در مورد افراد خطرناک و افرادی که به‌صورت مکرر مرتکب جرم می‌شوند و افرادی که مرتکب جرایم خشن می‌شوند و نظایر آن‌ها باید اجرا شود. جامعه باید به اقدامات دستگاه قضائی و سازمان‌های امنیتی و انتظامی امیدوار باشد و مطمئن باشد که امنیت کشور و امنیت جان و مال و حیثیت آحاد مردم محفوظ خواهد بود.

۱۴. قاطعیت در اعمال قانون

یکی از اوصاف ستوده و نیک انسانی، استقامت و نفوذناپذیری در برابر کژی‌ها، ناراستی‌ها و انحراف‌هاست.

انسان باید اولاً آشنا به حقیقت و راستی باشد و آن را بپذیرد.

و ثانیاً در برابر عواملی که آن را تهدید می‌کند مقاومت و دفاع نماید.

یکی از گروه‌ها و افشاری که به‌صورت مشخص موظفند در برابر تهدیدات و انحراف‌ها و بی‌عدالتی‌ها مقاومت نمایند قضات هستند. قاضی باید با تمام حقائق مربوط به واقعه قضائی آشنایی و تسلط داشته باشد و پس از آن با قاطعیت تمام، عدالت را جاری و حق را به صاحب آن بدهد و ظالم را تنبیه و سر جای خود بنشانند. در مسئله قضاوت چون برای طرفین حکم، منافع وجود دارد، لذا فشارها علیه قاضی زیاد می‌شود. اگر قاضی بخواهد «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم کند باید مقاومت کند که این همان قاطعیت است. ممکن است قاضی از سوی افرادی که خواهان کشف حقیقت و واقعیت

نیستند و با لطائف الحیل در صدد انحراف فکر قاضی هستند در معرض فشار و تهدید قرار گیرد. و ممکن است جو عمومی و افکار همگانی از قاضی انتظاری داشته باشد که با مقررات قضائی سازگاری ندارد و ممکن است در مواردی برخی کشورهای خارجی و یا مجامع بین‌المللی با حکمی از احکام اسلام مخالف باشند و بخواهند جلوی اجرای حکم اسلامی را بگیرند. در تمام این موارد و نظائر این‌ها قاضی باید مقاوم باشد و تحت تأثیر هیچ کس قرار نگیرد و حکم واقعی و عادلانه را صادر نماید. قاطعیت قاضی اقتضا می‌کند که هر وقت به نتیجه‌ای رسید اقدام نماید و دچار تردید و وسوسه نشود. گرچه در قضاوت خصوصاً در نفوس و اعراض مردم، احتیاط مطلوب است اما تردید و وسوسه بیش از حد هم به قاضی ضربه می‌زند و هم موجب می‌شود حق مردم ضایع شود و یا در نظم و اقتدار حکومت اختلال ایجاد شود. امام حسن عسکری می‌فرماید: «إِنَّ لِلْحَزْمِ مِقْدَارًا فَإِنْ زَادَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ جُبْنٌ» (مجلسی ۱۳۹۷/ق/۷۸: ۳۷۷)؛ احتیاط و دوراندیشی حد و مقداری دارد اگر از حد آن را بگذرد ترس است. در نتیجه این استقامت و قاطعیت، قدرتی در قاضی ایجاد می‌شود که هیچ مانعی، تاب ایستادن در مقابل او را نخواهد داشت و چنین افرادی مشمول امدادهای غیبی خداوند هستند. خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت/ ۳۰)؛ آنان که گویند الله پروردگار ماست و سپس بر (سر این اعتقاد) ایستادگی کنند فرشتگان بر آن‌ها فرود آیند که مترسید و اندوهگین مشوید و بشارت باد شما را به بهشتی که وعده‌تان داده‌اند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یکی از ویژگی‌هایی که برای انتخاب قاضی بیان کردند قاطعیت در فصل خصومت است. فرمود: «وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّصَاحِ الْحُكْمِ». قاضی باید پس از آشکارشدن حقیقت، در فصل خصومت از همه بُرنده‌تر باشد. «صَرم» به معنای قطع است، یعنی وقتی حکم روشن بود بُرنده‌ترین باشد و این همان صفت قاطعیت است. و اگر قاضی این صفت را نداشته باشد نمی‌تواند مجری عدالت باشد. بی‌تردید قاطعیت به معنای خشونت نیست. مثلاً انسانی مانند پیامبر (صلی‌الله‌علیه و آله) می‌تواند رحمةً للعالمین باشد و در عین حال قاطعیت نیز داشته باشد. قاطعیت به معنای استبداد هم نیست، استبداد این است که انسان بر نظر خودش تکیه کند و تنها نظر خودش را صائب بداند و اجازه ندهد مخالف، نظر خود را ابراز نماید که این صفت از رذایل اخلاق است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۱۶۱)؛ هر کس خودرأی شد به هلاکت رسید، و هر کس با دیگران مشورت کرد در عقل‌های آنان شریک شد. قاطعیت به معنای لجاجت نیز نیست. لجاجت این است که انسان بفهمد حکمی باطل است ولی با این حال روی آن اصرار بورزد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «الْجَاجَةُ تُسَلِّ الرِّأْيَ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۱۷۹)؛ لجاجت تدبیر را سست می کند.

آن حضرت خطاب به امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ بَيْنَ مَطِيَّةِ الْجَاجِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۳۱۷)؛ از سوارشدن بر مرکب ستیزه جویی بپرهیز. حضرت امیر (علیه السلام) به مالک اشتر می فرماید: «إِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوْ التَّسَقُّطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا أَوْ الْجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ أَوْ الْوَهْنَ عِنْدَ إِسْتَوْصَحَتْ، فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَوَقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقِعَهُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ مبدا هرگز در کاری که وقت آن نرسیده شتاب کنی یا کاری که وقت آن رسیده سستی ورزی یا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه جویی نمایی و یا در کارهای واضح و آشکار کوتاهی کنی. تلاش کن تا هر کاری را در جای خود و در زمان مخصوص به خود انجام دهی.

۱۴-۱. قاطعیت چیست؟

قاطعیت آن است که وقتی قاضی حکمی را حق دید هیچ تردیدی در اجرای آن نکند و زیر بار هیچ فشاری نرود. اگر قاضی به گونه ای عمل کند که عزل نشود، شغلش را از او بگیرند، و در مسئولیت خود بماند، رتبه اش را پایین نیاورند، در این صورت قاطعیت محال است؛ زیرا با کم ترین فشار، احساس خطر می کند و دست از حکم بر می دارد، چون می خواهد موقعیت و منافع خود را حفظ کند، این نوع انسان ها در هیچ عرصه ای مجری حکم خداوند نیستند، چون آنچه برایشان مهم است خودشان هست و منافع زودگذرشان، و لذا به راحتی معامله می کنند، و انسان های معامله گر حتی نزد آن هایی که با آن ها معامله کرده اند ضعیف و ناتوان هستند و از چشم می افتند.

امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود: «مَنْ طَلَبَ مَرْضَاةَ النَّاسِ بِمَا يُسَخِّطُ اللَّهَ كَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا...» (کلینی، ۱۴۱۳ق/۲: ۳۷۲)؛ کسی که خالق را ناراضی کند تا اینکه مخلوق را راضی کند (نتیجه این می شود که) کسانی که از او تعریف کرده اند به نکوهش او پردازند. قاضی باید خود را موظف به حق و حقیقت بداند و وظیفه دینی و اخلاقی و وجدانی خودش را انجام دهد و این در صورتی محقق می شود که: اولاً: به اجرای قانون اعتقاد داشته باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مقام اتمام حجت برای پذیرفتن خلافت خودش فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَحْبَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أَصْغِ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَبَّ الْعَاتِبِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: خطبه ۹۲)؛ آگاه باشید، اگر دعوت شما را بپذیرم، براساس آنچه که می دانم با شما رفتار می کنم و به گفتار این و آن، و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نمی دهم؛ یعنی نباید انسان دینش را با دنیای دیگران مخلوط و خراب کند.

ثانیاً: نباید تحت تأثیر جوّ و غوغاسازی قرار گیرد.

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) می فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ» نهج البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۱۱۰؛ فرمان خدا را بر پا نمی دارد، جز آن کسی که در اجرای حق مدارا نکند، سازش کار نباشد، و پیرو آرزوها نگردد.

خداوند این گونه افراد را دوست دارد و آنان نیز خداوند را دوست دارند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (مائده/۵۴)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند جمعیتی را می آورد که آن ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سخت و نیرومندند، آن ها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) عطا می کند و خدا وسعت بخشی داناست.

۱۴-۲. امام خمینی (ره) و ثبات شخصیت قاضی

امام راحل در پیامی با تأکید بر شخصیت قاضی می فرماید: قاضی پس از شرائط معتبره شرعیه، باید در اجرای موازن قضائی سخت و صلب باشد، نه تحت تأثیر عواطف و جوسازی های بی مورد واقع شود و از اجرای احکام خدا سر پیچد و نه با جوسازی های منحرفان و انتقام جویان، برخلاف موازن الهی از رحمت بر بندگان خدا دریغ کند که هر دو طرف افراط و تفریط بر خلاف عدل الهی است (امام خمینی، ۱۳۶۹/۱۹: ۱۰۷).

و در بیان دیگری فرمودند: قاضی باید با تمام شدت توجه بکند به مواضع قضا، قاضی باید - جساراً عرض می کنم - قسّ القلب باشد، تحت تأثیر واقع نشود. قاضی که نفسش جوری است که اگر مثلاً این مجرم یک قدری گریه کرد، یک قدری ناله کرد، یک قدری التماس کرد، تحت تأثیر واقع بشود این نمی تواند قاضی واقع بشود، یا اگر حس مثلاً انتقام جویی در قاضی باشد، آن هم نمی تواند قاضی باشد.

قاضی یک نفر آدمی است که بدون اینکه هیچ نظری داشته باشد راجع به قضیه، اگر برادرش را آوردند پیشش که قضاوت کند، همان طور باشد که اگر دشمنان را آورند، یعنی در قضا آن طور باشد، حکمی که می خواهد بکند بین برادرش و دشمنش، در حکم فرق نگذارد. نمی گویم در عوارض نفسانی، نخیر در حکم، یعنی همان طوری که برای برادرش حکم به حق باید بکند، برای دشمنش هم همان طور، علی السواء باشد پیشش همه.

ایشان در بیان دیگری فرمودند: کسی که مجرم است باید به جزای خودش برسد و توصیه از احدی قبول نباید بشود. من این را کراراً گفته‌ام اگر از من توصیه برای کسی آمد، از دفتر من برای کسی توصیه آمد، از کسانی که به من مربوط‌اند توصیه آمد بزنید به دیوار! قاضی نباید تحت تأثیر کسی باشد، قاضی آزاد است و باید در محیط آزاد عمل بکند. توصیه‌ها را هیچ به آن اعتنا نکنید، اگر یک وقت توصیه به حقی است که خوب، آن وقت شما البته باید توصیه به حق را رسیدگی بکنید بر فرض که توصیه هم نشود باید رسیدگی بکنید. اگر خدای نخواست یک توصیه‌ای است که ناحق است هیچ نباید به آن اعتنا کرد. در هر صورت قاضی مستقل است و خودش باید نظر بدهد، لیکن خدا را شاهد ببیند، این قلمی که دست می‌گیرد، این قلمی است که ممکن است آبروی یک مسلمی را از بین ببرد و ممکن است احقاق حقی بکند و همین‌طور در همه امور باید خدای تبارک و تعالی را ناظر، حاضر ببینید (امام خمینی، ۹/۱۳۶۹: ۲۸۴).

۱۵. رعایت نظم و انضباط

می‌دانیم که خداوند عالم هستی را براساس نظم، مدیریت و هدایت می‌کند. و وجود نظم در عالم وجود یکی از دلایل خداشناسی است.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست
اگر یک ذره را برگیری از جای خلل گیرد (فروریزد) همه عالم سرا پای^۱

نظم از آموزه‌های اخلاقی و از صفات برجسته‌ای است که مورد توجه اولیای الهی و همه عقلاء و دانشمندان واقع شده است. با به‌کارگیری آن بسیاری از ناشدنی‌ها، ممکن و مشکلات، آسان می‌گردد. وقت به‌طور طبیعی گذرا می‌باشد و باتوجه به گذرابودن آن و گذشت سریع زمان باید با نظم و دقت خاص، برنامه‌ها را به انجام رساند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در بستر شهادت در وصیت خود می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۴۷)؛ شما دو نفر را (امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام) و همه فرزندان و خاندان خویش و همه کسانی که این نوشته من به آنان می‌رسد به تقوی الهی و نظم در کارها سفارش می‌کنم. بنا به نقل انس بن مالک پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه و آله) به هنگام اقامه نماز جماعت، می‌فرمودند: «سَوُّوا صُفُوفَكُمْ فَإِنَّ تَسْوِيَةَ الصَّفِّ تَمَامُ الصَّلَاةِ» (مسلم نیشابوری، ۱۴۲۶ق: باب الصلاة حدیث

۱. ملاهادی سبزواری

(۱۲۴)؛ صف‌های خود را مرتب و برابر کنید؛ زیرا با مرتب‌نمودن و برابرکردن صف‌ها، نقصی در نماز وجود ندارد. یعنی مرتب‌بودن صفوف نماز، یکی از اجزای نماز جماعت است که با تحقق آن، تمامیت نماز حاصل می‌شود. در روایت دیگری از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود: صف‌های خود را مرتب و برابر کنید و شانه‌هایتان را برابر هم قرار دهید و در پیشگاه برادرانتان ملایم باشید و فاصله‌ها را پر کنید (ابی داوود، ۱۴۲۶ق: حدیث ۶۶۶).

۱۵-۱. انضباط کاری

دارابودن انضباط کاری (به معنای پرهیز از هرگونه سستی) و نظم و ترتیب و آراستگی از عمده‌ترین آداب انسانی است که اسلام بسیار بر آن تأکید دارد، بی‌رعایت آن، تواناترین افراد به توفیق دست نخواهند یافت. سازمان قضا بدون داشتن چنین قضاتی بسامان نخواهد بود، زیرا هرگونه سستی و بی‌انضباطی سبب تضییع حقوق دیگران خواهد شد: «من أطاع التواني ضيع الحقوق» (نهج البلاغه: حکمت ۲۳۹)؛ هر کس تن به سستی دهد، حقوق را پایمال کند. انضباط اخلاقی در رفتار قضائی به معنای اجرای بهنگام و دقت و ظرافت در امور است که در سیره عملی پیشوایان دین و در سخنان ایشان مورد تأکید بوده است. لازم رعایت این اصل اخلاقی، دارابودن ادب در انضباط نفسانی است، زیرا انسان تا نفس خویش را از درون نظم نبخشد، هرگز نمی‌تواند که رفتار بیرونی خود را سامان بخشد، همه ناهماهنگی‌ها و بی‌انضباطی‌های رفتاری حاکی از تسویلات نفسانی است؛ باید نفس ادب شود تا رفتار دقیق‌تر گردد و باید انسان بر نفس خود غالب شود تا رفتارش در قالب آید (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۱۹-۳۲۱).

رعایت نظم در دادرسی بخشی از گسترش عدالت محسوب می‌شود و در روند دادرسی و رشد کمی و کیفی آن موثر است. در دستگاه قضائی همه امور باید منظم باشد، قاضی نیز باید نظم و انضباط را رعایت کند که رعایت نظم یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت اوست. قاضی باید به موقع در محل کار حاضر شود، رسیدگی‌ها با تعیین نوبت رسیدگی و در وقت مقرر انجام شود، رأی قاضی به موقع صادر و اجرا شود، انجام امور براساس دستور و در زمان مقرر باشد. پرونده‌ها باید ثبت شود، و در جای مخصوص نگهداری شود، پرونده‌ها روی میز قاضی یا مدیر دفتر انباشته نشود، بایگانی‌ها مرتب و منظم باشد. و لذا فقها فرموده‌اند: قاضی باید نوبت بین مردم را رعایت کند. قاضی باید درب محکمه کسی را

۱. این حدیث را امام صادق از پیامبر اکرم بدین صورت نقل کرده است: «سُؤُوا صُفُوفَكُمْ فَإِنَّ تَسْوِيَةَ الصَّفِّ تَمَامُ الصَّلَاةِ» (بحار الانوار، ۱۳۹۷ق/۸۸: ۲۰)

بگذارد که در ورود افراد دقت کند تا به ترتیب وارد شوند، قاضی باید زمان دادرسی را معین کند که چه کسی، چه روزی و چه ساعتی، در محکمه حاضر شود تا اطراف دعوا، برای آن وقت مراجعه نمایند، در روزی که معین کرده به قضیه مربوط به آن روز رسیدگی کند و تأخیر نیندازد. در کتاب مستند الشیعة آمده است: «امور مربوط به هر روز و هفته و ماه و سال مشخص و معین باشد، پرونده‌ها و مدارک مربوط به آن‌ها برای هر هفته و ماه و سال مشخص باشد و این موجب می‌شود که برای خود آن قاضی یا قاضی بعدی که می‌آید کار قضاوت به راحتی انجام شود و در موقع احتیاج بتواند از مدارک مربوط استفاده نماید» (نراقی، ۱۴۰۵/ق: ۲/۱۲۴). صاحب جواهر نیز به مرتب کردن پرونده‌های هر روز و هر هفته و هر سال اشاره کرده است (النجفی، ۱۳۹۸/ق: ۴۰/۱۲۶ - ۱۲۷). مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: قاضی قبل از شروع کار، فرد مورد اطمینانی را می‌گمارد تا هر کس اول آمده اسم او را ثبت نماید و اسامی نفرات بعدی نیز به همین ترتیب ثبت و ضبط شود و وقتی حاکم وارد شد به همان ترتیب حضور و نوبت، آنان را به محضر وی ببرد؛ زیرا حاکم نمی‌تواند یک مرتبه بین همه آنان حکم کند (الطوسی/۸: ۱۵۲-۱۵۳).

و در جای دیگر فرموده است: «فاذا جلس یكون علی رأسه ثقة یُرتَّب الناس یُقدِّم السابق فالسابق والا ول فالاول ولا یُقدِّم ما تأخر ویؤخر من تقدم لان السابق احق من غیره» (الطوسی/۸: ۹۰)؛ یعنی قاضی فرد مورد اطمینانی را مأمور می‌نماید تا مردم را به ترتیب ورودشان مرتب نماید، این‌طور نباشد کسی را که دیرتر آمده است در نوبت جلوتر قرار دهد و کسی را که زودتر آمده نوبتش به تأخیر بیفتد. کسی که زودتر آمده در تقدم نوبت سزاوارتر از دیگری است.

۱۶. حق مداری و رعایت حقوق متهمان و محکومان

از جمله شرایط قاضی این است که باید حق‌گرا باشد و اگر اشتباهی کرد بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «و لا یَحْصِرُ مِنَ الْفَیءِ إِلَى الْحَقِّ اِذَا عَرَفَهُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۵۳)؛ هر زمان حق برای او واضح و آشکار گردید، فوراً آن را انتخاب و بغیر از حق چیز دیگری را نپذیرد. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «قُلِ الْحَقُّ وَاِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ فَاِنَّ فِيهِ نَجَاتُكَ... وَ دَعِ الْبَاطِلَ وَاِنْ كَانَ فِيهِ نَجَاتُكَ فَاِنَّ فِيهِ هَلَاكُكَ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۴۲۷۰)؛ حق را بگو اگر چه نابودی تو در آن باشد؛ زیرا که نجات تو در آن است و باطل را رها کن اگر چه نجات تو را در آن باشد زیرا که [در واقع] هلاکت تو در آن است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اِنَّ مِنْ حَقِیْقَةِ الْاِيْمَانِ اَنْ تُؤَثِّرَ الْحَقُّ وَاِنْ ضَرَبَكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَاِنْ نَفَعَكَ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۴۲۶۸)؛ نشانه ایمان راستین آن است که حق را، هر چند به زیانت باشد، بر باطل، اگر چه سودت رساند، ترجیح دهی.

۱۶-۱. رعایت حقوق متهمان و محکومان

ضرورت رفتار اسلامی با متهمان و محکومان از مسائل مهم در دادرسی اسلامی است. اصل اول در برخورد با انسان‌ها احترام به شخصیت آن‌ها است و تعرض و تعقیب و مجازات یک استثناء است. مراجع انتظامی و امنیتی و قضائی در اکثر نظام‌های حکومتی سابقه خوبی از خود به جا گذاشته‌اند. شکنجه‌های بسیار، نگرانی و اعتراضات فراوانی را در بر داشته است. از افتخارات دین مبین اسلام و نظام قضائی آن که پاره‌ای از اوصاف آن را در همین مجموعه متذکر شده‌ایم این است که: شکنجه را غیرانسانی تلقی نموده و از جهت قضائی هرگونه اقرار ناشی از شکنجه را بی اعتبار دانسته است. اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است، متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.» قانون اساسی در این اصل برای تضمین ممنوعیت شکنجه، مسئولیت کیفری پیش‌بینی کرده است، و بر همین اساس به موجب ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی مرتکبان شکنجه و دستوردهندگان به شکنجه مجازات می‌شوند. همچنان که به موجب این اصل بر اقرار و شهادت و سوگند ناشی از شکنجه، هیچ‌گونه اثر حقوقی مترتب نیست و این خود تضمین بسیار مهمی است، چنان‌که به موجب ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی نیز، اقرار مکره مؤثر تلقی نشده است. براساس همان اصل اولیه که بیان شد متهم بی‌گناه است تا اینکه مجرمیتش از راه محاکمه عادلانه‌ای که همه تضمین‌ها برای دفاع از او فراهم باشد ثابت گردد. هر شخصی نیز که تحت تعقیب قانونی قرار می‌گیرد از همه حقوق انسانی و اسلامی برخوردار است و محدودیت‌ها و مجازات او فقط در چارچوب قانون خواهد بود. اصل ۳۹ قانون اساسی می‌گوید: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده و به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است.» امروزه عوامل پیش‌بینی شده در دفاع از حقوق متهم، مورد توجه حقوق‌دانان حقوق جزا می‌باشد، محدودیت قرار بازداشت، بهره‌مندی از محاکمه عادلانه، استفاده از وکیل، علنی بودن محاکمات (مگر در موارد استثناء) وجود هیئت منصفه، تشکیل دادگاه‌ها با تعدد قاضی، تعدد مراحل رسیدگی، حق تجدیدنظرخواهی، اعاده دادرسی و... نمونه‌هایی از این عوامل است و بر قاضی لازم است حقوق متهمان و محکومان را براساس مقررات قانونی رعایت نماید.

۱۶-۲. امام خمینی (ره) و حقوق متهمان و محکومان

بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در موارد متعددی بر لزوم رعایت حقوق متهمان و محکومان تأکید نمودند از جمله در بیاناتی فرمودند: «همین طور متصدیان حبس‌ها و زندان‌ها باید این معنا را

توجه داشته باشند، چه اشخاصی که در رأس هستند و چه اشخاصی که مشغول اجرای عمل هستند باید این معنا را توجه بکنند که حدود الهی معنایش این نیست که یک کسی که مستحق قتل است ما فحشش بدهیم، جایز نیست این، یا به او سیلی بزنیم، حق نیست یعنی قصاص دارد این، یک نفر آدم جانی که دارند می‌برند بکشندش، اگر شما یک سیلی بزنید، او حق دارد به شما سیلی را عوض بزند و خلاف شرع کردید. گمان نکنید حالا که این آدم توی حبس افتاده است ما باید با او بد رفتار کنیم، ان شاء الله نمی‌کنید و نباید بکنید» (امام خمینی، ۱۶/۱۳۶۹: ۲۵۳).

و در جای دیگری فرمودند: «در اجرای حدود نباید از آن حدودی که حق تعالی فرموده است پایین‌تر عمل شود و نباید زیاده‌تر، حتی آن کسی که الآن محکوم به قتل شده است و دارند می‌برندش در جایی که او را بکشند، هیچ‌کس حق ندارد حتی یک کلمه درشت به او بگوید، اجرای حکم خداست. اگر کسی یک سیلی به او زد او حق دارد در همان جا، یک سیلی برگرداند و باید هم دیگران کمک کنند تا او قصاص بکند. اگر یک درشتی کرد آن کسی که درشتی کرده است تعزیر لازم دارد، باید قوه قضائیه تعزیر کند او را. از آن طرف هم اگر کسی تقصیر بکند در این، یک کسی که مستحق مثلاً ۷۰ شلاق است، ۶۰ تا بزند، این هم تقصیری است که در حکم خدا شده است و خیال نکند که این یک رحمتی است، بلکه این یک امری است که معصیت خداست» (همان، ۱۹/۱۹۳).

حضرت امام (ره) در پیام دیگری فرمودند: «همه باید بدانیم که مجرمی که بالاترین جرم را دارد و به سوی چوبه دار می‌رود جز اجرای حد شرعی، احدی حق آزار او را لفظاً و عملاً ندارد و مرتکب، خود ظالم است و مستحق کیفر» (همان، ۱۹/۸). امام امت رعایت معیارهای اسلامی را حتی در مورد مجرمان و منحرفان از خدا بی‌خبر نیز لازم‌الرعایه دانستند و فرمودند: «در حق مجرمان و منحرفان از خدا بی‌خبر هم نباید از معیارهای اسلامی و حدود و تعزیرات مقرر تجاوز گردد که آن نیز خود از نظر عدالت اسلامی جرمی است که موجب کیفر است» (همان، ۱۷/۲۲۷).

۱۷. داشتن روحیه مشورت با عالمان و صاحب نظران

عالمان اسلامی در کتب خود بیان کرده‌اند از جمله وظایف قاضی این است که در مجلس قضاوتش عده‌ای از اهل علم و دانش حضور داشته باشند تا با آنان مشورت کنند و اگر قاضی غفلت و اشتباه کرد او را از مبانی مسئله آگاه کنند. مرحوم قاضی ابن‌برّاج در کتاب جواهر الفقه می‌فرماید: «و ینبغی أن یکون فی مجلسه أهل العلم من أهل الحق لیكون متی حدثت حادثة تحتاج فیها إلى سؤالهم عنها لیزکر الجواب فیها و الدلیل علیها... فإذا حکم بحکم و کان موافقاً للحق لم یکن لأحدٍ معارضة فیها و إن أخطأ وجب علیهم أن ینبّهوه». (ابن برّاج، ۱۱/۱۲۸)؛ یعنی سزاوار است در جلسه محاکمه، تعدادی از

عالمان مکتب، حضور داشته باشند تا اگر موضوعی پیش آمد که نیاز بود درباره آن موضوع از آنان سؤال شود، به آن پاسخ دهند، و دلیل و مدرک مسئله را بیان کنند... و وقتی که قاضی حکم کرد اگر حکمش موافق حق بود هیچ کس حق مقابله با آن را ندارد و اگر خطا کرده بود حاضرین در مجلس باید او را متنبه و آگاه کنند.

مرحوم شهید ثانی نیز ضمن اشاره به حضور اهل علم در مجلس قضاوت می‌فرماید: «منظور این نیست که قاضی در مسئله از اهل علم تقلید کند بلکه چون قضا، جایی است که موجب مشغله ذهنی و فکری می‌شود و جزئیات مسائلی که در قضاوت مطرح می‌شود دارای پیچیدگی و دقت است ممکن است قاضی غفلت کند و نتواند به همه منابع و مدارک موضوع دسترسی پیدا کند. در چنین مواردی دانشمندان حاضر در مجلس او را آگاه می‌کنند تا بر قول ارجح اعتماد کند. البته مستحب است که اگر مدرک مسئله واضح و روشن نیست از همان ابتدا قاضی با علمای مجلس وارد بحث شود» (شهید ثانی/ ۲: ۳۵۷).

صاحب جواهر نیز می‌فرماید: مستحب است قاضی در مجلس قضاوت خود، کسانی را حاضر کند که عالم به احکام هستند، زیرا انسان جایزالخطا است و این افراد می‌توانند او را متوجه اشتباه خود کنند و لازم نیست این افراد مجتهد باشند؛ زیرا منظور تقلید از آنان نیست بلکه منظور این است که قاضی با وجود این افراد و باتوجه به آگاهی آنان، با طمأنینه بیشتری حکم صادر کند و این کار با وجود افراد پایین‌تر از حد اجتهاد نیز امکان‌پذیر است (النجفی، ۱۳۹۸/ق/۴۱: ۷۷ - ۷۸).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود دیدگاه اسلام در رابطه با حضور افراد در جلسه محاکمه بهتر از دیدگاه سایر مکاتب می‌باشد؛ زیرا اگرچه براساس نظریات و قواعد حقوقی رایج در دنیا، علنی بودن محاکمه لازم است، ولی اسلام علاوه بر علنی بودن، بر حضور افراد عادل و صاحب‌نظر در مجلس قضا تأکید دارد تا در ارتقای کار قضا نیز مؤثر باشد. تشکیل دادگاه‌ها با تعدد قاضی را می‌توان در این راستا تلقی کرد. در این گونه دادگاه‌ها، قضات با یکدیگر مشورت می‌کنند و با اکثریت، رأی مقتضی را صادر می‌نمایند.

مشورت در اسلام جایگاه برجسته‌ای دارد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «الْحَزْمُ أَنْ تَسْتَشِيرَ ذَا الرَّأْيِ وَ تَطِيعَ أَمْرَهُ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۰۶). یعنی احتیاط و دوراندیشی این است که با افراد صاحب‌نظر و فهیم مشورت کنی و به نظر او عمل نمایی.

حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءَ بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۰۸)؛ کسی که با صاحبان عقل و درک مشورت نماید از نور خرد آن‌ها بهره می‌برد.

مشورت، دست قاضی و مدیر را در عمل نمی‌بندد و با استقلال آنان تعارضی ندارد و لذا خداوند متعال پس از دستور به مشورت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اتخاذ تصمیم را به خود پیامبر واگذار می‌کند و می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران: ۱۵۹)؛ با آنان در کارها مشورت کن و هرگاه (به اجرای کاری) مصمم شدی بر خدا توکل کن. مشورت‌کننده با مشورت خود سعی می‌کند فکرها و اندیشه‌های دیگران را به فکر خودش ضمیمه کرده تصمیم بهتری بگیرد و از خطای احتمالی اقداماتش، جلوگیری کند یا آن را به حداقل برساند. بنابراین مشورت فوائد زیادی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

- اطاعت دستور خداوند است که فرمود: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»
- و در ستایش از مؤمنین فرمود: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸)؛ کارشان با شور و مشورت میان خودشان انجام می‌شود.
- با مشورت اعتباری برای طرف‌های مشورت‌دهنده پیش می‌آید و یک نوع احترام به دیگران است و نتیجه‌اش جلب حمایت آنان می‌باشد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لَا مُطَاهَرَةَ أَوْثَقَ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۴)؛ هیچ پشتیبانی و مساعدتی استوارتر از مشورت نیست.
- با مشورت، قاضی در حاصل تجارب فکری و عقلی دیگران شریک می‌شود و نتیجه مطلوب، با زحمتی کمتر حاصل می‌شود و از استبداد و تک‌روی نیز جلوگیری می‌شود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهُمَا فِي عُقُولِهِمَا» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹: حکمت ۱۶۱)؛ هرکس خودرأی شد به هلاکت رسید و هرکس با دیگران مشورت کرد در عقل‌های آن‌ها شریک شد.
- مشورت‌کننده در صورت رسیدن به حق، ستایش می‌شود و در صورت خطاء معذور است. امام کاظم (علیه السلام) فرمود: «مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَعْلَمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحًا، وَ عِنْدَ الْخَطَا عَازِرًا» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۲۲)؛ کسی که مشورت کند اگر کارش را درست انجام دهد، مردم او را بستایند و اگر اشتباه کند معذورش دارند.
- مشاوره وسیله ایمنی از لغزش و پشیمانی است. امام علی (علیه السلام) فرمود: «شَاوِرْ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمَنِ الزَّلَلَ وَالنَّدَمَ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۳۷)؛ با خردمندان مشورت کن تا از لغزش و پشیمانی در امان بمانی.

- به وسیله مشورت استعدادها شکوفا می شود و مشورت راه رسیدن به هدایت و کمال است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «مَا مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۵)؛ هیچ انسانی با کسی مشورت نمی کند مگر اینکه به راه درست هدایت می شود.

البته در روایات معصومین و یزگی های متعددی برای طرف مشورت بیان شده است از جمله اینکه: متقی و خداترس باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «شَاوِرْ فِي حَدِيثِكَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۴۰)؛ در گفتار خود با کسانی مشورت کن که از خدا می ترسند. عقل او زیاد باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «اسْتَرْشِدُوا الْعَاقِلَ وَلَا تَعْصُوهُ فَتَنْدُمُوا» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۳۴)؛ از خردمند راهنمایی بگیرید و با او مخالفت نکنید که پشیمان می شوید.

تجربه اش زیاد باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «أَفْضَلُ مَنْ شَاوَرْتَ ذُو التَّجَارِبِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۳۸)؛ بهترین کسان برای مشورت تو، افراد باتجربه هستند. دوراندیش باشد. علی (علیه السلام) فرمود: «خَيْرُ مَنْ شَاوَرْتَ ذُووُ النَّهْيِ وَالْعِلْمِ وَأُولُو التَّجَارِبِ وَالْحَزَمِ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۳۹)؛ بهترین کسان برای مشورت، صاحبان خرد و دانش اند و افراد باتجربه و دوراندیش.

از دوستان و محبان باشد. امام صادق (علیه السلام) درباره حدود مشورت فرمود: «... وَالثَّلَاثَةُ أَنْ يَكُونَ صَدِيقًا مُوَاخِيًّا» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۴۶)؛ ... سوم اینکه دوست و برادروار باشد. رازدار باشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وَالرَّابِعَةُ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِهِ كَعِلْمِكَ ثُمَّ يَسِرَّ ذَلِكَ وَيَكْتُمُهُ» (ری شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۰۴۶)؛ چهارم آنکه راز خود را به او بگویی و او به اندازه خودت از آن راز آگاه باشد، اما آن را بیوشاند و به کسی نگوید. البته در روایات ما از مشورت با انسان های بخیل، ترسو، جاهل، خودرأی، لجوج، حریص، احمق، دروغگو، بی ثبات و دمدمی مزاج و سبک مغز و فرومایه نهی شده است.

روشن است در مواردی که موضوع واضح و آشکار است و یا در حکم مسئله تردید و شکی نیست و یا قانون صریحی وجود دارد جای مشورت نیست. مشورت در جایی است که موضوع یا حکم آن ابهام داشته باشد و احتمالات متعدد و جهات گوناگونی در بین باشد و یا حکم و قانون صریحی در کار نباشد. در این گونه موارد با توسل به مشورت با صاحبان عقل و اندیشه و دانش، باید پرده های ابهام و احتمال را کنار زد و به نتیجه درست و صحیح دست یافت.

۱۸. داشتن روحیه صلح و سازش

یکی از دستورهای اجتماعی دین مقدس اسلام دعوت به صلح و سازش است. اسلام دین سلم و آشتی است و شاید هیچ شریعتی همانند اسلام به این موضوع اهمیت نداده است. صلح و آرامش، مایه ارتقای جامعه است، و درگیری سبب انحطاط و فتنه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره/ ۲۰۸)؛ ای آنان که ایمان آورده‌اید! جملگی از در صلح و سازش در آید و پا جای پای شیطان مگذارید که او دشمن آشکار شماست.

برپایه این آیه، ترویج صلح، دوستی و ایجاد فضای آرام در جامعه، نشانه ایمان و در مسیر خدای سبحان بودن است و شیوع کینه، نزاع، ایجاد جو ناامنی و اغتشاش و ناآرام کردن جامعه، نشان کفر و در طریق شیطان بودن است. براساس آیات قرآن کریم خیر و خوبی در سفارش به صدقه و کمک به دیگران یا صلح و آشتی میان اقوام و مردمان است. پروردگار عالمیان از کسانی خشنود است که اوصاف حمیده را سیره عملی خود نهند: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء/ ۱۱۴)؛ هیچ خیری در بسیاری از گفتگوهای محرمانه آنان نیست، مگر آنان که به صدقه دادن و کار پسندیده و اصلاح میان مردم سفارش کند و هرکه در طلب رضای خدا چنین کند، به وی پاداشی بزرگ خواهیم داد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۱۹).

قرآن کریم در مورد نزاع دو گروه از مؤمنین می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات/ ۹ - ۱۰)؛ هرگاه دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند میانشان صلح برقرار کنید، بعد از آن، اگر یکی از آن دو به دیگری تعدی کرد با آن که تعدی کرده بجنگید تا به فرمان الهی باز گردد اگر بازگشت آن گاه عادلانه میانشان صلح برقرار کنید و عدل و داد پیشه کنید که خدا عدالت‌پیشگان را دوست دارد. مؤمنان بی‌گمان باهم برادرند پس باهم آشتی دهید دو برادر خود را و از خدا پروا کنید، باشد که بر شما رحمت آرند. و در آیه بعد می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات/ ۱۰)؛ مؤمنان باهم برادرند، پس آشتی دهید دو برادر خود را و از خدا پروا کنید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مَن دَرَجَةِ الصَّيَّامِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصَّدَقَةِ؟ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، فَإِنَّ فُسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ» (ری‌شهری ۱۳۹۰: ش ۱۰۶۷۱)؛ آیا شما را خبر بدهم به چیزی با فضیلت‌تر

از روزه و نماز و صدقه؟ آن چیز اصلاح میان مردم است، زیرا اختلاف و درگیری بین مردم کشنده و دین برانداز است.

اصلاح ذات البین و صلح و سازش در بسیاری از موارد به دست قضات انجام می‌شود و در منابع دینی ما اهمیت زیادی دارد و فضیلت و ثواب فراوانی برای این امر ذکر شده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیت خود در بستر شهادت یکی از توصیه‌های خود را اصلاح ذات البین بیان فرمودند: «أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: نامه ۴۷)؛ شما را و تمام فرزندان و خاندانم را و کسانی را که این وصیت به آن‌ها می‌رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می‌کنم، زیرا من از جد شما پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه یکسال برتر است.» اصلاح ذات البین زمینه‌های فراوانی دارد، در موارد حق الناس و پرونده‌های حقوقی و مدنی، در مرحله اول قضات تلاش می‌کنند بین اصحاب دعوی صلح و سازش برقرار کنند و اگر توفیقی برای مصالحه به دست نیاورند اقدام به صدور رأی می‌کنند. در مسائل کیفری نیز در قصاص و دیات، صلح و سازش امکان‌پذیر است. در برخی از حدود مانند قذف و سرقت جنبه حق الناسی وجود دارد (البته در سرقت جنبه حق الهی نیز وجود دارد) و از جنبه حق الناسی قابل اغماض و گذشت است.

آیات و روایات متعددی در مورد صلح و سازش در موضوعات مختلف وجود دارد:

- از جمله در مورد بروز اختلاف بین زن و شوهر که می‌فرماید: «وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» (نساء/ ۳۵)؛ یعنی اگر نگران جدایی زن و شوهر بودید یک داور از خانواده مرد و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید اگر آن دو قصد اصلاح داشته باشند خدا در میانشان وفاق و سازگاری پدید خواهد آورد.
- در مورد قتل عمد می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ آدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره/ ۱۷۸)؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید در باب کشتگان، قصاص بر شما مقرر گردیده است؛ آزاد در برابر آزاد و بنده در برابر بنده و زن در برابر زن، پس اگر بخشی از خون بها به قاتلی از سوی برادر (دینی) اش بخشیده شود بجاست، وی این عمل را به خوبی و خوشی دنبال کند و (باقی)

خون بها را به احسان به او بپردازد این نوعی آسان گیری است و رحمتی از جانب پروردگارتان، و هر که زان پس تعدی کند عذابی دردناک خواهد داشت. فقهاء تأکید کرده اند که قاضی باید تلاش کند بین اصحاب دعوی، صلح و سازش برقرار کند و به این وسیله مشمول برکات اصلاح ذات البین شود. محقق نراقی فرموده است: «و قد صرح کثیر من الاصحاب منهم الشیخ فی المبسوط باستحباب ترغیب الخصمین الی الصلح للقاضی» (نراقی، ۱۴۰۵/۲: ۵۳۷)؛ یعنی بسیاری از علمای امامیه از جمله شیخ طوسی در مبسوط تصریح نموده اند که مستحب است قاضی اصحاب دعوی را به صلح و سازش ترغیب نماید.

صاحب کتاب مستندالشیعه می فرماید: ترغیب حاکم، اصحاب دعوی را به صلح و سازش در چهار مرحله قابل تصور است:

- طرفین دعوی، برای بیان دعوی نزد حاکم حاضر می شوند، ولی قبل از بیان دعوی، حاکم آن ها را به صلح و سازش دعوت می کند.
- طرفین دعوی، دعوای خود را مطرح می کنند ولی قبل از اینکه حق، با بینه یا قسم یا اقرار ثابت شود یا با قسم، ادعا ساقط شود، آنان را به سازش دعوت می کند.
- بعد از اینکه ادعا با بینه یا اقرار یا قسم ثابت شد یا با قسم ساقط شد، قبل از صدور حکم و اظهار ثبوت یا سقوط، آنان را به صلح و سازش دعوت کند.
- بعد از طی مراحل فوق و صدور حکم، آنان را به صلح و سازش دعوت کند.
- محقق نراقی بعد از این تقسیم بندی می فرماید: شکی ندارد که در صورت اول و دوم، ترغیب به صلح و سازش مستحب است و آیات شریفه قرآن مانند «والصلح خیر» (نساء/ ۱۲۸)، و «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات/ ۱۰)، بر این مطلب دلالت دارند (نراقی، ۱۴۰۵/۲: ۵۳۷).

۱۹. احسان و خیرخواهی

یکی از ارزش های اخلاقی احسان است. خداوند در قرآن کریم، به احسان در کنار عدل فرمان داده است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ» (نحل/ ۹۰)؛ به راستی خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد. عدل به معنای واقعی کلمه آن است که هر چیزی در جای خود باشد. بنابراین هرگونه انحراف، افراط و تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران و بر خلاف اصل عدل است. اما در طول زندگی انسان ها، شرایطی پیش می آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت با همه قدرت و شکوهش،

به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل احسان باید تحقق یابد. یک نمونه آن کمک‌های مردمی ملت ایران به جبهه‌های جنگ در دفاع هشت ساله است. و نمونه دیگر آن کمک‌های مؤمنانه ملت ایران در دوران همه‌گیری کرونا به نیازمندان است.

بنابراین در کل جامعه انسانی باید این دو اصل (عدل و احسان) حاکم باشد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره/ ۱۹۵)؛ نیکوکار باشید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد؛ و در چندین آیه می‌فرماید: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/ ۱۳۴ و ۱۴۸ - مائده/ ۹۳)؛ خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه نخواهد کرد. و در دو آیه می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (هود/ ۱۱۵ - یوسف/ ۹۰)؛ خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

در آخرین آیه سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ و مسلماً خداوند با نیکوکاران است. این آیات و نظایر آن‌ها همه دلالت می‌کند که احسان در جامعه انسانی اهمیت ویژه‌ای دارد.

روایات نیز در این زمینه فراوان است به چند نمونه اشاره می‌کنیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «تَوَاصَلُوا وَتَبَاوَا وَتَرَاحَمُوا وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَزَةً كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ» (کلینی، ۱۴۱۳هـ/ ۲: ۱۸۲)؛ با یکدیگر پیوند داشته باشید و به هم نیکی کنید و با یکدیگر مهربان باشید و همچنان که خداوند به شما دستور داده است، برادرانی نیکوکار باشید.

امام کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْآمَنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (کلینی، ۱۴۱۳هـ/ ۲: ۲۰۵)؛ خداوند در زمین بندگانی دارد که برای برآوردن نیازهای مردم می‌کوشند، اینان ایمنی‌یافتگان روز قیامت‌اند. و امام صادق (علیه السلام) فرمود: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ نَفْسٍ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبُهُ نَفْسَ اللَّهِ عَنْهُ سَبْعِينَ كُرْبًا مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا وَكُرْبِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (محدث نوری، ۱۴۰۸ق/ ۱۲: ۴۱۳)؛ هر مؤمنی که گرفتاری مؤمنی را بر طرف کند، خداوند هفتاد گرفتاری دنیا و آخرت را از وی دور می‌سازد.

اقدامات دستگاه قضائی درباره احسان و خیرخواهی را در قالب‌های مختلفی می‌توان تبیین کرد مانند:

۱۵-۱. گره‌گشائی و رفع مشکلات مردم

رفع مشکلات مردم اجر فراوان دارد و یکی از موارد و مصادیق آن، اقدام قاضی در احقاق حق مظلومین است. مردمی که حق آن‌ها مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته است و او برای رفع گرفتاری خود به دستگاه قضائی متوسل شده است. امام رضا (علیه السلام) فرمود: «مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ»

قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (کلینی، ۱۴۱۳هـ/ ۲: ۲۰۸)؛ هر کسی مؤمنی را از گرفتاری و رنجی گشایش داده و برهاند خداوند روح و دلش را در قیامت گشایش می‌دهد.

۱۵-۲. فریادرسی کردن

همه کسانی که برای حل مشکل خود به دستگاه قضائی مراجعه می‌کنند به نحوی فریاد کمک‌خواهی دارند و توفیق این فریادرسی برای قضات فراهم است. در این باره امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا مِنْ خَلْقِهِ يَقْضُ الْعِبَادُ إِلَيْهِمْ فِي حَوَائِجِهِمْ أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (مجلسی ۱۳۹۷ق/ ۷۴: ۳۱۸)؛ خداوند را بندگان است که هر گاه کسی حاجتی داشته باشد به سمت آن‌ها می‌رود این بندگان در روز قیامت در امان هستند. و امام علی (علیه السلام) فرمود: «أَفْضَلُ الْمَعْرُوفِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ» (آمدی: ش ۸۶۹۰)؛ بهترین احسان و نیکی، رسیدن به داد ستمدیده است.

۱۵-۳. خوشحال کردن مؤمنین

انسان‌ها اشرف مخلوقات خداوندند و خداوند برای خوشحال کردن آن‌ها اجر و ثواب زیادی مقرر کرده است.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «مَا عُيِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ» (مجلسی ۱۳۹۷ق/ ۷۴: ۲۸۸)؛ هیچ کس نتوانسته است خداوند را به چیزی محبوب‌تر از شادکردن مؤمنی، پرستیده باشد.

۱۵-۴. سودمندی برای مردم

قضات می‌توانند با حل مشکلات قضائی مردم، از جمله سودمندترین خلائق برای مردم باشند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ» (مجلسی ۱۳۹۷ق/ ۷۴: ۳۱۶)؛ انسان‌ها عائله خداوندند، پس محبوب‌ترین خلائق نزد خداوند کسی است که به آن‌ها منفعت برساند.

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی قدسی از طرف خداوند می‌فرماید: قال الله عزّ وجل: «الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ أَلْفَتُهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ» (مجلسی ۱۳۹۷ق/ ۷۴: ۳۳۶)؛ انسان‌ها عائله من هستند. محبوب‌ترین آن‌ها نزد من کسی است که نسبت به مردم مهربان‌تر باشد و بیش از همه در رفع حوائج آنان تلاش نماید. بدیهی است وقتی قاضی پس از رسیدگی دقیق، حق را تشخیص داد و حق را به حقدار داد در این حال، قاضی هم گره‌گشایی کرده است و هم به فریاد ستمدیده رسیدگی کرده است و هم مؤمنی را خوشحال کرده است و در نهایت برای مردم سودمند بوده است. ذکر این نکته لازم

است که عده‌ای معتقدند که همواره یکی از اصحاب دعوی، از نتیجه رسیدگی ناراضی هستند اما دائماً این گونه نیست، زیرا:

اولاً- قاضی در بسیاری از موارد می‌تواند موضوع را با مصالحه حل و فصل کند. ثانیاً- در صورتی که با عدالت رفتار کند، ادله طرفین را با دقت بررسی کند، با وقار و اخلاقی متین با اطراف دعوا رفتار نماید، شخص محکوم را توجیه و با قانون مربوط آشنا کند، طرفین دعوا را با مسائل اخلاقی و شرعی ارشاد کند و آنان را از مخالفت با حکم خداوند و قیامت بترساند، در این صورت ممکن است محکوم نیز با خرسندی از رفتار عادلانه قاضی و نصایح حکیمانه او محکمه را ترک کند. نکته قابل توجه این است که اقدامات قضات و کارکنان دستگاه قضائی در رسیدگی قانونی به پرونده‌ها و احقاق حق صاحبان دعوا در صورتی که همراه با رفتار مناسب اخلاقی، حفظ حقوق و کرامت انسانی و تکریم شخصیت آنان باشد، می‌تواند موجب افزایش اعتماد به دستگاه قضائی بشود، و حتی می‌تواند باعث تنبّه و اصلاح خطاکاران گردد. رفتارهایی از قبیل رعایت ادب، حفظ وقار و متانت و اعتدال در رفتار و تصمیم‌گیری، رسیدگی بی‌طرفانه فارغ از عواطف شخصی، سرعت در رسیدگی و کوتاه کردن زمان دادرسی، دادن مهلت به طرفین دعوا برای آوردن شاهد، تلاش ملموس برای احقاق حق مردم، اطلاع‌رسانی به خانواده متهم در صورت بازداشت او، فراهم کردن موجبات ملاقات با متهم بازداشت‌شده برای خانواده وی و برخورد متواضعانه با صاحبان دعوا و اطرافیان آن‌ها، گوش دادن کامل به اظهارات طرفین دعوا، رعایت مساوات در انواع تکریم و نگاه و توجه به اصحاب دعوا، و درنهایت آگاه کردن صاحبان دعوا از مبانی تصمیم و حکم قاضی از جمله مواردی است که رعایت آن‌ها می‌تواند رضایت صاحبان دعوا را تا حد زیادی فراهم کند و اعتماد به قضات و کارکنان قضائی را افزایش بدهد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱۴۰۴/۱۰/۱۲

فهرست منابع

کتاب‌نامه

قرآن کریم

- نهج البلاغة؛ ترجمه محمد دشتی، چاپ سی‌ام، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۷۹ ش.
- نهج الفصاحة؛ به اهتمام غلامحسین مجیدی خوانساری، چاپ دوم، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۵ ش.

مفاتیح الجنان

- ادب قضا در اسلام؛ عبدالله جوادی آملی، چاپ دوم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰ ش.
- اخلاق معاشرت، جواد محدثی، چاپ چهل و هفتم، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۸ ه. ش.
- بحار الانوار؛ المولی محمدباقر المجلسی، علاقه مجلسی، تهران، المكتبة الاسلامية، حدود سال ۱۳۹۷ ق.
- تحف العقول عن آل الرسول؛ ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرّانی، چاپ دوم، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳
- ترجمه تفسیر المیزان؛ سید محمدحسین طباطبائی، ترجمه موسوی همدانی و گروهی از فضلاء، چاپ سوم، تهران، مرکز فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶ ش.
- تصنیف غررالحکم و دررالکلم؛ عبدالواحد محمد تمیمی آمدی، تحقیق مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، قم، بی‌تا.
- تفسیر الصافی، محمد محسن ملقب بالفیض الکاظمی، (م ۱۰۹۱ ه. ق)، چاپ اول، مشهد، دار المرتضی للنشر، بی‌تا.
- تفسیر المیزان، علامه سید محمدحسین طباطبائی، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۲ ه. ق.
- تفسیر تسنیم، آیت‌الله جوادی آملی، چاپ اول، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸.
- تفسیر موضوعی قرآن کریم، آیت‌الله جوادی آملی، چاپ هشتم، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۲ ه. ش.
- تفسیر نور الثقلین؛ الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، قم، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
- تفسیر نمونه؛ جمعی از محققین زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، چاپ بیست و سوم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰.
- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام؛ محمد حسن النجفی، (م ۱۲۶۶) چاپ ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ ق.
- چهل حدیث، سیدروح الله، امام خمینی، ۱۳۶۸، چاپ اول، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱ ه. ش.
- الخصال؛ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، الصدوق، قم، منشورات جماعة المدرسین، ۱۳۶۲ ش.
- سلسله الینایع الفقھیة؛ علی اصغر مروارید، چاپ اول، بیروت، لبنان، دار التراث، ۱۴۱۰ ق ۱۹۹۰ م.

- سنن ابی داود، ابی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی (م ۲۷۵)، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۶ هـ ق.
- شرح ابن میثم علی المائة کلمة امیرالمؤمنین (علیه السلام)، کمال الدین میثم ابن علی بن میثم البحرانی، قم، منشورات جماعة المدرسين فی الحوزة المقدسة، بی تا.
- شرح حدیث جنود عقل و جهل؛ سید روح الله الموسوی الخمینی، امام خمینی، چاپ سیزدهم، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸ ش.
- صحیح مسلم؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، چاپ اول، بیروت، دار الجیل، ۱۴۲۶ هـ ۲۰۰۵ م.
- صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل البخاری (م ۲۵۶ ق)، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۷ هـ ق.
- صحیفه نور؛ سیدروح الله موسوی، چاپ اول، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۹ ش.
- غرر الحکم و درر الکلم آمدی؛ شرح و ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ دوازدهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹ ش.
- الکافی؛ ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، چاپ اول، بیروت، لبنان، دار الاضواء، ۱۴۱۳ هـ ۱۹۹۲ م.
- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی برهان فوری (م ۹۷۵ ق)؛ تحقیق و تصحیح: صفوة سقا- بکری حیانی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق ۱۹۸۹ م.
- المسوط؛ ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ)، المكتبة الجعفریة، بی تا.
- مجمع البحرین، فخرالدین الطریحی (م ۱۰۸۵)، چاپ دوم، تحقیق سیداحمد حسینی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.
- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، مرتضی مطهری (م ۱۳۵۸)، چاپ هشتم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۷ هـ ش.
- مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام؛ زین الدین بن علی العاملی الجبعی، الشهد الثاني (۹۱۱-۹۶۶)، بی تا.
- مستدرک الوسائل؛ میرزا حسین طبرسی، محدث نوری (۱۲۵۴-۱۳۲۰ ق)، قم، موسسه آل البيت (علیهم السلام) ۱۴۰۸ ق.
- مستند الشیعة؛ احمد بن المولى محمد مهدی التراقی، قم، مطبعة الولاية، ۱۴۰۵ ق
- میزان الحکمة؛ محمد محمدی ری شهری، چاپ دوازدهم، قم، دار الحديث، ۱۳۹۰
- نقطه های آغاز در اخلاق عملی؛ محمدرضا مهدوی کنی (م ۱۳۹۳ ش)، چاپ پنجم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- وسائل الشیعة؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، چاپ پنجم، تهران، مكتبة الاسلامیة، ۱۴۰۱ ق.